الله الحمد والمنة

که نسخهٔ متبرکه

ملفوظات

زبدة المفسرین خلاصة المحدثین قدوة الکاملین جامع

علوم ظاهری و منبع فیوض باطنی مولانا و مقتدانا حضرت

شاه عبد العزیز صاحب

محدث دهلوی قدس سره

حسب فرمایش قاضی محمد بشیر الدین میرٹھی مدرس مدرسه [illegible]

مطبع و دیباچہ [illegible] طبع گردید [illegible]

در مطبع مجتبائی میرٹھ طبع گردید

۱۴۶۱۸

فهرست مضامین ملفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ شاه عبدالکریم صاحب محدث قدس سره

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین اما بعد خاکپائے بزرگان دین کمترین محمد بشیر الدین صدیقی قاسمی مولوی حافظ محمد عبد الہادی نبیرہ غفر اللہ ذنوبہما و ستر عیوبہما بخدمت با برکت ناظرین با تمکین نسخہ طیبات ہذا عرض پرداز ست کہ از جوانی احقر را چنین طبعی شوق حصول کلام اولیاء کرام و ملفوظات اصفیاء عظام در سر داشتہ خصوصا بر تصانیف مقتدائے علماء اعلام و پیشوائے اولیاء کرام حضرت مرشدنا و مقتدانا مولانا مولوی شاہ عبد العزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ اسرارہم و نیز دیگر بزرگان والا شان کہ این قلیل البضاعت و اخص خدام و نیز اکابر این گمنام از قدیم الایام طوق ارادت و تلمذ آن خاندان عالی شان در گردن ہا داشتہ و ہموارہ این نسبت را موجب فخر انگاشتہ بنا بر علیہ چنان شوقے رو دادہ بود کہ دائما بہمین جستجوئے بودم و اگر جائے نشانے ازان مے یافتم بہیچ ہے تو انستم خواہ بیعی کثیر و خواہ بصرف تحصیل مبلغ میسرت مے آوردم چنانچہ بسیارے از کتب و رسالہ ہائے مختلفہ بدست آوردم کہ وقتا فوقتا انشاء اللہ العزیز اشاعت آن خواہم نمود لیکن از مدتہا مدید و عرصہ بعید ہموارہ چنین خاطر نیاز ماثر آن بود کہ اگر کسے از تلامیذ یا ارادت جناب شاہ صاحب ملفوظات طیبات را جمع کردہ باشد حاصل نمایم الحمد للہ کہ بموجب من جد وجد بعد مدتے از روئے دلی خواہش قلبی حاصل گردید یعنی این نسخہ ملفوظات طیبات بحصول پیوست مگر افسوس کہ بوسیدگی و کرم خوردگی کتاب مذکور نام نامی و اسم گرامی جامع ملفوظات ہذا دریافت نتوانست گردید البتہ از مطالعہ این کتاب فیض مستطاب این قدر مستنبط میشود کہ جامع این ملفوظات از مریدان ارشد و اخص الخواص آنحضرت قدس سرہ بودند کہ جناب ابقا رقمت شان بنا -

تمّ آخر الکتاب ـ الغرض چون احقر را این دولت بے بہا و نعمت عظمے بحصول پیوست گوئی که روح بتن آمد و نعمت غیر مترقبه رو نمود ـ نصیحت کافه مسلمین بحکم الدّین النّصیحة تقاضا آن کرد که این گوہر بے بہا را مخفی نباید داشت ـ و نیز بعض اخوان و احباب اصرار فرمودند که ازین چنین فیض عام خلق الله را محروم داشتن کار دانش نیست ـ بنا بر علیه بنظر افاده عام مسلمین برائے طبع کمر ہمت بسته معرض طبع در آوردم و در طبع نسخه موصوف محنت شاقه کشیدم مگر تاہم بسبب دیرینگی و بوسیدگی اصل کتاب بعض بعض جا شکوک باقی ماندند ـ برائے درستی آن قلم بر داشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوء ادبی پنداشتم مجبور بحال خود گذاشتم علاوه برین بعض بعض اغلاط از نا بالیان مطبع ہم رو داده ـ ازینجہت غلط نامه بآخر کتاب منضم ساختن ضروری افتاد ـ اکنون از ناظرین توقع آن دارم که اگر جائے غلطی یابند احقر یا جامع را ہدف سہم ملامت نسازند بلکه موجود را غنیمت دانسته جناب شاہ صاحب و مولف را و نیز بطفیل این ہر دو بزرگوار ما احقر را ہم باعث اشاعت نسخه گردیده بدعاء خیر یاد فرمایند و بگویند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِمُؤَلِّفِهٖ وَلِمُرْشِدِهٖ وَلِمَنْ سَعٰی وَتَسَبَّبَ لِطَبْعِهٖ وَلِوَالِدِیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

گشت از تائید رب ذوالمنن
اهتمام طبع بر وجه حسن
نسخه اش با صد تلاش آمد بهم
کاتبان چشم فلک هم دیده کم
هر قدر بود دست امکان نظر
گشته در تصحیح امکان نظر
الغرض نقشے زمن در روزگار
شد چو منقوش از مصنف یادگار
یا الهی باد مقبول کرام
حسن طبعش نیز چون حسن کلام

سن سه صد و الف بود و هفت
که میل اشاعت بخاطر گذشت
بفیض بزرگانم امیدوار
که این حرف باشد زمن یادگار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین ۔

اما بعد فقیر چون بار دیگر سنه ۱۲۳۳ هجری سیزدهم ماه رجب روز دوشنبه بشرف ملازمت زبدة المفسرین خلاصة المحققین جامع علوم ظاهری واقف فنون باطنی سیدنا و مرشدنا و هادینا حضرت مولانا مولوی شاه عبد العزیز صاحب دهلوی قدس الله اسرارهم مشرف گشت و بعد چهار روز استجازت کتابت بعضی از فوائد قولے و فعلی آنحضرت که احصائے جمیع آن دشوار است کرده یافت و از روز جمعه شروع نموده بالله التوفیق روز دوشنبه بعد عصر در اثنائے مشی که معمول حضرت است شرف قدمبوسی حاصل کرده بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اهلی و مالی از کسب اشغال وغیره پرسیدند عرض داشتم که ان شاء الله العزیز عرض خواهم داشت و در روز علی الاکثر پیغام و سلام علما و مشایخ و اشتیاق قدمبوسی و بیعت احباء خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خان صاحب وغیره و محبت و جان نثاری اکثر عقیدت مندان صحبتها نسبت بحضرت و مریدان خصوصاً منشی نعیم الدین خان صاحب و مجتبی و عزیزی شیخ لطف علی و شیخ مبارک الله وغیره انچه بیاد می آمد مجملاً و مفصلاً گذارش ساختم

و در تجویز مکان سکونت و آوردن اسباب بی‌ساف نمودن گذشت ارشاد شد باعتبار سوره آخر سوره
اذا جاء که آنرا سوره نصر و فتح میگویند است خبر پیغام اجل آنحضرت معنًا بود و جهت آنکه چون انواع نصرت
بحضرت رسید و آنچه مطلب از بعثت بود بحصول انجامید حالا بیا ارشاد شد که آنحضرت مصداق خبر
خلافت حضرت آدم و تتمه آن از چهار نوع بود مریدے عرضداشت که سوئے تفسیر ظاهر از آیات و احادیث
و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود گوینده هم
بوده باشد یا از قبیل فهمید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعرا مثل خسرو و سعدی و حافظ حالت فنا و بقا
و در از دنیا خود است ارشاد شد مطلب قرآن که علم الهی است حاوی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و
او تعالی بے شبهه میدانست که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه همه مے فهمند خواهد بود باقی بخیر درین
ضمن ذکر سعدی و فصاحتش و اکثر ساده گوئیش با کیفیت دورد و در شعر عاشقانه اش و نوع بیان و
بعضی مضامین خویش بالبیار اشعار سعدی و قدر علم آن بزرگ ملاقات خسرو در پیریش در وقت
شباب و کرامات سلطان المشائخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دهلی و باز طلبیدن سلطان خلجی
سعدی را از شیراز و نیامدنش و جوابش که مقصود و طلب من بود از خسرو حاصل است و باره ذکر حال حافظ
که اکثر فوائد سلوک در شعر میگوید و عالم و متقی و مرید شاه بیرنگ نامے بود و شراب هم نخورد و چون امیر
تیمور بعد فتح شیراز و کشتن شاه شجاع نام آوران شهر را بطور یکه به بخارا برد و حضرت لفتش بند حیات بود و
ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفاده اش مجهول ارشاد شد که یاد دارم رو بروے والد ما جد شخصے
حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت رفتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیرون است اکثر رندان
و مے خواران در آنجا جمع میشوند و جائے خوب است حافظ خود گفته مع که زیارت گه رندان جهان خواهد بود
مردمان شهر مراجعت نمودند مرا هوا خوش آمد ماندم و گفتم اے حافظ امروز مهمان تو ام و خرچ راه ندارم
و گرسنه هم هستم قریب پهر شب باز یاده گذشته بود که دیدم یک مشعل روشن و یک نوجوان بر سر آدم یک
کس مے آید اول خطرناک شدم آخرش چون قریب آمد آواز داد که مهمان حافظ کجاست چون همین من
بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که خسپیدم دیدم حافظ میفرماید شخصے مهمان من شده گرسنه

است وخرج ندارد چیزے نبرو بده بعد بیداری هرچند طعام تقسیم شده بود تلاش آنچه بهر سبیده است نیست
بخور پنج اشرفی هم داده بازگشت در جواب سائلی ارشاد شد جیتل بحیات دهری از قسم فلوس خورد
و مضروب در زمان سابق رائج بود و تنگه از قسم شبهات چنانچه حالا هم رائج بجا است مریدے
عرضداشت که محبت خسرو با شیخ واقعیست ارشاد شد فی الواقع خسرو فرط محبت و فنا با شیخ
داشت و شیخ را هم رافت و محبت بحالش بسیار بود و فرمود که در وقت رحلت شیخ که مشغوف سماع بود
پیش جنازه اش غزل سعدی — سرو سیمینا بصحرا میروی نیک بد عهدی که بے ما میروی
میخواندند چنانچه جنازه متحرک گشت و دست هم کشیده تد برون ست حذر گردید شیخ رکن عالم پیر مخدوم جهانیان
نبیره شیخ بهاء الدین ذکریا که نماز جنازه هم خوانده بود قوالان را موقوف ساخت و شیخ را مدفون
کرد درین ذکر مریدے را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فوقیت او از شیخین سابق خصوصا
در صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی در اشعار و الفاظ آن فرمودند و در جواب پسند فرمودند که
علم جامی از نیها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
نمیگردد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری و غیره شعرای سلف بود فرمود که در شعر نظامی درد
معلوم نمیگردد و عالمان که از تصوف و باطن بهره داشتند خوب یافره بودند و فرمود انوری در قصاید
و سعدی در غزل و فردوسی در مثنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن
فرمودند که وقتیکه چهارده ساله بودم و مزامیر نشنیدم خسرو شنیده که شاگرد و خلیفه والدم بودند فرا نیم
می شنیدند روزے در عین مجلس سرود و مزامیر بنده را طلبیدند رفتم دیدم متحیر گشتم ناچار نشستم بوقت
از وجد بود و این غزل مذکور شد — از مدرسه بکعبه روم یا بمیکده ای پیر ره بگو که طریق صواب چیست
درین اثنا شاگردے از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جنید پیش آمده پرسید که با شاگردان فرمودیم تا
ام حالا بفرمایید که بعد تحصیل علم کجا روم فرمودند که اول بمیکده بعد از آن بکعبه باید رفت بنده هم بعد
آنکه والد ماجد بے بنده طعام نمیخوردند آنحضرت میدانند حالا هر چه مرضی باشد فرمودند که برای
شنوانیدن سماع طلبیده بودم که خوش میشوند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عند الطعام ام

حضرت والا نقل کردم تبسم بسیار کرده فرمودند آری لطف همین است که اول بیگانه بعد ازان بکعبه
باید رفت فریدی عرضداشت که نسبت مصطلحه چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حاله را می
گویند بهر رنگی که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوئی را میگویند فرمود که شما خوانده اید
علم حضوری و علم حصولی میدانید دا سوای علم ذات و صفات خود علم حصولیست مثلا همه آنچه کاتب
فهمیده بود و نیز این لفظ گاهی شنیده که بعد فنا و بقا خود را هم مظهری از مظاہر میداند ارشاد شد
یکسو شدن طبیعت نوعی از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا ازین قسم میشود چندان
اعتبار ندارد زود زایل میشود و در انتها زایل نمیشود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنها را که
کمتر میباشد التفات هم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیه است و در اول غایب
بازی کنند آنچه ممدات این نسبت از ذکر جهر و سماع وغیره میکنند و آنچه معضرات آنست ازان اجتناب می نمایند و
میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار همه خواهد شد و مقصود نقشبندیان احضار نقش دلدار و تصور
گویا تصحیح خیال لہذا آنچه ممدات است از خاموشی و اجتناب از معضرات مثل ذکر جهر و سماع وغیره می نمایند
میگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق همه خواهد شد و مقصود قادریان تصقیل و انکسار نفس است
میگویند چون صاف شد آنچه مقابل آنست جلوه گر خواهد شد فریدی عرضداشت که نسبت عشقیه با
انکسار ضد است یا جمع میتواند شد ارشاد شد که جمع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق بلحاظ
عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میدانند و گویا نمیباشد ع بلبلی برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
همرنگ آن بانگ و نوا صد ناله‌های زار داشت * گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست *
گفت ما را جلوه معشوق درین کار داشت * باز عرض کرد که این چنین حالها عاشقانرا متصور و
خیال این معنی با دست میدهد ارشاد شد بلکه حاصل وصف میدهد سبب تصور چنین امورات لاکن
باعث همین است اگرچه علمش او را بالفعل نشده فریدی در ضمن ذکر فرط محبت و اعتقاد قوم خلایق
از علما و صلحا و زهاد و عباد بلکه رقاصان و قوالان و طوایفان که تسبیح یا زنجیر برای حصول مطلب خود
با وجود تنازع و تباین که مورث عداوت است میخواهند از عوام و خواص توسل میجویند عرضداشت شاید که

موافق آنحدیث که حال صحتش معلوم نیست که اذا احب الله عبدا الخ یعنی چون دوست میدارد او تعالے
بنده خود را پیغمبر یا پیدا یا جبرئیل ندا میکند در آسمانها که فلان را او تعالی دوست میدارد تا آنکه دوست
میدارند همه اهل آسمان و زمین و چرنده و پرنده خواهد بود فرمود حدیث صحیح است لیکن هر بنده احسان مے
کند لیاقت ندارد مریدے عرضداشت که محبت با بندگان خاص که تشبه بالبابی کرده اند هم محبت خدا
میتوان گفت سوائے این معنی که لله باشد فرمود آرے مریدے عرض کرد که بعضے مریدان با پیران
این چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سید و باشاه حسام الدین مصرع ❊ ❊
از کفر مے ترسم مگر تو الٰهی ❊ و گفتن سراجے حامد شاه مگر را چه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آرے
باز عرض کرد مراد از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعے از غلبه حال آنست که به یکطرف چنان
توجه شود که جانب دیگر ملحوظ نه نماید یا در سرور و بسط کلمات بے ادبانه گوید چنانچه قصه شبان در مثنوی
باز عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود باران امسال
بارید پیش نبی وقت رجوع کردند فرمود این طور غلامے هست اگر دعا کند بارش میشود دیدند که در سال
مبارکت طلب نبی گفتند گفت خاوند خود را اسباب داده مے ایم آمد در خواست کردند در صحرا رفت
خلقے انبوه بغرض باران و نیز سخن عجیبے که غلام حبشی خورد سال چه میکند و چگونه باران مے آید
الغرض گفت اے خدایا کے گناه نمیکردیم که تو مارا حالا سزا میدهی یا تو حالا بخیل شدی اینچنین
گفت باران آمد و نیز در حدیث آمده که شخصے در بیابان بود هوائے خوش و سبزه دلکش و یا بوکه
داشت برائے چرا رها کرد او میچرید و این خوش خوش مے گفت اے خدا اگر ترا یابو بودی همراه یابوے
خود میچرانیدم نبی وقت گفت اینچنین کلمات بے ادبانه مگو وحی آمد که ما هر کس موافق عقلش میخواهیم
سید احمد از سادات قطبی ساکن رائے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفه حضرت که در حقش حضرت
میفرمودند که در خاندان مجددی نسبت آدمی با استقرار خدا او را کرامت کرده و بسیار کسان از وے
منتفع میشوند عرض کرد که الله چه معنی دارد فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل هو الله گفته بودم که
نام ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و آنحضرت حق است و از حضرت غوث الاعظم

در ولسیت که اسم اعظم همین اسم است که اگر در دل قائلش سوائے اللہ نباشد باز عرض کرد که بنده را از جمله

اسما ازین اسم اطمینان و تسکین زیاده حاصل می‌شود ارشاد شد شیخ ابو نجیب سهروردی عم و پیر شیخ

شهاب الدین سهروردی را همین معمول بود که مرید را بعد درخواستش از شغل باطن پیش خود نشانده

تلاوت نبود و نه نام با معنے و حاصل آن بوجه احسن ترقیق و تحقیق میکرد و بهر نامے که ملتذذ و

مونس نسبت از دیگر اسماء بسیار می شد تلقین همون اسم میفرمود و رفته رفته یا ﷲ میرسانیدند و

الا میفرمود حالا در تسبیح و تلاوت و نقل و خدمت فقرا مشغول باشید فرمود همه اسماء داخل درین

اسم اند الا ان بذکر الله تطمئن القلوب مریدے عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن

و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنے خاطر جمع مریدے در همراهی سنگریزه ها از هنگام مشی دور

میکرد فرمود تا کسے نقصد لعیه نظر باشد و نیز فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضے را بیک

امر و در کردن خار خشک آمرزش شده جوان رعنائے در مشی وقت شب تلقی کرد بشفقت ملتفت

حالش شدند اکثر لطیفه بیان کرد ارشاد شد که عبد الله نامی امیرے رفیق شجاع الدوله و

مصاحبش بود روزے در نواح جونپور سگ در پے خرگوش رها کردند گرفت و چون آموخته بود

بوے میکرد و نمیخورد نواب گفت اے عبد الله به بین که سگ هم نمیخورد جواب داد دیدم که سگ

نمیخورد باز فرمود ملا دو پیازه که خوش گوئے بود با بادشاه عباس صحبت ها داشت روزے در

شکار جانورے را در پے صیدے رها کرد چون درمیان این قوم نا مهائے خوش طیور هم به

سنّی و شیعی منسوب اند از گفت که این سنّی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت

شیعی باشد مریدے عرض کرد که خرق عادات و کرامات سلف که نقل میکنند از زر کردن خشت

و مشی علے الماء و علے الهواء وغیره راست هست یا از جهت امتداد زمان و اختلاف روایات باین

نوبت رسیده ارشاد فرمود مبالغه هم راه یافته لیکن خرق عادات بعضے مثل غوث الثقلین بتواتر

رسیده که انکارش نمے تواند شد و در زمان سابق بسیار بوقوع مے آمد موجبش آنکه دخل در خرق عادات

ریاضات شاقه را بسیار بود حالا آنچنان ریاضت کم میشود مریدے عرض کرد کمال همین حضور و

فنا و بقا و اتباع شریعت بعشق و شوق بہت فرمود آری ارشاد شد اولیا بچہار قسم می باشند بعضے
مستغرق مثل عبد الحق ردولوی و عبد القدوس گنگوہی ایشانرا توجہ بطرف اشیا کمتر میباشد و بعضے
اہل خدمات ہمچو اقطاب و بعضے اہل تجرید و تفرید بعضے عرفا که مشاہد حق در ہر مظہر میباشند و تحقیق
اشیا می نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد مریدے عرض کرد بعضے اعمال که در حدیثہا ہم آمده اند برای
دنیا مثل صلوٰة و ادعیہ یا امور دین که واقع اند و تاثیر نمیکنند ارشاد شد جواب آن علما از سہ وجه میکنند
یکے آنکه شرائط مفقود اند اذا فات الشرط فات المشروط دویم آنکه در حدیث چنین آمده که درین
دعا ہم خواص ہست نه آنکه خواه مخواه چنین خواہد شد اگر اجابت چنین میشود مخذور عظیم لاحق می شد
یکے آن دعا را کرده آب و بارش میخواست دیگر برای مصلحت خود بند آن میخواست علی ہذا القیاس سیوم
جواب تحقیق و آن آنست که بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجہ بخشی نمی دہد چنانچه در شکال اسباب حیات
میش می نہند تر میشود و پوست چندان کار خود نمیکند و برعکس آن در موسم گرما ہمچنین چون جواز ظلمات
معاصی یا دیگر وجوہات تر میشود استجابت دعا کم میشود یا میشود مفہوم نمیگردد و نیز اجابت قدرے خدا می
فرماید یا بسبب بعض مصلحت دیگران با دعا متغیر باید در جواب شخصے فرمود سعدی میگوید ؎
من آن نیم که حلال از حرام نشناسیم شراب با تو حلال ست آب بے تو حرام
میر احمد علی شاه عرض کرد که حضرت بعد ختم قران باز شروع کردند از چه راه است ارشاد شد در حدیث
آمده که خوشنما آنکه چون بمنزل رسد باز بار بربندد معنی آن شدند که چون قران شریف تمام کند باز شروع
نماید لہذا میخوانند ارشاد شد معمول والد ماجد آن بود که بعد ختم قران ہم حدیث میشد ایجاز ہر دو و اتفاق می
شود و مردمان چنانچه در قران متلذذ میشوند در حدیث نه و ما را ہم چنانچه در قران معنی ہاے عجیب
غریب دست میدہد و آمد میباشد در حدیث نه در حدیث موافق کتب بیان میکنم شخصے سوال کرد که حریر
یا زری پوشیدن مردان را درست است ارشاد شد حال حریر و زری بافت یکسانست بقدر دو چہار انگشت
اگر تشبه بزنان نباشد جائز است اگرچه برای زینت باشد و چون مردان و زنان یک چیز را میکنند تشبه
بزنان باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جائز است نه باستقلال چنانچه کسے نقره یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

حرام است باز فرمود در معنی تبع هم خلاف کرده اند بعضے تبع استر را میدانند این صحیح نیست بلکه تبع آنکه
از کلاه توقے سازند آن بقدر چهار انگشت اگرچه بر پارچه خود مثل کلاه بود و یکے آنکه مثل حقن و پاپوش
وغیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مسترشدی عرض کرد سه روز گذشته جناب آنحضرت را بصورت
شریف دیدم و گویا که توجه فرمودند و بسیار ملتذ گشتم و قلب من از آنوقت سبک گشته و محبت از آن
صورت بسیار پیدا یافتم مریدے عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بیند لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر در صورت
دیگر یعنے سیاه فام پس محتاج تعبیر میشود در صورت اول نه و راجح همین مذهب است چنانچه شخصے یک
سیاه آنحضرت را دید مرشدش گفت در دین و ایمان تو نوعے خلل است و نزد محدثین در صورت
غیر داخل حدیث من رانی نشد آنکس عرض کرد تعبیر رویا یم چیست بصورت حضرت ارشاد شد من بگیر
آنحضرت ام ه وجود مستعار ناسیم باشیا چون شبنم بدل از صورت ادم فتاب طرفه وارد مریدے عرض کرد
که قرابت با شیعی دادن یا ستدن جائز است یا نه ارشاد شد علما ما وراء النهر قایل کفر و ارتداد آنها
اند هرگز جائز ندارند علما دیگر قایل بدعت و فسق نزد آنها جائز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در هند و قصبات
است شاگردے پیدا که در چاه فلان مسجد نجاست افتاده و شخصے بران مطلع شد و آن روز با کسے نگفت چنانچه
یکروز آب در مسجد و محله شیخ شد فرمود آوند نجس شدند آنکس عرض کرد خیلے دشوار است که همه اوند بیرون
کنند و اختلاط باهم واقع اگر باکس دور کند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل بحکم شافعی قلتین را آب
داشته شود که عند الضرورت جائز است البته نجات باشد آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شد چون
دشوار باشد عمل بحکم شافعی که نیز حق دایر است خیر شخصے سوال کرد که عقیقه فرض است ارشاد شد نزد
ابوحنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمده اما نزد احمد فرض است برای صبیه یک نر زیاده
برای کودک دو و استخوان نشکنند و گوشت سه حصه نماید یک با قربا و یک بخانه و یک بمساکین پرسید
که مادر و پدر خورد یا نه ارشاد شد در کتابے ندیده ام اما برای رسم نخورد بهتر است بعد هفت روز یا بیست
یک یا چهل یک و الا هرگاه که خواهد میتواند شد نیست بخور قربانی کند لفظ عقیقه گوید یا قربانی واجب

بشرط نصاب است و عقیقه نه بازارشاد شد بود از وقت قربانی هم آمده نوشته باید برد وقت ذبح
قبل بسم الله بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیت نماز بهتر است که پدر ذبح کند اگر
نباشد جد یا عم یا ماور یا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده و نیز در کتب شافعیه آمده که
شکم موافق ثونکه در وقت پریدن در دیگ انداز و کودک خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله بسیار
گفته اند صوفیه پسند کرده همین معنی اشتقاقیه بید امعنی الله آنکه بوی هر کس و لیه نماید ارشاد شد
که نزد ما تعداد اجل بسنین و شهور مقرر است نزد جوگیه بنفوس پس او شان از دم کشی عمر خود را بزعم خود
زیاده مینمایند چنانچه جنت شر لیت من قریب العصر شاهجهان میفرمودند که در بنای قلعه دو جوگی مثل
جوزه مرغ برآمدند بعد تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال برآمد مرید عرض
کرد که پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور وغیره عمر دراز
یافته اند نقل سید علی همدانی خانقاه معلے در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن هر دو نفی و اثبات و
امتحان آب و بوی خوش و ناخوش وکمی اعضایش و اثبات مزیت اسلام مرید عرض نمود اثبات
که از چه راه کمی اعضا سید نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود و آنجا به حضرت حق ارشاد
شد نزد محققین شیطان از قسم اجنه است ذریت وغیره همه دارد و همراه هر اولاد آدم ذریت او
هم تولد میشود و شریک در اولاد و املاک میباشد جواب عالمانه مطابق معقول و منقول الطالب العلم
مباحثه توجیه احسن داد مرید عرض کرد که همزاد کرا میگویند اصلش چیست و حقیقت او کدام
ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر انسان بخانه شیطان فرزند متولد میگردد و او
همراهش میماند یا سایه آدم او را ربطه محبانه باشد و از تصور و خیال سایه بطور عملش جن مذکور
مسخر میگردد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است و مرا
نیز لیکن مرا الله العزیز از شر او سالم میدارد و بعضی مراد میگیرند که او را مسلمان ساخته دیگر حدیث
صحیح درین مقدمه نیست که شیطان آدم علیه السلام مسلمان نشد و شیطان من مسلمان گشت لیکن بحد
صحت نرسیده اگر مرید پسند بقض بشنید ارشاد شد سابق ازین شخصی شیعی وارد درگاه حضرت سلطان

المشایخ بود چون خلقت شہر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشدند بعضے فضلائے شہر سوالی
ترا شیده کرد که مثلاً نو مسلمے بعد قبول اسلام کدام مذاہب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که مذہب
حق کدام است اگر طالب علم نماید مدتے می باید و انجام ہم خطرہاست بعضے چیزے بچیزے فرمودند
مثل آنکه قتمار فریقین اختیار نموده تحقیق کند ما بعد تحصیل ہر چہ خوب داند عمل نماید آخر تفویض بہ
بنده نمودند چون آمدند و آوردندش پرسیدم ہر چند دانستم شیعی است درین پرده الزام نخواہد گفتم از شش
وجہہ بداند که حق کدام است اگر عقل داشته باشند اول آنکه کعبه خانه خدا در انجا کدام دین جاری است
دوم کدام مذہب آنجا ہمچنین مدینه سیوم قرآن کہ محفوظ میشود و کرامتی شود چہارم بعد نبوت ولایت
است در کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا ششم جہاد و در ہند از که جاری شده
و سلطان محمود و شہاب الدین غوری وغیره که بودند و ہستند مریدے عرض کرد که عدم حفظ
قرآن سخن کتابیه است ارشاد شد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسید و مسموع ام از اکابر شده چنانچه
دو کس یکے فلان و دیگر فلان که ہمین دعوائے قصد یاد کردند سوائے یکدو سیپاره و سوره بیاد
نه آمد تا که بعد محنت دو چہار سال مردند بلکه بعضے از حفاظ که بطمع مال شیعی شدند فراموش شد
نام آنہا ہم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواہد آمد مریدے عرضداشت که مسمی ہدار
بخش قوال جوان خوشرو و خوشگو و خوشخو مریدان مرید از جہت محبت و خلوص که دارد استدعای
غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد ماجد و بعضے از آن خود برآورده خواہم داد غزل از
والد ماجد ۵ من ندانم باده ام یا باده را پیمانه ام * عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام *
مبتلائے چیستم جان گو بمیت یا جان جان * اصطلاح شوق بسیار است من دیوانه ام * میل ہر عنصر بود سوی مقر
اصلیش * جذبه اصل است سر شورش مستانه ام * شوق موسی در ظہور آورد نار طور را * در بہا
شمع آتش میزند پروانه ام * اے امین ہر ستیم نام تجدد تہمت است * و ما نزل پیش از زبان تعمیر شد
میخانه ام * از حضرت ۵ گر بگلشن بگذری گل میرفت مفتون شود * بند قبائی قامت موزون
را موزون شود * کار با معنی است دانا را نه با نام و نشان * خود بلیلی ہا رسید اگر مجنون شود *

خوردی مرض چیچک شده بود جائے میرفت شتربان گفت که سر فرو کنید یعنی شاخ درخت است بعد ده
دهور چون باز اینجا رسید سر فرو کرد شتربانش گفت چرا جواب داد که ایا درخت و شاخ نیست گفت
نه گفت اگر در حافظه خلل رسید روایت حدیث از نیز روز گذاشتم از مردمان قریب جوار بعد تفحص معلوم
معلوم گشت که سے و پنج سال شده که درختے اینجا بود باد در ا از بیخ افگند گفت خیر مضایقه ندارد
و من فهمیده بودم که نسیان بمن راه یافته **دریں ضمن شخصے** ذکر مولوی راشد بنگالی کرد که انقدر
ملکه دارند که سبق هم میدهند مسوده هم مے نویسند ارشاد شد این امر تعلق از کثرت مزاولت باشد
اگرچه حافظه و ذهن هم شرط است چنانچه در وقت صبے تماشا گاهی این را دیدم که در تهالی خورد میر قصید
و اورا جا بجا می برد و خیال چنین بجهین فرش هم میداشت و بر سر آئینه میداشت و بر آئینه بازی هم میکرد
و در دست چیز های دیگر میداشت و از ان جدا بازی میکرد و از دندان ذریا یوت در رشته مے سفت
یک یوت و یکدیگر مثر ضیکه ابطال مسئله حکما که در یک آن توجه نفس ناطقه بدو طرف نمی شود میکرد و نیز دیدم
که شاه محمد عاشق صاحب که شاگرد و خلیفه اجل والد ماجد بودند صاحب تصنیف سبیل الرشاد وغیره شاگرد
را بیکمال وقت میخوانیدند و نسبت در عین اشتغال ملاحظه کردم که در غایت جوشش بود مریدے
عرض کرد آن نزد حکما کرا میگویند ارشاد شد که نزد ایشان آن جزو غیر منقسم بود و آن بیش از مفهومی
نیست مثل نقطه یا جزء لایتجزی خلاصه اش آنکه ادنی جزو وقت چنانچه شاعری گفته است **شعر**
ای آنکه جزء لایتجزی دهان تست ✤ طوبی که هیچ غرض ندارد میان تست ✤ کردی بخنده نقطه موهوم ادو نیم
پس مبطل کلام حکیمان دهان تست ✤ ارشاد شد اصل استعداد شرط صحبت است **مصرع** ✤
هر دو چون کور راست عینک لعبت است ارشاد شد که در وقتیکه در دهلی کهنه می ماندم در کوچه ابنیا
در خانه سیدی کنیزکی پوربی جاهله بود و نماز هم در عمر خود گاہے نخوانده و جوان مسنه بود و حق پرورش
بر همه صاحب زادگان خود داشت بسیار خدمت و خاطرش میکردند قریب موت آوازی بلهجه مشرقی
میکرد و بفهم کسے نمی آمد حکما و صلحا را طلبیده می پرسیدند آخرش نوبت بمن که شاه اهل الله نام داشت
رسید ایشان دریافتند که میگوید لا تخافی ولا تحزنی از معیا الشئی گفتند به پرسید این لفظ برائے چه

نگوئی بود کوشش بسیار گفت گرنے ہے از من میگویند باز بر سیدند چہ معنی دارد گفت معنی ہمینست کہ اگر معلوم
مے شود کہ برائے تسلی میگویند باز تکلیف دادند کہ از ایشان بپرس کہ از کدام عمل این تسلی مے کنند بعد
دیری گفت میگویند ہیچ نماز و روزہ و غیرہ عمل خیر نکردہ مگر روزے برائے روغن رفتہ از بازار در موسم
سرما آوردہ بود بوش میکرد ہی بگردیدہ برآمد اول خواستے کہ پنہان داشتہ بکار خود آرد چرا کہ کسے را بینائی
این امر معلوم نبود باز اندیدن حق جل و علا شرم کردہ بصاحبش تسلیم ساختے این فعل حسن پسند
افتاد بعوض آن بشارت میدہم ارشاد شد در ہمو نوقت و ہمو بجا بزرگے بود در مرض موتش باہم
موصوف زنتیم آن بزرگ بطور سبحہ گردانی انگشتان را میگردانید و چنانچہ بعد صد شمارہ را بیکشند مے
کشید چون عمم شمار انگشتان را مطابق کرد بعد صد گردانیدن و کشیدن صادق نمے آمد گفتند کار نیکو را
محاورہ ساختن بکار می آید و بے قصد ہم فعل بوقوع مے آید بعد بلکہ چنانچہ گذشت مریدے
عرض کرد کہ چون حکما آن را جز غیر منقسم میدانند پس در یک آن توجہ بدو طرف نہ شد ارشاد شد
البتہ نتواند شد و نیز حکما میگویند کہ بعد بلکہ بے توجہ صدور می یابد چنانچہ گذشت و دیگران ہم جواب
میدہند دخل مسلسل مستمر را توجہ ہم مسلسل مستمر می باید غرض کہ دلیل الزام آنہا
میگویند باین اعتبار گفتہ شد مریدے بحسب مذکور عرض کرد کہ با وجود التفات بطرف امراض و جمیع
و گفتگو با مردمان اکثر برکات قلبیہ حضرت مفہوم میگردد بعد انکسار ارشاد شد توجہ چہار قسم است
یکے انعکاسی کہ در ہمہ طریق است یعنی چون قلبی مقابل قلبی باشد اثر آن در آن مثل مقابلہ آئینہ باہم
دریافت میشود و جلوہ گر میگردد بے ارادہ این را فقط صفائی قلب و قبول مے باید دیگر القائی مثل چیز
یک شیشہ را در شیشہ دیگر ریزند این را قصد و ارادہ شرط است سیوم جذبی چنانچہ قلب طالب کشیدہ
زیر طلب خود دارند متأثر گردد بارچہ زیر پارچہ ترکہ بالضرور تر میگردد مریدے عرض کرد فرق میان ہر دو
بجز رفتن و کشیدن معلوم نشد فرمود آری در کشیدن قوت زیادہ باید چہارم اتحادی کہ سرایت
او صاف کہ اکثر مے شود بلکہ صورت ظاہر ہم مریدے عرض کرد این اکثر بحکم محبت میشود فرمود آرے
باز ارشاد شد بخانہ حضرت شاہ باقی باللہ مہمان چند آمدہ بودند و چیزے موجود نبود حضرت بار بار

بیرون می آمدند و خادم را برائے تلاش شیر شتابان دو بہم نہ رسید مریدے عرض کرد بشربت مرتفع
شکر دادہ ارشاد شد آرے تکریم مہمان مے باید غرض کہ نانوائی آنجا بود از خادم پرسید کہ باعث پیش خواجہ
نزد وے وارد و بار بار مے آید و مے رود ہر چند ستر فقیر بسیار منظور بود لیکن خادم از بے بدگی او گفت مہمانان آمدہ
اند و ما حضر نیست لہذا تشویش است آنکس نان و نہاری طیار کردہ پیش خواجہ برد کمال بشاش شدہ
بمہمانان تقسیم فرمود در بسطت وقت فرمودند اے نانوا بیا و بخواہ کہ دعائے در حق تو کنم گفت انشاء اللہ
العزیز خواہم خواست بوقت خود استدعا کرد کہ خواجہ مثل خود فرمودہ دہند ہر چند عذر نمودند پذیرا
نکرد آخر بعد ظہر در حجرہ بردند چون وقت عصر برآمدند ہر دو یک صورت و یک پوشاک شدہ بودند فرق
ہمین کہ نانوا بیہوش و خواجہ با ہوش بود بعد ہفت روز بمرد و درین ضمن ارشاد شد کہ کمتر چنین مے
باشد کہ بے مرشد ظاہر ہم مہذب بشود چنانچہ حال اصحاب کہف کہ بے مرشد و بے پیغمبر ہدایت یافتند
چنانچہ تلاوت آیتہ فرمودند کہ خود مرشدے و خود بینی و خود خداے در حق اینہا کرد بے وسائط قبول
فرمود این را عجب گفت و نیز ارشاد شد در مشکل سخت منت شان بسیار مجرب است مریدے
عرض کرد بندہ ہم شنیدہ باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خاصہ کہ خواہم گفت باز فرمود کہ پاو کم
چہار آثار آرد گندم و پاو کم چہار آثار گوشت بز و نصف آن روغن زرد و ہمچنین پیاز و جغرات بخوب طیار
کردہ اگر پیاز زیادہ باشد جدا نگاہداشتہ نصف نصف آثار را ہفت حصہ ساختہ بہ ہفت کس صالح بدہد
شان قسمت واند خواہ خود خورند خواہ بکسے بدہند دست سگے را یکورا اول نوید بدہ اگر آید بہتر والا ہر سگ کہ باشد
باو آثار کم بسگ بدہد مریدے عرض کرد کہ معنی [illegible] سگ اصحاب کہف روزی چند پے نیکان گرفت مردم شد
کہ چہ باشد ارشاد شد بعضے مے گویند کہ باید ان برصیصا را بدل کردہ در قیامت داخل بہشت خواہند
کرد کہ سگ در بہشت نمی رود و قصہ برصیصا با حضرت موسی باین طور است کہ حضرت موسی را حکم شد قوم
عبد اللہ را کہ قوی احمق بودند اخراج کرد تسلط نماید چون موسی رفت با مردم آنجا غالب آمد مردم نزد برصیصا
کہ بلعم باعور باشد رفتہ دعائے خواستند بیرون آمدہ ملائکہ را گروہ گروہ لشکر دید جواب داد کہ دعا بحال من
پیش نخواہد رفت آخر حرص زن و زر آنکہ مجبور ساخت و بود نانے ہزار اشرفی دادہ فرستادند و بمبالغہ تدبیرے

پرسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرستید چون عورات جوانان لشکر دیدند بے اجازت از عین
خواهش یافتند مرتکب شدند و بوقت عمل و دعا ایش اثر کرد مردم موسی مغلوب گشتند موسی دعاء بد کرده
که همچو سگ شده بمیرد باز گشت همچنان شد باز موسی از فرزندان شان فتح کرد مریدے عرض کرد
در قیامت تبدیل بدن هم میشود فرمود آری کمتر مگر بیش از دخول بهشت بعضے بصورت اخلاق و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده بعضے سیاه رو بعضے بطور دیگر ارشاد شد بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اول نوعے بجذب سرفراز شدند بعد ازان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسی که برائے آتش رفته مشغول تجلی گشت سیوم سالک فقط که هرگز مشرف و بجذب نه شد چهارم
مجذوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیم اند مریدے عرضداشت که معنی سلوک و جذب چه
باشد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و جذب عنایت خاوند چنانچه گفته اند شعر
تا که از جانب معشوق نباشد کششے * کوشش عاشق بیچاره بجائے نرسد *
مریدے عرضداشت که معلوم میشود جذب هم درجه ها دارد بعضے را محض توفیق طلب همچنین تا
تجلے که انتهائے نهایت است ارشاد شد آری مریدے عرضداشت که بالکل حرکات خلاف شرع سد راه
سلوک است یا بعضے ارشاد شد البته تکدر از همه حاصل میشود لیکن بعضے قطع منتهم نسبت مے کنند
چنانچه مکر و غل و غش وغیره و نخوت و تکبر و خود نمائے و طلب دنیا و جاه و مثل اینها و بعضے اگر بطور ندرت
بود چندان حرج نمیکنند چنانچه شرب مسکر یا زنا وغیره لذائذ بعضے قدری ظلمت میرسانند که نسبت نورانیت
نا محسوس بنظر مے آید چنانچه بعض صغائر بے قصد و اراده ارشاد شد شخصے از حضرت جنید سوال کرد
عارف زنا میکند خاموش ماندند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نکند باز ارشاد شد که بسیار مقبولیت
است دخل نیت در هر امر است خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگے عبد القادر نامی بود که کسی خود دست
آشنا نمیکرد مگر هر کرا میدید بذریعه دستی مرید میکرد بلکه در روزے دو بار مردمان تنگ شدند میگفتند بعضے سبب
این شوق پرسیدند فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی را فرموده بودند وقت رخصت یمن که
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که تصدق کنی قصه عالم دیگر که هر کس را

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنم تذکره ولیس یعنی عرق تاڑ و کھجور از بعض علم طلبان بود ارشاد
شد که شنیده ام تازه مسکر نیست پس حرام نباشد تا مسکر نرسد یعنی دیر نشود هر یکے عرض کرد
مولانا عبد العلی فاضل مشهور فتوی حرام بودن با و نان که در خمیرش ولیس مذکور مے اندازند نوشته
اند فرمود آرے احوط همین است که نخورد و چونکه بحد سکر رسیده مے اندازند اگرچه نزد حنیفه آن هم مضایقه
نیست لیس فلاں گفت قطره مسکر حرام است فرمود آب درخت بخیں نیست حرمت او بی آنکه بحد سکر
رسد نمی خواهد شد و نیز ارشاد شد که در بعضے زمین اثر هوا سکر پیدا میکند چنانچه نام شهرے از ملک ایران
برد که انجا ازان گندم سکر پیدا میکند مردم همون تازه نان بریده بے خمیر میخورند پس گندم را حرام نباید
دانست دیگر در ملک پنجاب حضرات که آنرا دران زبان چهاچهه میگویند سکر میکند پس انرا حرام نتوان
گفت همچنین چند چیز هائے حلال را فلان فلان شهر نقل فرمودند و باز فرمود مصلحت وقت سخن دیگر
است ارشاد شد که برهان الدین ابو الخیر بلخی در طفلی همراه پدر خود میگذشت برهان الدین مرغینانی
صاحب هدایه هم میگذشت تیز در برهان الدین دیده گفت خدائے من میگویاند که این پسر مرجع
خلایق خواهد شد پدر شان آمین میگفت تاثیر خاک قبر اوست که هر که بخورد ذهن و حافظه درست
میشود لیست میفرماید که صد گرگ کرامت عام شد رفت ز برهان عذاب در دلائل رشد و ده که جهاد دینی است
ارشاد شد در هر دین رعایت احوال خمسه واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
نسب حفظ مال از سایلے ارشاد فرمود که برائے ترس خواب یا شدید لیسیار خوانده باشد
ارشاد شد خانقاه معرب خانگاه یعنی جائے شاهان در جواب ارشاد شد در مسجد سه درجه هم می
شود چنانچه در مسجد مدینه سه درجه اند و در عرب سرائے شاهجهان اباد هم سه درجه در جواب سایل
ارشاد شد کافر باشد یا مسلمان محتاج گرسنه را طعام باید داد هر یکے عرض کرد که طاعنین خواجه
معین الدین یافته و شنیده ام خلاف حضرت غوث یا حضرت نظام الدین و غیره بزرگوران ارشاد فرمود
آرے باعث این شد که در هندوستان علما را است کم بودند و هنود آن هم معتقد گشته بود باز فرمود
در وقت نظام الدین اولیا سنه ضیا بود ضیا سنامی منکر حضرت و ضیائے نخشبی معتقد بنگر

دهنیائی یرنی صاحب تاریخ الهند مرید حضرت بزرگی نظام الدین بدرجه رسیده که این لقب
ولایت صاحب مذاهب دیگر هم میگویند ارشاد فرمود که اقارب اکثر بد اعتقاد می باشند و همعصر
حضرت خواه نخواه تنفر می کنند از جهت آنکه هرگونه از اعمال خیر و شر می بینند و معامله هر نوع می افتد
از جهت ناخوش میگردند گفته اند المعاصرة اصل المنافرة چنانچه در هنگام خوردی و ابتدای جوانی
روز درس بعضی هم محله بالای سقفها باواز بلند میگفتند یاران دروغ میگویند و مردم از گروه ها
گروه برای استماع می آمدند پس حصه کثیر و بیداری او و گفتگو با خداوند خود و تعریف کتاب سلک
السلوک فرموده در جواب مریدی ارشاد فرمود که آیات قرآنی مشتمل بر دعا در فرض بهتر است که
بر طریق قرات اول خوانده و به نیت دعا خوانده باشد چنانچه در تهجد آنحضرت تمام شب آیات دعا خوانده
اند نیز بزرگان حافظ دو چهار جا تراویح تواند اداء سنت همه جا خواهد شد چنانچه میان یعقوب فرزند من
همچنین میکنند که در هر شب یک پاره در مدرسه خوانده باز در خانه معه جماعت همون پاره میخوانند تاکه دو قرآن
شریف معا با پس و پیش یکدو روز ختم میکنند ارشاد فرمودم که از دوازده پاس نخورده ام درد سر وغیره
امراض و ضعف بسیار است علاوه ازین بسیار عورات آمده اند سوالها بسیار خواهند کرد از قبیل
اذکار و مسائل فقه وغیره عرض کرد که عورات کمال خوش عقیده و محبت شعار و اخلاص و ثار می باشند
فرمود آری چنانچه قول سفیان ثوری است علیکم بدین العجائز یعنی چنانچه عورات بی دلیل و برهان
رسومات خود را در شادی و ماتم وغیره نمیگذارند شما هم اعتقادات خود را نگذارید و مستحکم بگیرید مریدی
سوال کرد که اینکه گاهی بیعت در چشتی و گاهی از همون شیخ یا شیخ دیگر در قادری و نقشبندی مینمایند جائز
است یا غیر جائز ارشاد شد که اول در طریقه که بیعت کند بعد سلوک آن اگرچه کم باشد جاهای دیگر
در طریق دیگر اخذ فیض کند مضائقه نیست بی سلوک طریقه اول اخذ هم غیر جائز مگر بیعت را از بچه
طفلان نکنند و آنکه بیعت معتقد و از پارچه یا پیر خود میکشند چیز دیگر است تاکیداً شخصی عرض کرد که از
دکهن بنابر آن حاضر شده ام که چیزی از زبان مبارک ارشاد یابم مستفید شوم ارشاد کرد که بعد نماز صبح لا اله
الا الله الملک الحق المبین صد بار خوانده باشی فائده ظاهر و باطن ملاحظه خواهی شد. باز فرمود که سلسله همه خو

اند و هر یک شغرها میکنند و اداب و قواعد سلوک ساخته اند لیکن بزرگان نقشبندیه قواعد سلوک را خوب
درست کرده اند سلوک ایشان مانا بجنگ انگریزان است بحال بند و بست چنانچه در داتیها که طعن
هم میشد جامی غزلے گفته ~ نقشبندیه عجب قافله سالاران اند * که برند از ره پنهان بحرم قافله را *
باز فرمود شخصے سماع می شنید و وجد میکرد مردمان گفتند شما نقشبندی هستید این وجد و سوزش از کجا
گفت جائیکه کدخدا شده ام چشتی اند وجد و سماع در جهیز آمده همدرین اثنا ارشاد فرمود که در هر فرقه قصه
عجیبے واقع شده چنانچه نارنگ لولی مشهور است و سابق گفته ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان که
بسیار مشهور قریب بتواتر از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه است که
صاحب هر فن خصوصیت بشهر و جائی دارد ارشاد شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند
چون انجا مردم متقلی کم می باشند زیاده تر عجیب نقلیات ایشان را فهمیدند بسیار اکرام و انعام کردند بعد چندے
بحال خوشی و خورمی مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در صحرائے هوائے خوش و سبزه دلکش که شگوفه و
طراوت کشمیر مشهور است ایشان را هم خوش آمده باهم گفتند تمام عمر برای رضائی مخلوق تماشاها کرده ایم اینوقت
محض بنابر رضائی خالق تماشا کنیم و همین غایت جهد نمائیم و دقیقه از دقایق نا مرعی نگذاریم چنانچه همچنین
کردند بعضے دهاقین هم از دور تماشائی کردند که یکبارگاه پارچه ایشان ماندند و تمام طایفه ناپیدا گشتند
مکانے هم در انجا بنا کرده اند بعد استماع توجه شنیدن سماع و نقل و رقص حسینان زبانی مریدی از فرزندان
ایشان فرمود که اگر همچنین بود نقالخانه هم باید رفت باز فرمود خیر باشد باز ارشاد و توجه جانب مریدی کرده
فرمود هر چند در نقل و تلبیس عرفا دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهروپیه عجب حالات دیده اند نزلات
حضرت حق و در تماشا نقالان اتباع پیران و در تماشائی رقاصان حسن و جمال شعشان ذات و صفات
و شیونات چنانچه با وجود زهد و تقوی حضرت مجدد در اوایل حال در سیر تماشا میرفت و می دید و کیفیات برمی
داشت ~ بیا میکده و چهره ارغوانی کن * مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند * لیکن سوائے جاهائے
مباحه نباید رفت چرا که التباس بدیگران می افتد هر چند پا و ضرر نرسد و نمی رسد شخصے عرض کرد که در قبر
مرده خشت پخته می نهند فرمود اندرون نباید کرد مگر از بیرون مضایقه نیست و تخته سدره از دیگر بهتر و الا

بیان نقشبندیان در باب قواعد سلوک

شعر جامی در صفت نقشبندی

ذکر نقالان کشمیر و غایب شدن ایشان

جست تمام بانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن درخت سدره لسبیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بے ضرورت نباید برید واز بریدن منهدم ساختن آن مراد
است اگرچه فقها فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاط اولے باز آنکس عرض کرد که شهید را بعد پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصے عرض کرد که شخصے تمام شب مشغول لسماع مزامیر باز سنه ماند و بے طهارت کرده پیش امام شد حال
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسے را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد از هر کدام فرق هست یا نه ارشاد شد زنا گناه عظیم است شخصے پرسید که بعضے میگویند که با
باوجود آب استنجا از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل درهم یا کم از ان تجاوز کرده آب پاک
نمیشود مگر بضرورت والا از کلوخ هم جائز است و زاید از قدر درهم متفق علیه است و قدر درهم هم باید شست
و کم ازین عفو است لیکن شستن سنت است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درهم دو است بعضے
سه نیم باشد و بقدر کف دست که آب ازان قیام کند مثل روپیه کلدار هر سے عرض کرد که هر کس اضافت میکند
جان من و عقل من و جسد من این اضافت کننده کیست ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکند روح الروح همون وجود خواهد بود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی روح جان جهان است و جهان جمله بدن ❊ توحید همین است دگر شیوه و فن
باز فرمود که هیچ یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر بتقریر ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که
توحید قرض خداست که دین اداء اکرده نمیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهم گفت عزیزی
در مقدمه نیت مسافر پس امام مقیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال میداند پس نیت
مثل او کند والا باقتدیت شخص همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود حکم مسبوق
ارشاد شد تمثیل اول بحر و امواج دوم واحد و اعداد سیوم صورت خط الف تا یا
دل گفت مرا علم لدنی هوس است ❊ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ ❊ تعلیم کن اگر ترا دسترس است
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ❊ چهارم شعاع و اشکال از واحد ⊙ و درین معنی

جاہا بخشید ودل یابی ہا کرد ؛ بیگانہ بنودہ آشنائیہا کرد ؛ درکسوت بندگی خدائیہا کرد ؛ ؛ دیگر

البحر بحر علی ماکان فی القدم ؛ ان الحوادث امواج وانہار ؛ لا یحجبنک اشکال بشکلہا ؛

این تشکل فہاہی استار ؛ خواہی اگر از نکتہ توحید مثال ؛ بنگر بتامل سوی فانوس خیال

یک نور بسیط است مبرا ز صور ؛ ظاہر شدہ در صورت چندین اشکال ؛ پنجم ہیولای عناصر یا صور

بسایط و مرکبات سہ چیست آدم عکس وی لم یزل ؛ چیست عالم موج بحر لایزال ؛

عکس رنگی باشد از نور الفطاع ؛ موج را چون باشد از بحر انفصال ؛ ششم کلی طبعی با افراد ؛ ؛

کلما فی الکون وہم او خیال ؛ او عکوس فی المرایا او ظلال ؛ لاح فی ظل النہار شمس الہدی

لاکمن حیران فی تیہ الظلال ؛ ہفتم ملک جن با صور متمثلہ یعنی بہروپیہ ہشتم شخص با لباس

سہ وہم مگر شود لباس بدل ؛ شخص صاحب لباس را چہ خلل ؛ نہم روح با قوی و اعضا قطعہ حق جان

جہانست وجہان جملہ بدن ؛ ارواح ملایکہ حواس این تن ؛ افلاک وعناصر ومو الید اعضا ؛

توحید ہمین است دگرہا ہمہ فن ؛ دہم مرئی و مرایا متعددہ کما قال الشاعر سہ وما الوجہ الا واحد غیر انہ

اذا انت عددت المرایا تعدد ؛ ارشاد شد کہ درین تمثیلہا نقصانہاست خللے کہ در تمثیل اول است اینست

کہ حدوث امواج بسبب تحریک ہوا یا بسبب غلیان کہ در جزر و مد میشود ظہور مے نماید و اینجا غیرے نیست کہ در

بحر قایم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خللے کہ در تمثیل دویم است آنست کہ ظہور مراتب اعداد غیر

متناہیہ از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر است و در اینجا تکرار ہی نیست و نہ اعتبار معتبر را دخلے

خللے کہ در تمثیل سیوم است کہ صورت خط الف فی حد ذاتہ منشا حروف دیگر نمیشود الا بانضمام نقاط

و دوایر و در اینجا انضمامی نیست لیس فی الدار غیرہ دیار ؛ خللیکہ در تمثیل چہارم است اینست کہ اشکال

در چیز دیگر قایم اند کہ غیر نور است مثل کاغذ یا جامہ و نور فی نفسہ تشکل ندارد و نہ اشکال قایم بدو میشوند

در اینجا از نور چیز دیگر نیست کہ اشکال ہا وقایم باشند و قایمقام کاغذ و جامہ تواند شد و خللے کہ در تمثیل

پنجم است اینست کہ ہیولا محض استعداد دارد و فعلیت در وی نیست و در فعلیت بلکہ در وجود خود محتاج بصورت

است و در اینجا چنین نیست بلکہ ذات حضرت حق منشا فعلیت و تحصیل ہر چیز است قیوم ہر ذات است

بیان نقصانی در تمثیلات

وخللے که در تمثیل ششم است آنست که کلی طبیعی سوا از افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبیعی موجود
است بتعین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند که کلی طبیعی موجود
است بمعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبیعی موجود نشد و بمعنی بهر دو تقریر درین مسئله محال است
وخللے که در تمثیل بهر دیه است آنست که بهر دیه در آن واحد تصور متعدد به تمثیل نمی تواند شد و در
ملک و جن این خلل نیست پس این تمثیل چشتیان تر است به نسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک و جن قدیم
جمیع صورتهاست پس توهم احتیاج و انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و همچنین تکسر صور در آن واحد
متشکل نمی اند وخللے که در تمثیل هشتم است آنست که لباس مغایر شخص است فی التحقیق پس نسبت
عینیت ندارد و اینجا اسم عینیت است و غیریت اعتباری وخللے که در تمثیل نهم است آنست که روح را با قوی
و اعضا مطلقه عینیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر و تصرف است فی تحریک و تسکین و لبس
خللے که در تمثیل دهم است آنست که مرئی در مرآت مغایرت کلی دارند هم در وجود و هم در ذات و اگر مراد صورت
منطبعه در مرآت است پس آن عرض است قایم بمرآت و از صفات مرآت است و شخص جوهر است قایم
بنفسه و رفع این خللها آنست که هر تمثیل بیان حال مرتبه ایست از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسے
نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گوینده اینها گفته است شعر
هر مرتبه از وجود حکمی دارد ؛ گر فرق مراتب نکنی زندیقی مرید سے عرض کرد شریعت محض مبنا بر
مصلحت ظاهرهم آمده ارشاد شد بعض جا البته در قرآن شریف و احادیث شریف مصلحتها که انرا از باطن هیچ علاقه
نباشد بجز ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضرور بود آمده باز عرض کرد که منجمله مزامیر دف تهنی
باشد و آواز خوش جایز بود و نای عجم و چلغوزه و طبل غازیان که عبارت از نقاره و دهل بود بوقت اینها
جایز بود نای عراقی و سارنگی و ستار و قانون چه تقصیر کرده اند و چه قباحت دارند که حرام شدند ارشاد شد
فی الواقع درین بسیار گفتگوها ست و راغبان سماع و قایلان اباحت مزامیر گفتگوها کرده اند و رسالها درین
باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نمود و بسیار آلات را خارج از مزامیر کرده فرصت نیست که
اینوقت گویم خوب درین باب دیده و شنیده ام بعضے گفته اند هر چه از آن ادا از حرف و اصوات نیاید مثل

سارنگی و ستار که خوب بجا رتها معلوم میگردد مگر طنبوره که هیچ آواز نمیدهد حرام است مگر وجه آن بیان
نکرده روزی شخصی سوال کرده بود من هم حیران بودم یکایک القا کردند که سبب حرمت مزامیر است که
فقط آواز خوش که آن الفاظ با معنی و نیک میخوانند خوش کننده حقل است و در ضمن آن قلب هم بحرکت
می آید از این جهت مباح اند و آواز مزامیر که محض صوت بے معنی اند طبیعت را غالب میسازند و در ضمن آن قلب
هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع مراد نیست و دف و نائی و چلغوزه
و طبل غازیان وغیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع نفرموده از این جهت مستثنی است ارشاد
شد که حکمت هم در خاندان ما معمول بود چنانچه جد بزرگوار و عم فقیر دوا میکردند والد ما جد و بنده موقوف
ساخته مگر میخواهم شرح داد و طای وغیره بعض کتاب که در شهر مشکل میشد حکماء تحقیق مینمودند حالا
کتابهای موقوف شده از این امر نجات حاصل است مریدی عرض کرد که علم را مشکل از تصنیف مغلق
نمایند چه فایده است فرمود بعضے بسبب اختصار و بعضے را سخن هم خوش میآید چنانچه سید رکن الدین نامی
که شیعه غالی بود و بر نام من لعنت میکرد و در فکر کشتن من بود کتاب اصول اکبری میخواست که بخواند چون بے
شرح کسے نمیتوانست فهمانید مردمان مر ا نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او نخواهم دید چون شوق
غالب شد بیاده پرسید و خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت و روزی گفت تحقیقات شما و فهمیده شما از
همه خوب است گفتم که از جمله تحقیق من این هم است که صحابه را محترم میدارم و سب نمیکنم پس توبه کرد مگر در جناب
معاویه گاهی بے ادبی میکرد وقت موت وصیت تجهیز و تکفین من کرده بود همدرین ذکر ارشاد فرمود
که هنود صدها بدست بنده مسلمان شده اند لیکن شیعی غالی همین دو دیگری ولی بیگ و دو چهار کس
دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در حقیقت و قریبات مردمانیکه کلمه کلام درست نمی دانند
دعای شان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضروریات دین نمیکنند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود
که در صحابه کنیزکے بود حایض که برای چرانیدن بزان رفته بود بزی بمرد آن کنیزک از سنگ پاره تیزی
راذبح کرده آورد صحابه را در حلت و اکل آن شک کرده پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیزک سوال کرد
که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موصوف بصفت کمال

داند گو از حقایق و دقایق الغافل باشد مریدی عرض کرد که بعضے عوام پرستش تبان می نمایند
باز کلمہ ہم میگویند و خدا را واحد و تبان را مخلوقش میدانند ارشاد شد تا بتر انکنند مسلمان نشوند حسب
تذکرہ ارشاد شد پسر محمد علیخان ارکانی ترجمہ تحفہ اثنا عشریہ بعربی از مولوی اسلمی کنانیدہ در ملک عرب
فرستادہ وقصد ارسال یک نسخہ پیش مصنف داشت اتفاق نافتاد و تاریخ تحفہ کسے گفتہ قطعہ
تحفہ را یک فہمیدان کہ درو ٭ سوی ہر معرفت سراغ آمد ٭ سوے الفاظ معانیش بنگر ٭
ہست دریا کہ در ایاغ آمد ٭ بسکہ نورے ہدایت است و یقین ٭ سال تصنیف او چراغ آمد ٭ ٭
حسب تذکرہ فرمود کسے گفتہ قطعہ جامع علم و عمل شیخ الورا عبد العزیز ٭ آنکہ او اندر جوانی کار پیران ۱۲۰۴
میکند ٭ بسکہ استعداد دارد از سحاب معنوی ٭ بحر معراج است چون تفسیر قران میکند ٭ در تذکرہ
ارشاد فرمود کہ در حدیث آمد کہ اگر ریسمانے از بالائی ہفت آسمان در زمین سفلے انداز د ہر آئینہ
بر خدا افتد یعنی خدا از تو در مکانے نہ مکانے از تو خالی باز ارشاد شد کہ جان در کدام عضو
است سر تا پا یا ناخن یا موشخصے سوال کرد کہ اصل نقش پای شریف کہ انرا مشہور بقدم شریف
کنند در حدیثیات آمدہ ارشاد شد محدثین صحیح نمیدانند مگر جلال الدین سیوطی نوشتہ
است ہر چند سند آنرا تلاش کردم نیافتم مگر نقش قدم حضرت ابراہیم صحیح در مکہ موجود است و نقش
قدم لغلہ آنحضرت کہ عند الوحی بسبب بار وحی در جائی افتادہ بود باز آنکس سوال کرد فاتحہ
خواندن در چنین جا و بوسہ دادن جائز باشد فرمود فقہا تجویز نمیکنند مگر محبت اگر درود خواند مضائقہ
نیست باز آنکس پرسید کہ بوسہ دادن بہ قبر مادر و پدر یا دیگر بزرگان و گل انداختن چہ حکم
دارد ارشاد شد کہ در مقدمہ زیارت قبر بسیار بدعات راہ یافتہ فقہا انرا منع میکنند میگویند
اگر بر قبر مادر و پدر محبتاً لمس و بوسہ کند مضائقہ نیست اینقدر در حدیث آمدہ کہ در راہی آنحضرت
مے گذشت دو قبر بودند فرمود اینہا عذاب کردہ میشوند بگناہ خود کہ یکی از بول پرہیز نمیکرد
و دیگرے سعایت مینمود پس چوبے طلب فرمود میگویند کہ از درخت بیلا بود
دو پارہ ساختہ بر ہر دو قبر بکور گذاشت و فرمود تا خشک نخواہد شد عذاب برایشان تخفیف خواہد شد این

سخن احتمالات بسیار دارد و بعضے احتمال رفع عذاب مطلق کرده بر سر قبر گل میگذارند که مرده را از بوی
خوش راحت میشود در حدیث آمده راےچه خوش برائے مرده در وقت بردن روح می آرند پس آنکس گفت
که بر تعزیه هم همین احتمال جاری باید ساخت فرمودند شما طالب العلم هستید آنجا قبر معلوم نبود و بیچ تشری قبله
بود و آنجا مزار حضرت معلوم است و نیز ارشاد فرمودند که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت
است در ریگ نمی افتاد عوض آن در سنگ اثر می کرد هر چند معنی اثر دیگر هم میتواند شد و در جواب
سائلے ارشاد شد که خضاب مرد را پوشیدن درست است اگر چه بعضے بقدر انگشتری تجویز نموده اند
و پارچه ذهب هم جائز اگر ملمع کرده باشد و عورات را ذهب جائز اگر چه بعضے مثل کذا یعنی هوس جان
پرده و مردان را که تشبه به زنان نشود هر یکے عرض کرد که آدم را چه قدر مدت شده باشد ارشاد شد قریب
هشت هزار سال دارند ارشاد کرد حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم مسلم جرا الی غیر النهایة غلط است
و در توریت عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا انوقت نبوی ضبط کرده اند پس درین
شکے نیست و این آدم در هر جا و هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل
الشیاطین اجنه و جانوران و بعضے برزخ یعنی اند که صورت آدم دارند کی بعض جا در جنگل ها میشود و آن
نقل همون اشکال مینمایند و اینکه بعض مسلمانان یا هند و ها میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنگان
و خنازیر ممسوخه یا اولاد بوزنگان که از سراندیپ آورده بودند با عورات این ملک توالد و تناسل
شده همه غلط واقع است هر یکے عرض کرد که منشاء غلطی همو آن که خود را از اولاد شان
دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط ماندند اگر چه منع شده
بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه ما با جانوران و طیور حال معاش میکنیم چنین با
جنیان معاشرت مختلط بود از طوفان بالکل جدا شد هم چون قابیل برادر را کشت و جواب یافت
در مرد و گشت در میان اجنه رفت و کدخدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که تهنی میگرفتند چنانچه
حالا هم بعض جا رسم است پس سبب تهنی و قرابت مادری اولاد آدم خود را تهنی انستند و اعمال غیره
اخلاقی همه از اجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صنم و تعبیه در جاهی بر آمده بود بران نگاشته که

در وقت تنہا ہذا السنہ طایر زمان جا بود چون حسابش میکنم کمتر از ہیزدہ ہزار سال نمیشود مریدے
عرض کرد کہ دیہناکیان بودند ارشاد شد ہمون توم مطابق اجنہ وغیرہ آدم را ہمین شصت ہزار سال
شدہ تحقیق این آدم خاکی متاخرترین خلقت است صاحبزادہ میان موسٰی صاحب سوال کردند کہ
بدن بے روح بر سر آب می آید وجسد مع روح در آب می نشیند باوجودیکہ روح شئ الطف است ارشاد شد
چیزیکہ در ہوا در مے آید مثل خشت ہزار من بر سر مے آید وخلاف آن سنگریزہ ہا کلیاشہ در تہ آب مے
نشیند تا کہ روح در تن میباشد ہوا را در آمدن نمی دہد چون تعلقش باقی نماند ہوا تخلل شدہ لطیف است
ارشاد شد بسبب کمی خلافت باد باز ارشاد شد کہ این از جملہ دو سوال مشکلہ است چنانچہ بچہ ہر جانور
جلد تگدو کند وبچہ آدم بعد دو سال آنہم بضعف بس آنکہ سر آدم موافق قدش کلان است خلاف
دیگران کہ نسبت با قامت شان خورد میباشد این کلان سر آدم را برائے آن دادہ اند کہ مخیلہ وقوت
فکریہ آن زیادہ باید تا سرانجام جمیع امورات نماید وسیوم آنکہ باعث چیست کہ اگر چیزے بر دست راست
ہند گران می آید نسبت با دست چپ باعثش آنکہ دست راست سرانجام امورات می نماید پس او را گویا در بند
گروہ تنگ نمیشود خلاف دست چپ معطل میباشد ازین جہت او را گران نمی آید ارشاد شد کہ بعض
امورات کہ بعد تجربہ معلوم میشود یکی آنکہ مطالعہ کتب خوب آنکس میکند کہ نحو خوب یاد دارد و در
مناظرہ کسے غالب می آید کہ اصول خوب یاد میدارد و فکر یگانہ نشستہ تنہا کسیکہ منطق خوب یاد دارد
ارشاد شد عالم پختہ آنکہ چہار چیز درست باشد مطالعہ ودرس وتحریر وتقریر ومناظرہ درست
داشتہ باشد باز ارشاد شد کہ طور درس ہر علم آنجا جدا بود چنانچہ بیان فرمودہ ارشاد
ساخت کہ طور درس تصوف باین طور میکنانیدم یعنی اول لوایح بجائے میزان بعدہ لمعات
وشرح لمعات بعدہ دُرّۂ فاخرہ تصنیف شاگرد محی الدین قونوی بعدہ فصوص بعدہ فتوح الغیب
در تذکرۂ منشی نعیم الدین خانصاحب ارشاد شد کہ در حدیث آمدہ کہ شخصے پیش آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم آمدہ عرض کرد کہ چہار خصلت بد دارم اگر فرمائے یکے ازین چہار بگذارم ودیگر چہار
بگذاشتن نمیتوانم بار بر سعید کہ کدام کدام خصلت ہاست عرض کرد کہ دزدے وزنا ودروغ گوئی وشراب

آنحضرت فرمودند احوال تعزیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذار آنکس قبول
کرد و رفت چون اراده حرکتی میکرد اقرار دروغ دیش یاد میکرد و باز ماند گفت مراجعت کرد محمد صلی اللہ
علیه وسلم از هر طرف بعده مریدی عرض کرد مرید شدن رسمی هم خالی از فایده نیست ارشاد شد آری
تجربه است که مرید رسمی هم مخصوص توجه پیران طریق میگردد و مذکر ارشاد شد قول شیخ
اکبر است که الصوفی لا مذهب له مریدی عرضداشت که این قول بظاهر در اختیار مذهب گفته یا در
مقام تاویل ارشاد شد که این وسعت عظیم دارد زیرا چه مراد از صوفی معتقد وحدت وجود است چون
چنین کس هر جا ظهور حق می بیند در حق و باطل باطل را هم حق میداند اینوقت درد سر است گفتن نمی
توانم گفته اند شعر جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
ارشاد شد که علم تصوف کمال دقیق است هر که آنرا بخوبی میداند صدر او غیره بیش او هیچ نیست
بزرگی در سفر جانب سمرقند میرفت او را فرمود یا حافظ دهم هزار بار سوره لایلاف بی تعین
بسیار خوانده باشی مریدی عرضداشت که مقصود بالذات و بالاصل از انزال کتب و انبیا و حصول
سعادت است یا بجا آوردن احکام ظاهر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان و احسان
را آنحضرت بیان فرموده است مقصود اعلی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بی ایمان معتبر نیست نزد
بعضی مثل غزالی ایمان بی احسان اعتبار ندارد مگر اینکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عبادات
بی احسان روح بی جسد است باز فرمود هر یکی ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام یعنی
انقیاد ظاهر دارد مال و حرمت او از سلطان و طاعن محفوظ است و هر که اسلام مقرون با ایمان دارد
نجات نصیب او ست و هر که بمرتبه احسان رسید قربت الهی حاصل میشود گویا احسان کمال مرتبه ایمان
است مریدی عرض کرد نوشته غزالی همه درست و صحیح است فرمود آری باز آن مریدی عرض کرد که
غزالی میفرماید عقیده که آنچه بعوام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قرار
نگاه که عبادت عوام از ان بهشت و عبادت خواص از ان حضرت الهی است پس ازین معلوم
میشود که ابطال بهشت ظاهر میکند فرمودند مدعا آنست که غرض در عبادت ایشان آن و

تا آنجا ست و خود درین عبادات تقسیم آن مثلی بیان کرد که بعضے مثل بندگانند که بخوف ترس از
زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از عذاب ایمن میشوند مثل مسلم و گروهی همچو نوکران بامید خلعت و نفقه
بندگی میکنند همچو مومن بطمع بهشت و گروهی مثل عشاق فقط بلحاظ رضامندی او قطع نظر از امید و ترس درین اثنا مریدے
عرض کرد که از فاضلے این مسئله پرسیده بودم اول گفت که مقصود خدا رسی است و آن فضل است
باز گفته فرستادند که مقصود و فضل اعمال ظاهر است که بعثت انبیا برائے همین شد چنانچه
قرآن ناطق همین است فرمودند بلکه فضل اعمال روح است همچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم ارشاد فرمود که دیشب درد
بود درین ضمن مریدے عرض داشت که بنده سابق با هر کس که مجتبی داشت اکثر انتقال در ذات وی
میکرد بقصد و بلا قصد و بارها این هم اتفاق افتاده که این مرض بر بنده تازی گشته فرمود که بسبب
صفا هم میشود چنانچه قصه اسپ و مچی خودکشی و قصه شاه شه کنابیدن شاه عبد الاحد نقشبندی -
بیان فرموده فرمود که از عجائبات نقشبند بیان است باز ارشاد فرمود که سه لطیفه را حکما هم قبول
میکنند لطیفه نفسے که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن است خوش آمدن چیزها مثل طعام و سبزه و خوشبو
و خوشرو و حقایق و دقایق آن اکثر عمده زیاده سائے میشود دیگر عقل که دانستن و فهمیدن کار اوست
اکثر در علما بقوت میباشد سیوم قلب که فقرا را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات و فهمیدن
آن اکثر مردمان همین میگویند که فلان چیز مارا خوش آمد حالانکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
چنین دانم حالانکه کار عقل است یا متاثر شدم بکیفیت غم یا سرور حالانکه کار قلب است و ذکاوت د
بلاذت این سه لطیفه را حکما هم میدانند باز ارشاد شد که سید احمد بریلوی بسیار ذکی القلب اند و توهم معلوم
میشود ارشاد شد فاضلے از اکابر علما آمده از و تحقیق توریت بلسان عبری میکردم چنانچه
چند آیات او معه ترجمه ارشاد فرمود و فرمود بلا شبهه کلام خدا است جلالت آن معلوم میشود تحتیا

براسبت بارا الوهیم ایت هشمایم واب الارض وها الارض هاتیاه تهوه واسودیخ و علفنا تهوم
بائذ فرمود بلسان زبور و انجیل یکے بود و فرق میان عربی و عبرانی همچو سندهی و بنگالی و غیره

است باز فرمود کلمات عشره بجای بسم الله شروع توریت می‌نویسند و نیز فرمود بر چهار انجیل که نزد
نصاری است کلام خدا نیست بلکه یاران حضرت عیسی بطور خود نوشته اند کلام خدا از پیش شان گم شد
درین اثنا ذکر حافظ همعصر تیمور شده بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی همعصر مولوی روم بود
چنانچه در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی را فرصت ملاحظه
نبود پرسید چیست گفت شکر فرمود بکار کودکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد باز فرمود چون شاه
شجاع را تیمور کشت حافظ شمس الدین را طلبید و در میان گفتگو پرسید بخارا و سمرقند که وطن ماست بچه
طور بخشیده گفت از همین جود فقیر شده‌ام حضرت ایشان پرسید وجه چهارده خانواده چیست فرمود چنانکه
چهار امام با وجود کثرت باقی ماندند وجهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخته
اند و اصلش و فرع درست کرده چنانچه علمای ظاهر هم ازین جهت با وجود شاگردی اسلاف صاحب مذهب
شدند و باقی پیشینیان شعبه‌های ایشان اند چنانچه هر دو شعبه سهروردی و اکثر هر دو شعبه‌های قادریه را نام برد
باز فرمود که شهاب الدین مقتول مرد صاحب مشاهده و ملحد و صنع معتقد کواکب بود حضرت ایشان عرض کرد
که در صحبت بعض بزرگان با وجود طی مقامات حالت بیخودی بنظر نمی‌آید و بعض جا چنین معلوم میشود
که در اندک اوقات تغیر حال گشت ارشاد فرمود که اکثر مردم حسب استعداد و تعلیم نمی‌فرمایند بلکه بیک طور
ظاهر یک معامله میفرمایند لیکن نمی باید که هرگز خواهش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد و در اشغال و
تلاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید وغیره ارشاد نسازند و این را پارسائی می‌نامند و بعضی اجازه
نمائیکه بسبب لقای نسبت نفس او را مضمحل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچه گفته شعر
صنما ره قلندر سزد ار بمن نمائی ٭ که دراز و دور دیدم ره و رسم پارسائی و سیوم طریق عرفان یعنی
کشف حقایق و هم در انجا توحید وجودی پیش می‌آید اکثر مردم بجاهای دیگر ملغوبه کرده اند حالانکه اهیچو
حکم نمیکنند بلکه بتشخیص چون تجربه کاران ادویه میدهند بعضی را که استعداد و موافق افتاد فایده میدید
بهاشد هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمود و فرموده هر دو طریق اول اگر کسی آید تلقین
نموده باشی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار حضرت ایشان عرض کرد که بعضی بزرگان

وطوالیفان نزاینچہ رہ ہنود را فرپدیشانید ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچہ از مولوی
فخرالدین کہ عامل این عمل بودند روزے عن الفرصت پرسیدم فرمودند کہ شیعہ ازین جہت از سبب
تبرا باز مے آیند دریں ضمن آنحضرت فرمود کہ ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی توبہ غیر صحیح کہ
شریعت مستقل طریقت است مگر وقتیکہ تایب شود باز فرمود کہ خدا خوب میداند حقیقت حال او بندگان
خود را چنانچہ قصہ نارنگ لولیہ را بیان فرمود و نیز قصہ ڈو ڈو وقت سلطان المشائخ ہم اینجنت بیان
کرد باز فرمود کہ عمل اجنہ میشود مگر نہ آن رتبہ ولایت است چنانچہ قصہ محمد حسن کہ چندان متقی ہم نہ بود
بچشم خود دیدہ ام کہ دختر دوازدہ سالہ را کہ جن بردہ بودند وگاہی این عمل ہم از شیاطین واقع میشود
بعد چندے طلبید و نشد امیرے را کہ گم شدہ بود چنانچہ روزی جائے میگذشت دیہرے تابع او بود از
سر دخترے بصورت جوہ کلی معرفت بوزنہ بیرون آورد این قصہ را اکثر مردم بچشم خود دیدہ و از من گفتند
و دو قصہ مرید عم من عجیب غریب است حالانکہ بعد بیعت عمل موقوف کردہ بودند روزے بقطب صاحب
سیر رفتند صاحبزادہ ہاے ایشان سنگترہ طلبیدند بعد عذر دستک دادند از چیر رتھ بر رتھ آمدند ہفتدہ
سنگترہ جمع شدند و ہمہ خوردند چنانچہ سنگترہ فروش آواز داد کہ ہفتدہ سنگترہ من رفتند قیمت
آن دادند باز دو قوم سوارہ کشتی سیر دریا میکردند کہ پیرزادہ شان فرمایش ریوڑی تازہ کردند بعد
عذر کڑاہ طیار پیش آمد چنانچہ مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و کڑاہ قیمت آن
دادند و آن بزرگ در ہر منزل چیزے را بیکار میگرفت چنانچہ قصہ باربردن آنکس بعد ازان بیان۔
فرمود مریدے عرض کرد کہ شکل اصلی جن چیست فرمود کہ آنحضرت فرمود کہ بصورت علیحدہ ہوا
دیدہ ام با نار آمیختہ وگاہی بشکل آدم وگاہے بشکل سگ و مار می آمدند چنانچہ قصہ مردن صحابی در
حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجنہ کہ صحابہ بودند بیان فرمود باز فرمود
کہ اجنہ ہمچو ہوا اندازہ مسامہ بر روح ہوائی مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است کہ کم آتا
محبت زیادہ شود باز ارشاد کرد کہ مردم چہار قسم در ملاقات ہم باشند قسمی چون غذا آن خادم
و منکوحہ است و قسمی چون دوا آن حاکم و دیگر برادری کہ گاہ گاہ با ایشان ضرورت می افتد و قسمے

چون سم وآن فساق و کفار و مرتدین بر مذہب ضعیف الاعتقاد و قسمے چون الفاس ہذا المعشوق
وغیرہ است ؎ نیست زر غبناگشان عاشقان ٭ سخت سستے است جان عاشقان ٭٭
سید احمد صاحب سوال نمودند کہ در ایام سرما آب چاہ گرم و برعکس آن در گرما میشود سببش چیست
ارشاد شد کہ از آنحضرت ہم پرسیدہ بودند فرمود کہ چون آفتاب در گرما روزانہ سیر طویل میکند آب چاہ
سرد میشود و برعکس آن در سرما کہ زیر زمین سفر طویل مینماید لہذا حرارت در آب زیادہ میباشد و حکما ہم قریب
این گفتہ اند یعنی ہرگاہ طپش در صحن میشود برودات گریختہ در مکان سایہ می آیند و ہمچنین در وقت
سردی رطوبات مکان عکس آن مے شتابند چون در گرما طپش زیادہ تر میگردد اجزائے مرطوب چاہ میروند و برعکس آن در
سرما چرا کہ اجتماع ضدین از ہم دیگر محال اند شخصے گفت کہ علم کیمیا سیمیا ریمیا ہیمیا کدام است ارشاد فرمود حکماء ہند نوشتہ اند کیمیا قلب اجساد را گویند و سیمیا
قلب ابدان را چنانچہ از بنیدگان شنیدہ ام کہ شخصے پیش از تولد من بود روح خود را معلق بہوا میساخت
و گھڑیال را کہ بر سرش آویزان مے بود مینواخت معلق ساختن قوہم را ہیمیا گویند درین ضمن مریدی
از صحت این علوم خصوصاً قلب ابدان پرسید ارشاد فرمود کہ موافق قوانین الہیہ مستبعد
بنظر می آید و قدرت خدا را کسے نمیداند چنانچہ در خرق عادات جد بزرگوار خود و عوض روحی بروحی
در قصہ و شواہد آن از حدیث صحیح قصہ مشہورہ حضرت آدم و حضرت داؤد و بخشیدن از عمر خود چہل
سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چنین میباشد کہ فلان چنین و چنین خواہد کرد و چنین و چنان
خواہد شد درین ضمن شخصے از کیفیت اجل با اولیا و انبیا پرسید فرمود کہ انبیا قریب اجل اختیار
دادہ میشوند و اولیا ہم گاہی واقف روز اجل و طور مردن خود میباشند چنانچہ قصہ حضرت امیر علیہ السلام
ارشاد فرمود نواب نوازش علیخان صاحب از کیفیت روزہ ہزاری پرسیدند ارشاد فرمود
در حدیث ندیدہ ام لیکن شیخ عبد الحق در کتابے نوشتہ بعد از آن انکار صحت حدیث کردہ مگر روز خوب
ہست یعنی شب معراج و نیز روزہ رجب روزہ مبارک است و نیز سہ روزہ کہ در ہر ماہ سنت است اول
سہ روز را غرر و آخر سہ روز را سرر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمدہ و ذکر غرر و سرر
ہم آمدہ است مریدے عرض کرد کہ حضرت عایشہ و فاطمہ رضی اللہ عنہما گاہی امامت عورات کردہ اند

فرموده‌اند بلکه همین وجه کراهت امامت نساء است بلکه در عهد آنحضرت صحابه اگر نماز جماعت مسجد
نمی یافتند به خانه خود آمده معه اهل و عیال خود ادا میکردند اگر با اهل محرم خود یک کس هم باشد
مضائقه نیست و جماعت نساء اگر باشد جایز **عند التذکره ارشاد فرمود** که در وقت طفلی قرآن شریف
حفظ کرده دوره میساختم تا به آیه سیتطلہ در سوره طه رسیده بودم که ناگاه یک عورت و مردش که شیرے
را شیر کرده بند نموده به خانه‌ها سے می بردند چیزے انعام می یافتند اندرون خانه من هم شیر را آورده
در یک لمحه عورت مذکور گفت که حال این شیر بطور سے ببینم جلد رخصت فرموده دهند چنانچه کردند آن
زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزے تدبیر باید کرد چنانچه او هم گرفته بیرون برد نزدے
هندوی را کشت و در عرصه قریب دو سه کس را همین حال شد پس غازی الدین خان وزیر او را از شهر
بدر کرده داد **عند التذکر ارشاد شد** که در ملک گرم سیر فیل نمی زید چنانچه در مدینه و کعبه هم نمی شود
اول فیلیکه در مدینه بعد بعثت رفت وقت خلیفه اول در جنگ یزدجرد فیل ابیض رفته بود چنانچه خلیفه
در تمام شهر تشهیر کرده بازگردانیده داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکه حبشی میخورند دریا درچیانه باد
شاه حبش دو سه فیل کشته میشوند و در ملک پیگو فیل سفید مے شود **ارشاد شد شعر**
سوزش اهل جنون را مرگ هم تسکین نداد ٭ گردباد خاک مجنون تا فلک پیچیده رفت ٭ شب خیال
چهره شوخ بدل پیچیده رفت ٭ ساعتے همچون شب قدر از برم خورشید رفت ٭ خانه زین سمت
دنیا عیش دهاده کاب آنکه زین جا زود و دامن چید و رفت ٭ بیا ساقی بگردان جام مل را ٭
حنابندی است امشب شاخ گل را **ارشاد شد** که قصه دندان شکستن اویس قرنی که مشهور
بهت غلط است اگرچه در غلبه حال همچنین حالات پیش می آید و معذور می باشد چنانچه عبدالله
ابن زبیر خون آنحضرت آشامیده بود آنحضرت فرمود که خونش خواهند ریخت و خون دیگران هم خواهد
ریخت **باز فرمود** که پنجم رجب یزید سلطان شد سه کس بیعت نکرده بلکه گریخته آمدند زبیر مذکور و
عبدالله بن عباس و حضرت امام حسین رض و در آن وقت ادب مکه اینقدر بود که کسے فوج کشی نمیکرد و
مسئله هم همچنین است که اگر کسے را کشته بمکه رود او را نباید کشت مگر تنگ کرده بیرون باید ساخت

مسلم بن عقیل مسلم بن زبیر داماد حضرت امام حسین سکینه نامزد قاسم قول هم بعضی نوشته اند
طلبیده ثقفی حجاج ناصبی خون او ریخت که موجد اعراب قرآنی است سعید ابن جبیر و شعبی محدثان دوست
حجاج بنابر محبت حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کمیل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید
کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود و خوارج سوائے حضرت شیخین باقی از جمیع ایشان عداوت
دارند مگر حضرت حسنین و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
دارند ارشاد شد که تسلط خارجیان گاهی در ملکے نشده در عمان و مسقط وغیره ملک خود مے
مانند ندیده ام مگر ناصبی را دیده ام چنانچه بعضی روهیله که اگر پیش شان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل
نمیشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس میشد روهیله ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت ما
سنیان است که هر صحابی که آید بجان و دل مناقب و فضایل آن بیان کنم همچنین کردم بدتر شده تنها
را شیعی فهمیده آمدن در درس موقوف کردند همچنین شخصے از والد ماجد مسئله تکفیر شیعی پرسید
آنحضرت اختلافات حنفیه درین باب که هست بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفت
که این شیعی هست شاه عباس از ملا دو پاره گفت برائے امتحان مذهب خود با کتفم یعنی سبحه گلے خود را
در آب انداختم در آن وقت در دست شاه سبحه چوب و در دست ملا سبحه سنگ ملا گفت یا شاه حق تعالی
آب را برائے امتحان نیافریده بلکه آتش را آفریده و حضرت هم سبحه در آتش انداختند و بنده نیز روزی خرد
سی را پرسید که ملا شیعی است یا سنی گفت شیعی پرسید چرا گفت بارها دیده ام که گوشت میخورد روزی
که کرگسے که مردار میخورد و عمر دراز می یابد برید بود ارشاد عباس انگشت بندوق طلبید و باز منع کرد۔
فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس و رکت صحبت آنحضرت را چنان
است در حق صحابه کبار که چها چهار رفاقت کرده اند بے ادبی نخواهد کرد ارشاد شد که بعد استماع نام
آنحضرت صراحتاً و کنایتاً نزد بعضے درود گفتن سنت و نزد کرخی واجب میشود ارشاد شد که در
حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و مگس شهد و هدهد را نباید کشت علما گفته اند بنابر ذکر شان در قرآن
شریف که بیان عقل مورچه در قصه سلیمان که تا نشر سلیمان در مردم لشکر چندان اثر کرده که دانسته

ایذا انخواہند رسانید و وحی را منسوب بطرف مگس شہد ساختند غوک بقدر وسعت در اطفاے نار
ابراہیم سعی کرد مگر حربا کہ دم میکرد و او را ہر جا کہ باشد باید کشت و ہدہد پیغامبر سلیمان بود و نملہ
باو یک در این گفتہ اند کہ رافضی از مورچہ سلیمان ہم کم عقل اند یعنی او فہمیدہ بود کہ لشکریان سلیمان
از جہت اثر صحبت عامہ قصداً ایذا انخواہند رسانید ایشان در حق صحابہ پیغمبر اینقدر ہم نمے فہمند
ارشاد شد کہ باو بیزن راک کلان سے باشد و می آویزند باو آہیج در فارسی و در عربی جنبش
میگویند ارشاد شد پہیلی ہندی ایک نارات سندری وا این انکہی کہو رہا چہاتی لاک بناکی
دیکھی او رکی ہتور فرمود کہ فی الواقع چون با خدا شود چرا جانب دیگر نگرد ارشاد شد سے

زاہد بیا بمیکدہ دنیا سے دیگر است ۔ آب دگر ہوائے دگر جائے دیگر است

و معنی آن کہ بطور تصوف بیان فرمود و در جواب سائلے ارشاد شد کہ اسم یا حی حین لا حی
فی دیمومیتہ ملکہ و بقائہ یا حی دو صد یا شش شش بار ورد اول و آخر بنا بر بیماری صعب مجرب
است ارشاد شد میکدہ عبارت از سلوک و جائیکہ از این عالم بیخبر شوند شخصے پرسید کہ گنجفہ و
چوسر حرام مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ از آن چرا کہ بعضے اباحت شطرنج ہم نوشتہ باز فرمود
در جامع صغیر لعن ور حق شاطر و ناظر آن گفتہ لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب
سائلے فرمود اگر بازی نکنند و تصویر نباشد البتہ کم خواہد شد مگر از کل کفار بازی درست است
سود وغیرہ از کفار حربی جایز زیرا کہ مال شان در حق ما مباح از جہت نقض عہد کہ ایشان مارا و ما
ایشان را داد یم چیزے رسد اگر بخوشی مثل بازی سود بدہند مضائقہ نیست باید گرفت نواب
نوازش خان صاحب پرسیدند کہ حکم ہنڈوی یا دن چیت ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہنڈوی
در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہنڈوی آن قرض است کہ ساقط میشود بسبب او خطر
ثلث پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ را فلوس بدہد و گوید این فلوس
باز ربا بقدر زر فروختم پس مباح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جہت ام باشد می باید
اظہار کردہ دہد کہ فلان سید است بام و نیز در حدیث آمدہ کہ مولی القوم منہم و ابن اخت القوم منہم

پس غلام را باید کہ بگوید من قریشی ام یا مولی یا ہاشمی ام بالام ثبوت الحال مریدے عرض کرد -
کہ خبگانیدن مرغ وغیرہ جانداران یک حکم دارد ارشاد شد کہ نہی کرد آنحضرت از تحریص کردن جانداران
و خبگانیدن شان کل وحوش وطیور و پروردن آنہا گرچہ صحرائی باشند مضایقہ نیست مریدے
عرض کرد کہ آنحضرت یا صحابہ پرورش کدام جانور کردہ اند ارشاد شد کہ در حدیث ضعیف لیکن
بطریق بسیار آمدہ کہ حضرت علی عرض کردند کہ مرا وحشت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود کہ جفت
کبوتر پرورش کردہ باآنہا انس گیرد نیز بعضے آہو را پروردہ اند برادر مہجور انس بن مالک کہ کوچک
بود تغیر یعنے لال پرورش کردہ بود روزیکہ بہمراہ آنحضرت برسید یا ابی عمیر ما فعل النغیر یعنے چہ کرد
لال تو گویا تعزیت کرد و نیز در حدیث آمدہ کہ حکم فرمود کہ پرورش کنید کبوتران را کہ دفع نظر جن میکند
از فرزندان شما مگر از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد کہ اطبا بسیار از خواص پرورش
کبوتر نوشتہ اند از آن جملہ دفع خفقان از تاثیر ہوائے پرایشان و دفع لقوہ و فالج در کتاب حیات
الحیوان عجائب حالات تاثیر و خواص جمیع حیوانات نوشتہ ارشاد شد کہ بعض اطبا دوائے
خواص یعنی ٹوٹکہ ہم میگویند چنانچہ مرا مرض نقرس بود بہ نمیشد در کتابے دیدم کہ موئے سر کودک
زیادہ از چہل روز و کم از شش ماہ بر موضع درد بندد بہ شود چنانچہ کردم بہ شد باز فرمود کہ برائے
رفع عشق دو سہ بار بتجربہ رسیدہ دیگر آنکہ ہر جائیکہ نیچہ بستہ میشوند برہنہ شدہ با پارچہ بستہ بطوری
نعلبند کہ خاک در اکثر بدن مس کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر و اگر زن است با مادہ ایضا برائے
ہمین امر گل قبر مقتول ناحق کہ بشمشیر کشتہ و ہنوز قصاص نشدہ در شربت کردہ بنوشانند
ایضا برائے ہمین امر چیچڑی یعنے کنہ شتر کہ در عربی قراد و حلم ہم گویند در آستین عاشق بہ بندد
غالب است کہ دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات و ہیچ جز را حقیت کنانیدن
منع فرمودہ ارشاد شد کہ پسران حضرت علی نوزدہ بودند پنج کس ہمراہ امام شہید شدند و
بیت ران امام حسن علیہ السلام قاسم لا ولد از دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ علیہ از جعفر صادق اکثر و از محمد باقر و امام زین العابدین کمتر و نیز از زید شہید بسیار

روایت میکنند و شاگردانش بسیار مثل فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و عبد الله مبارک وغیره لهذا مذهب ایشان مستقل مذهب شد و احوال ورع و کرامت شان قصه باوجه فرد خلق و گوشت نخوردن تا هفت سال اکثر عمر در ویران شهر و قصه عورت بنجاره و قصه سگ داود از امام شافعی بیان فرمود مریدی عرضداشت که میان محمد علی نامی بزرگی از رؤساء دیهات صوبه اله آباد بعد قدمبوس عرض کرده اند که مارا با بزرگی اعتقادی و ارادتی بود که بیعت خواهم کرد و تبرک هم یافته بودند لاکن نه بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسی بیعت تازه نمایم ارشاد شد که اعتقاد بران بیعت هم میتواند شد زیرا که در عوارف فرموده اند که اگر کسی گوید من مرید فلانم و آن بزرگ گوید لا پس او مرید میشود و در عکس آن لا لیکن بهتر آنست که در ظاهر هم اگر با فرزندی یا فریدی بشرط اهلیت یا هم پیره شریک الخاندان بیعت کند مریدی عرض کرد که بیعت ثانیه بیت است ارشاد شد آری در حدیث آمده که وقتی زنهای بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرصت نبود حضرت عمر را فرستاد که ثانیا بیعت گرفت خلاصه آنکه اگر مریدی و پیری جائی باشد شجره و بیعت میتواند شد مریدی عرضداشت که مزار حضرت شاه نجم الحق جائین لدها بزبان پنجابی بمعنی بلازی کرده باشد کجاست ارشاد شد قریب فریدآباد جانب غرب سهنه نام قصبه ایست در آنجا چشمه ایست که آب گرم بسیار پیدا شد معبد هنودان است مریدی عرضداشت که تحقیق اسم علو دینوری چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام و فتح واو و بفتح دال مهمله و سکون یا بمعنی بزرگ در عرب اکثر میگویند و هر کرا بزرگ می انگارند همین القاب او از می دهند و دینور قصبه ایست در عراق عرب مریدی عرض کرد — اختلاف علما رحمة چه معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آمده چنانچه روزی شخصی قسم خورده بود که در وقت سخن نگوید از صدیق اکبر پرسید فرمود که تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق فرمود چهل سال و حضرت عثمان فرمود یکشباه حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس ... گردیده از آنحضرت نقل کرد آنحضرت همه را طلبیده استفسار فرمود هر چهار بزرگوار بر قول خود آیة کلام الله را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف امتی رحمة و در روز نے همچنین فرموده بود و اختلاف صحابی
رحمة یعنی اختلاف که از قران و حدیث ناشی باشد رحمت باین معنی که اگر بقول یکے هم عمل کند مواخذه
نیست و دایره وسیع شد مریدے عرض کرد که اگر حنفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوالے مفصل نگاشته ام مریدی عرض کرد که معلوم میگردد
او تعالی را محض بندگی منظور است نه هیچ حکما که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر در بعض جا
که تاثیر عمل همون طور میشود مریدی عرض کرد که آوندسی و برنجی وغیره در استعمال یک حکم دارد
ارشاد شد درست است اما در مسی برائے محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود لهذا مکروه
گویند و در برنج برائے مشابهت هنودان اگر قلعی نباشد و نیز در امور یکه در آنملک محض مخصوص باشند
چنانچه پهالی ڈلوته خلاف کثوره که سقه ها بدست میدارند تخصیص هنودان نمایند یا سلیچی و آفتابه
مستعمل ارشاد شد که دوغ چهاچهه را و قرات یعنی فهمی را گویند عربی آن رائب و در
اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانه تعالی در علم پیشیان و او قات پیشینیان برکت
میداد چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب تصانیف کثیره بود و اوقاتش حساب
کردند بعد وضع پانزده سال که سن صغیر است دوازده ورق هر روز افتادمیں کیج کرد و
حفظ قران و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله عزیزیه تصنیف شاه عبدالعزیز شکر
بارخوش رساله است و نیز رساله عینیه هم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که تصنیف شیخ حسن طاهر کتاب مفتاح الفیض
در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد علمے که دیده ام و یاد هم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
علم است و نصف آن مردمان سابق و نصفش درین است تصنیف شده عالمے پرسید که این چهارده
علم که میگویند فرمود باعتبار تحصیل است شخصے عرض کرده که روزی مذکور بود که خطبه نظم از هیئت
جا یعنی هند رواج یافته پس ازین رواج جایز شد یا نه ارشاد شد که مکروه است باقیماند مگر
آنگاه که بالکل باشد خواه هندی یا فارسی یا عربی اگر قدرے بعد نثر بخواند مضایقه ندارد و هر یدے

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام یا تجارت بنگ افیون چه باشد ارشاد شد دو قسم
است یکے آنکه هرگز مالک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتن
آن بلکه خریدن آن جائز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل قمار یا اجرت مزامیر یا اجرت
زنا گرفتن آن جائز است در حدیث آمده که مثل این مال را یا عوض کند اگرچه قلیل باشد یا اسپ
را و خادم را یا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان سید انند که ایشان نمیخورند لهذا
چنین چیزها نمی فرستند مگر روزے مداری نام شخصے که لشار راهی پرورد و کسب میکنانید از رقص
وغیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد عذر هم کردم قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتم چه کنم
که بعضے از اقرباء قریبه که شیعه غالی اند آمدند فرستادم خوش خوش خوردند درین اثناء ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالطت بود حالا انقاص شده لیکن تا آمدن که حال من
سید انند بلکه از برادر و برادرزاده ہائے من مریدے عرض کرد که خوردن طعام خانه شیعه
و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بهتر
والا خیر خورد مریدے عرض کرد که حال ضعیف الاعتقادان شیعی از دیگران بهتر خواهد بود ارشاد
شد البته اگر سب و شتم نمیکنند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسرو نمی اند
منک چنین جوهری پاکی منک چنین جوهری پاکی منکه چنین جوهر پاکی الصّاد قلت لها هلک زوج
بعرس قالت بالی ارشاد شد که فوائد الفواد دستور العمل سلوک است و بغایت خوب هرچند خسرو
هم ملفوظ جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشائخ کبار بزرگ شد جابجا
خلفائیش شدند مثل اخی سراج و نصیر الدین مریدے عرض کرد فاتحه ۳ جرعه بنام همین نصیر الدین
میشود ارشاد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر بر فقه
نا و صوفیه عاید میگردد باب اداب سماع در هر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد
حضرات قدما چشتیه با آلات مزامیر شنیده اند چنانچه سلطان المشائخ که مشغوف با سماع بود میفرمودند
هرکه مزامیر بشنود در محفل من نه آمده باشد مگر شیخ عبد القدوس که در حلت مزامیر رساله ها نوشته دلبسیار

شنیده مریدی عرض کرد که تعداد کنیزکان مباحه تا کجاست و کنیزک مباحه چگونه بدست می آید
ارشاد شد آنرا حدی نیست و کنیزک و دیگر املاک از سه وجه میشود یا خرید یا هبه یا میراث
صورت کنیزک مباحه چند است اوّل آنکه در آن هیچ شکی نیست وقتیکه مسلمانان بکفار حربی
جهاد نمایند غلام و کنیزک و مال منال انها بدست آید حلال تمتع بآن کنیزک جایز دیگر آنکه کفار
حربی بخوشی مملوکه خود را فروشند چنانچه کوهستانیان این عمل میکردند اینهم بی شبهه درست است
سیوم آنکه در میان کودکان خود را فروشند نزد حنفی و شافعی درین اختلاف است شافعی
بسبب بندگی کفر را میدانند لهذا حکم بجواز مینماید و حنفی علت رقیت حربیت امیدانند لهذا منع مینماید
چهارم بیع مخمصه مثل قحط و تقاضای سخت اگر ذمی باشد یا مسلم بفروشد این مسئله مختلف فیه
است و صحیح همین که غیر درست است فتوی برین است قسمی دیگر هم فرمودند یاد نماید تمیز نسود وقت
خریدن نیت کرده باشد یا نه مریدی عرض کرد چنانچه ملک بود کنیز میشود همچنین ملک زن غلام
حکم او چیست ارشاد شد غلام بمجرد خریدن فرزند و محرم میشود و تمتع با و غیر جایز ارشاد شد
طعام فاتحه شیخ سدو نباید خورد از این جهت که بطور بهوگ میکنند بخوف ایذا رسانیدنش اگر مسلمان
فهمیده فاتحه کنند فاتحه مضایقه نیست او را حق قرار میدهند مریدی عرض کرد بعض جا بنابر
بعض اجنه بخیال آنکه با فلان بزرگ آشتی داشت چیزی پخته یا خام نیاز مینمایند ارشاد
شد نباید مگر فاتحه اجنه که مسلمان باشند درست است لیکن که بنماید شخصی سوال کرد
که بعضی هنود آن که مسلمان گشته اند فاتحه بزرگان خود که در اسلام شان مشتبه است میکنند
باید کرد یا نه ارشاد شد که اگر به تحقیق بدانند مضایقه نیست والا نکنند یا بگوید که بشرط اسلام
ارشاد شد حرامکاران را جای دادن اگرچه کرایه آن درست خواهد بود مگر مکروه است
ارشاد شد اجرت کار خورد مثل فال بینی یا پرسیدن خانه که کجاست مگر اجرت تعویذ نویسی
در رقیه ها اجرت آن حلال است چنانچه در حدیث آمده که جای صحابه رفته بودند در آنجا کسی جنی
بود مسلط غیر الشان شنیده پرسیدند از نزد محمد پیغمبر مشهور می آئید اگر توانید فکر این کنید ایشان

گفتند که مردم دعوت ما میگفتانند شما نکردید اگر چیزی قبول کنید مضایقه نیست الغرض در سه
روز فاتحه خواندند و اجازت شد سپس نزد پیغمبر آوردند آنحضرت حلال گفت چنانچه برای خادم
آنها یکی خود هم گرفت و تناول فرمود و نیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قرآن و اذان و نماز
جنازه حرام است باز ارشاد فرمود کلیه این محفوظ دارید اجرت فرض عین خواه فرض کفایه
و اجرت کار حرام مثل اجرت مزامیر و غیره حرام است و آنچه ازین قسم نبود درست است همچنین
حال رشوت آنرا در ابرای کاری حاکم مثل بخشی برای نوکر داشتن یا جدا مثل حکم برای حکم درین
چنین صورتها نباید گرفت فقیر عرض کرد که حال مبلغهای کشنری و وکالت چیست فرمود که
از جهت گرفتن از یک کس شک شد و الا حلال بود شخصی فاضلی حدیثی صحیح کرد خلاصه آنکه
چه حکم و معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان و در عربی کبیح و در هندی
کانجی که بطرف مشرق بسیار می سازند درست است همچو شراب که از نمک انداختن و در آفتاب
نهادن ظاهر میشود نزد ابی حنیفه مگر نزد شافعی درست نیست چرا که چیزی نجس باشد باز اثر نجاست
از و نمی رود در تذکره ارشاد شد روزی جد من را که شیخ عبد الرحیم نام داشت و بسیار قوی
التوجه کشف صحیح داشت یاران سنگی را که از نگین هندی زیاده بود اراده بطرف خود کشیدن
کردند بعد مراقبه دیدند که زیاده یکوجب بطرف ایشان شده بود و نیز روزی شاه گل صاحب
باراده سه حاجت نزد بادشاه عالمگیر آمده بودند چیزی تحفه آنملک هم برای جد هم آورده چون
معتقد جدم بسیار بودند و ایشان هم بسبب صاحبزادگی ادب بسیار میکردند گفتند به بینید اگر کشفی
باشد بگوییم والا در خواست نه نمایم مگر اول امتحان است که نام چیزها که برای شما آورده ام اظهار باید
بعد قدری تامل فرمودند که فلان فلان جنس آورده اند در پارچه دو رنیه بسته شاه صاحب
موصوف گفتند که همه صحیح است مگر احوال لسبتی غیر درست ایشان متامل گشتند چون طلبیدند در
در لسبتی دو رنیه بود احوالش از خادم پرسیدند عرضداشت که وقت شب چون رومالی نو طلب شده
بود همون لسبتی سابق فرستادم و دیگر لسبتم اینقدر غلطی هم روا نداشتند باز ارشاد شد که از

شاگردان من دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الٰهی بخش زنده و قمر علی در
کلکته لیکن شغل این گذاشته در تجارت مشغول است باقی مردند باز ارشاد شد که مولوی رفیع الدین
در ریاضیات چندان ترقی کرده که شاید سوا آن محمد علی هم بوده باشد باز ارشاد شد
حضرت والد ماجد از هر ایک فن شخصی طیار کرده بودند طالب هر فن باینها می سپردند و خود مشغول
معارف گوئی و نویسی بودند و حدیث میخوانیدند بعد مراقبه هر چه بکشف می رسید می نگاشتند بعض
هم گم می شدند عمر شریف یعنی شصت و یک سال و چهار ماه شد چهارم شوال تولد گشت در بست و نهم
محرم وفات یافت تاریخ تولد شاه ولی الله چهارم شوال و چهار شنبه ۱۱۱۴ هجری بود تاریخ وفات
او بود امام اعظم دین و دیگر ہاے دل روزگار رفت بست و نهم محرم وقت ظهر ارشاد شد یا
دوازدهم وقت سحر ارشاد شد که از حدیث صحیح معلوم میشود که تسلط نصارا در آخر و در خواهد شد مریدی عرض کرد که خواه همین ایشان باشند
خواه باز آیند ارشاد شد غالب که همین ایشان باشند چرا که در اهل اسلام ظلم بسیار شایع گشته و ملک با کفر می
پاید لیکن با ظلم نمی پاید آنحضرت روزی فرمودند که ای مسلمانان اهل فارس یکی دو کرّه یعنی مقابله
با شما خواهند کرد و گم خواهند گردید چنانچه شد و اهل روم یعنی نصاری اینها یکی بعد دیگری مقابله
خواهند کرد قوم بعد قوم چرا که اینها صابر اند و آهسته آهسته عمل مینمایند و همچنین ارشاد شد که ایشان
را حضرت مهدی موعود خواهند گشت باید دید که کی شود چه قدر زمانه بسر میرود ارشاد شد که نبیره
هلاکو چنگیز خان از خود مسلمان گشت چنانچه آنروز سه لکه آدم اسلام قبول نمود شخصی عرض کرد
که فلان شاهزاده قدمبوس عرض کرد و او را مرض جریان است اگرچه هم میدارد و پایجامه نجس
میگردد حکم نمازش چه ارشاد شد بخواند شخصی عرض کرد که بعض یوم بعد دو چهار روز
چنان اتفاق می افتد که وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چهار رکعت باقی نمی ماند
بیک وضو یک وقت نماز هر چه خواهد بخواند مریدی شخصی را که استدعای بیعت موافق معمول اهل
که سوی خاندان خود بیعت نه نمایند داشت پیش حضرت با جمعی دیگر برای بیعت برد ارشاد
شد که از ایشان تجدید بیعت نمائید که عین از من است چون آن مرید مبالغه کمال کرد بعد

بیعت تبرک و تعلیم سپرد آن مرید فرمود و همه را که اشتیاق اقارب و عشایر خود را از ذکور و اناث
برائے بیعت بیان کردند فرمود که از فلان مرید که قریب جوار است بیعت نمائید گویا از من است چنانچه
بعضے از انها آمده از مرید مذکور گفتند که سپرد شما شده ایم رفتن خواهیم شد ارشاد فرمود که فی الحقیقت
بیعت از رسول اللہ بلکہ خدا ست همه نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
بتقریب عرس برادر مولوی عبد القادر خود بر قبر والد ماجد و جد و غیرها تشریف فرما شد اول پیاده
رفت باوجود بعد مسافت در وقت واپس آمدن سواره آمد و قبور پیران را که جد و پدر هم بودند از دست
بوسید و بعد فراغ قرآن و فاتحه خوش آوازے را فرمود که چیزے از مثنوی مولوی روم بخواند قصه
صدر جهان بخواند مریدے را وجد در گرفت و دیگر مریدان و خلفا هم متاثر بودند چنانچه نعره زد و قریب
افتادن بود پیش خود طلبیده توجه سپید و آن مرید سر بر زانو نهاده میگریست چنانچه بر سر و تاج آن
مرید قطرات اشک و لعاب دهن هم چکیده و آن تاج را آن مرید تبرکاً نگه داشت بعد از ان آن مرید درخواست
کرد که حضرت درین وقت دعا فرمایند که او تعالی آن مرید را محبت پیر با حسن وجه نصیب کند و آنچه داده
ترقی بخشد دعا فرمود که ترا و ما را فرط محبت خدا نصیب شود آمین یا رب العالمین ارشاد فرمود
که معجزه و کرامت هر دو از ولی و نبی میشود چنانچه اکثر معجزه آنحضرت که مشهور اند کرامت اند معجزه آنکه بنا بر
تحدی واقع شود و الا کرامت چنانچه از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزه بوقوع آمده اند بحد تواتر
رسیده از انها قصه جوگی جیپال نامی معجزه شد که نبی الهند میگفتند و اکثر هنود معتقد شدند معجزه
آنکه بمعاینه مومنان واقعه شود چنانچه قصه صاحب اوراد سبعات عشر مشهور است و نیز در عجائب
و نوادر حدیث آمده که از خضر علیه السلام مرویست باز فرمود که عجائب و غرائب خدا لے از حد زیاده
است در حدیث آمده که بعضے مومن دعا ها میکنند و فرشتگان سفارش مینمایند حکم مے شود که لیکن من
میخواهم که مدعا او حاصل شود تا دعا کرده باشد چنانچه مولوی روم باوجود که تمام مثنوی جواهر نفیسه
است لکن رو به راه شعر است شعر ور کند در لطف و شه بیشتر بهر تقریب سخن بار دگر
در زمین آشنا شخصے از معنی دو بیت مشکل مثنوی مثنوی همچو سبزه بارها روئیده ام

ہفت صد ہفتاد قالب دیدہ ام   کور کورانہ مرد دور کربلا   تا نیفتی چون حسین اندر بلا   پرسید از ارشاد شد

تدبیرائے آنست کہ تا وقتیکہ مثل سید خود حسین علیہ السلام در بلا نیفتی اندیا دہند مرد فرمود کہ اہل تناسخ میگویند کہ آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میروند نمیگویند کہ سبزہ شدند پس حقیقت خود را بہ بین کہ از نطفہ و علقہ وغیرہ چہا چہا شدہ باز فرمود کہ اوّل غذا از چہ بود برنج یا گندم و نخود و گوشت وغیرہ و داد شان را غذا از چہ وچہ باز فرمود   کہ گندم سبزہ شد و سبزہ باز گندم میشود و باز فرمود ہمہ اولیا را بسطے دست میدہد کہ حقیقت خود را معاین میشوند پس از ان آنخالات را دیدہ میشود بلکہ انخالات خود میگوید باز فرمود سخنے دیگر ہم است دقیق صوفیہ را حالے میشود کہ آنرا انقطاع انانیت میگویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس انخال یعنے آن ذات بے مثال خود بخود میگوید کہ من آنم کہ بچندین حال شدہ ام میشوم و ظہورات متنوعہ دارم ارشاد شد وقتیکہ مرزا مظہر نکاح کردہ بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خواندہ بودند

تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم
تا طاقت تیمار دو بیمار نداریم

در جواب سائلے ارشاد کرد کہ خضاب سرخ آنحضرت ہم گاہے کردہ بودند اگرچہ در ریش مبارک زیادہ از بست مو سفید نشدہ بودند والی بکر ہم کردہ مگر سرخ و این خضاب نیل ہم سیاہ نیست بلکہ سرخ باشد و نہی خضاب سیاہ در حدیث آمدہ مگر حضرت امام حسن علیہ السلام خضاب سیاہ کردہ بعضے گفتہ اند آن حضرت را حدیث نہی معلوم نبود بعضے گفتہ اند کہ بنا بر عورات میکردند و اہم مثل جنگ و رعب کافران جائز ہے تواند بود باز فرمود در حدیث آمدہ کہ سرافیل دو سہ بار آنحضرت پوشیدہ ولنسا را حکم کرد و لپسند فرمود صحیح است در تذکرہ ۔

ارشاد شد   گہ ہمی بر طرف کوہسار آ   تو بدام اے خدا نگہدار آ   ارشاد شد

کہ گلستان آنرا گویند گلہائے ہر قسم باشند و بوستان آنکہ گلہای قابل بو باشند و باغ آنکہ درختہائے کلان باشند و در جواب سائلے ارشاد شد کہ ابر چند قسم است یکی در ان اجزائے ارضی زیادہ ہے باشند و آنرا مردم کوہی میگویند و میخورند حلال است آنرا ابر مردہ ہم میگویند قصہ ہائے ابر عجیب اند میگویند گاہ مرا میخورند و گاہی ہم میکنند باز فرمود

تند و پر شور و سیہ مست کہسار آمد
میکشان مژدہ کہ ابر بسیار آمد

و بعض جاہا چنانست کہ بے ابر بارش میشود ناگاہ نشستہ اند وبار جیہ تر شد در جواب سائلی ارشاد شد کہ جن و جنت و مجنون از یک مادہ مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی عقل او را پوشند و بنظر نمی آیند و درختان باہم کہ زمین را از سایہ پوشانند در جواب سائلی ارشاد شد کہ اشعار عربیہ تا بیست سالگی میگفتند حالا از بیست و پنج سال متروک است تصنیف عربیہ النسبت بحتیہ معلوم نشود چنانچہ دو خاندان ما ہمچنین شدہ باز فرمود کہ مثل والد ما جد شخصی کم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات دیگر ضبط اوقات چنانچہ بعد اشراق کہ می نشستند تا دو پہر زانو بدل نمیکرد و خارش نمی نمود و آب دہن نمی انداختند بزرگی عرض کرد کہ شکل جد ما جد آنحضرت در خواب دیدہ ام مثل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابہ جد خود شدہ ام باز فرمود در لغت اکثر شعر ہا گفتہ ام و ہر دو قصیدہ ہمزائیہ و بائیہ والد ما جد را مخمس کردہ ام یعنی سہ مصرعہ جدید ذکر بیت مجنون شد فرمود انشا کردہ بودم

زناز کی طبع غیر از خود نمائیہا نمی آید در بیضہ بدیدم کہ ایم پی شمع بانی

فرمود والد ما جد اکثر شعر صوفیانہ تمیز نمی فرمودند الا گاہ گاہ و من ہمچنین بگر اشعار فارسی را مولف کردہ ام نزد من ہستند

شکر میشود فیض سحر اگر نی بہار گل میشود چراغ چو صبح از افق دمید

حسب تذکرہ فرمود کہ عم من در طب مہارت کمال داشتند روزے در خواب دیدند شخصے میگوید کہ خدا بیمار است دوا کن حضرت والد ما جد فرمودند در حدیث آمدہ کہ روز قیامت خدا خواہد گفت کہ من مریض شدم دوا نکردی و گرسنہ شدم و تشنہ شدم و عریان شدم آب و طعام و جامہ ندادی بندہ گوید خدایا تو منزہ ہی فرمود کہ فلان بندہ من بیمار بودہ گرسنہ بود گویا من بودم مریدی عرض کرد کہ در حق خصوص بندگان یا عموم ارشاد شد واجب الرحم ہمہ اند لیکن خوب خاص ہم می آیند درین ضمن فرمود ہر چند کہ والد ما جد ما را انبا بر دوا و طبابت بسبب مصلحت دیگر منع فرمودہ بودند لیکن خوب چیز است گویا جان بخشی در وقت طفلے بیمار بودم حکیمے تداوی میکرد بہ شدم والد ما جد انرا حکم فرمودند کہ ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعائے کنم ہر چند خلاف وضع شریف بود لیکن فرمودند عرض کرد کہ نوکر شدم در ہمون ہنگام بلکہ شب صد روپیہ را معہ سواری لعینانی نوکر شد چون آمدہ عرض

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود همت شما قاصر بود که بر دنیا آنهم حقیر اکتفا کردید شیخ بنا بر
نام فرزند خود آمده شیرینی آورد حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری و قصه سگ شهید
شدن بیان کرده شعر خواند مصـــرع سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
مریدی عرض کرد که همین روح نفخت فیه من روحی در جانوران میباشد فرمودند لیکن همه
در ایشان میباشد از توجه بزرگان روح حقیقی دران سرایت مینماید چنانچه قصه‌های خران برداری
جاندار ان مشهور است و سگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه کرده اگرد اگرد می نشستند شاید استفاده
میکرده باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای تسمیه عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگرچه یاد را
آن میکنیم پس قصه زبانی خلیفه بدر خود و دیگران عاشق شدن شتر بر زنی و زوج جاهل او و کشتنش و
دفن کردنش بیرخانه اش بیان فرمود پس در جواب مریدی فرمود که در هر شی معلوم میشود که روح
حقیقی هست مگر بکمال ضعف بسبب توجه بزرگی قوی میگردد پس فرمود قریب تواتر از جد شریف رسیده
که روزی مردم میان رویت هلال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه نخواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزی از غیب هم میدانند
و قصه هدهد و مورچه سلیمان معلوم است و مشهور و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بعد دفن
شاه نقشبند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان المشایخ نگر فرق همت است و بخارا هم
شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلندر آن هنگام که در دهلی بود
مگسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع بشیخ نمود بعد اصرار بسیار انعام بنام مگسان نوشت بر وزن
بالای شهر آویزان ساخت میگویند جوق جوق مگسی بیرون شدند لیکن در شهر وبا عظیم شد چنانچه
شیخ هم ازشهر بعد این واقعه بیرون رفت شخصی پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
الکهه پرمیشر و دیگر چند اسما را یاد کرد بعد ازان آن شخص گفت که اگر یا مردم بگوییم فرمود چه مضایقه
مریدی عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر بمعنی نامهایی که در شرع شریف آمده می باید
گفت چنانچه خداوند جهان آفرین و در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

آوردن شیر فی‌نی بنا بر نهادن نام
گفتن جانوران
قصر هندوان قصر عارفان گشته
کرامت شاه بوعلی قلندر در دفع مگسان از شهر دهلی
نام خدا در زبان هندی

بصفائی کمال باشد در اہل لغت مضایقه نیست مریدی عرض کرد ارباب صوفیه متقای مغرب
وغیره دیده بسیار نامها نهاده اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیز ہائے که
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی مزج بعض نمایند از ان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت نجوم وغیره بسیار ضرور می افتد چون تسخیر شیر مثلا مریخ چون در
اسد طالع باشد دران زمان تصویر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا وغیره را طلسم
گویند علم نجوم و علم حال این ضرور است پس از جهت رعایت نجوم و اوقات معین و شکل معین مے
شناسد بفنده و دانده و چون قوای ارضی را با قوای ارضی بیامیزند انرا نیرنج گویند چنانچه جانوران
چارپائی که کهٹمل باشد برائے دفع انہا اگر پا یا و دهتوره را گولی بسته در روغن چراغ انداخته روشن
کنند بمیرند یا بیرون روند بامتحان آمده ذخیره اسکندریه در طلسم عظیم کتاب است اگر امتحان طلسم کرده شود
و امتحان نیرنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشند چون بیامیزند غرض حاصل شود سحر سه قسم اند
اول آنکه تسخیر روحانیات کواکب دعوات آنها و صناعات هیاکل علم دعوت همین بود دعوت هر
یک از مریخ و زهره جدا است و دخنه هر یک هم جدا در بعضے گوگل و بعضے لوبان این سحر یونانی است
در شرع شریف اکثر انہا منع اند قریب بشرک دیگر سحر هندی است تسخیر بیر عبارت از
روح مردگانست که اینجا آمده کیفیات اینجا برده مگر مرده قوی القلب شرارت پیشه خباثت اندیشه
تیز و تند ان بخوانند تا مہائے شیاطین و افسونها دادن بهوگ از قبیل خوشبو و طعام وغیره که شیاطین
بزور تابع خود بعضے ارواح خبیثه را اکثر انہا که با جانوران خبیث و بچه بهو بخیه وغیره مناسبت تمام دارند
کشیده میکنند و نیز بیر میسازند یعنی استخوان صلب مرده را آورده افسونها میخوانند حاضر میشود
پس بهوگ میدهند تابع میگردد و باعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق افضل و باعتبار دوام هم افضل
باشند بشدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب و کشتن آدم که موٹهه میگویند تعلق ازهمین
است قسم سیوم آنکه از اضعف از هر دو در تاثیر مگر در جاهای مباح جایز است از قبیل طلسم باشد
و تعویذات وغیره چیز دیگر است هنود هم از ما مردم آموخته اند شنیده هم از قسم سحر است

قسم پنجم که نادرالوجود است سحر جاهلی حقیقتش آنکه شخص قوی التاثیر در نفس طالب ملکه یعنی قوتی پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت تصرف در عالم کند بظلمت و خباثت مقرون باشد و قوتی که در وی حادث شده قوت خبیثه مظلمه باشد و لازم جوهر ذات گردد که بهیچ طاعت مبدل بنورانیت و طهارت نگردد و این سحر ماخوذ از هاروت و ماروت است در آنها قوت خبیثه ملعونه پیدا شده بود هر که میخواست ند القا میکردند آخر آنها را نجات خواهد شد مگر نمونه ورد این موجود که در فارسی نظر گفتار نامند هر چند خباثت ظلمت بسیار دارد مگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز است اصلاح قسم اول از سحر دعوت اسماء الهیت که مناسبت با مطالب جزئیه دارند و شرایط و ترک حیوانات درین دعوت گاهی تسخیر روحانیات کواکب تیز می آمیزند لیکن فرق در آن تسخیر و درین تسخیر آنست که در آن تسخیر التجا بارواح کواکب بود و درین تسخیر التجا بحضرت حق است و اسماء او تعالی و بزور آن اسما حکم رانی بر ارواح کواکب کردن دانان باید خواستن آری مناسبت آن اسماء آن دعوت بروحانیات بعضی کواکب دریافتن و در شرایط دعوات موافق بآن کوکب بعمل آوردن و در وقت ساعت آن کوکب شستن و خواندن در کار میباشد نمونه تسخیر او رسیسی و اصلاح قسم ثانی از تسخیر دعوت اسما با موکلات است و تسخیر جن بواسطه آن اسماء درین جا هم فرق درمیان تسخیرین هم همان است و این تسخیر مشابه تسخیر حقیقی شیاطین است چنانچه آن نمونه از تسخیر اولین است اصلاح قسم سوم فتوس اعداد و اسماء و آیات یا پر کردن مربعات و مثلثات حرفی و عددی مناسبت اسماء و آیات با مطالب آمیختن بعضی قوات ارجنیه مثل قند و آن مخصوص از باب تسخیرات هم درین شامل است و اصلاح قسم پنجم توسل بارواح انبیاء و اولیاء و ائمه اهل البیت علیهم که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت و ائمه مقرره لازمه که سبب آن تصرف در عالم از قبیل سلب امراض و تسکین اوجاع و تسخیر جمادات و حیوانات و درین امر استمداد از ارواح طیبه و فاتحه خواندن و بخشیدن ثواب بارواح ایشان خصوصاً آخر شب مجرب است و گاهی این استفاده از شخص زنده هم میباشد و امروز این معنی کالمعدوم است و از وجهیکه درین روزها فیضان این قوت از اینها مجرب و معمول است پنج روح مبارک اند اول روح رسول دوم روح حضرت

مرتضی علی و سوم روح حضرت غوث الاعظم چهارم روح حضرت بهاء الدین نقشبند پنجم روح حضرت
معین الدین چشتی درین اثنا فرمود شخصی را دیده ام با نجم الدین کبرا ارادت راسخ شده بود بارها
تجربه شد مرید والد ماجد در سلسله کبرویه بود از خلیفه پرسید که حال شما چگونه است عرض کرد که تجلیات
زیاده شد چنانچه تمام بدن منقی میگردد ارشاد شد که بنا بر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
کرد باعث لعنت است و در شادی وغیره بنا بر غرض دیگر بجاهای دیگر جای در شبرات وغیره روشنی
نباید کرد که فعل هذا ماخوذ از مشرکین است در جواب سایل ارشاد شد که نزدیک ابی حنیفه در
موسم طویل وقت عصر در چهار و نیم گهڑی روز باقی مانده و نزد شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف از شش
گهڑی میشود ارشاد شد که بالفعل در مکه بنای سلطان مراد شاه روم که در سنه یکهزار و شانزده کرده
درست است در جواب سایلی ارشاد شد که بر خر چنین که در و کلام الله باشد سوار شدن جایز است اما
احتیاط کند که حمل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زیر سر نهادن نیز برای حفاظت جایز است
نزد ابی حنیفه در تذکره ارشاد شد که از بالای مناره قطب صاحب که هفت منزل بود حالا هم شش
باقی است فقیری همیشه می جست و صفتی میکرد که جامه اش که بسیار دراز و گهیر دار بود بهوا معلق
شده و نیز کمال زیرکی میکرد که هر که روپیه باو می نمود که برای روپیه می جست در میان خلایق که مجوبی
ممتاز نمی شدند همون کس را میگرفت چنانچه بچشم خود دیده ام ذکر دیوگان بود ارشاد شد
للمجنون فنون در کشمیر دیوانه بود هر کرا میدید و قابل می فهمید میگفت بیا بید چون مردم قریب
میشدند میگفت بنشینید علی و معاویه در جنگ اند صلح نمایم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله چه علی
ارشاد کردم بمن بدهید مردم خواستند که ورا توبیخ نمایند فرمود که ای این حویلی همراه قلعه پادشاه
است هرگاه تو قلعه خواهی گرفت حویلی هم خواهم داد گفت سال آینده قلعه خواهم گرفت فرمود خوب
پس گفت یکسال کجا مانم فرمود بر مناره جامع مسجد که بلند ترین جاهاست پس استغفار کرد ارشاد
شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد مسئله فرمود که مطابق شافعی بر آمد ارشاد شد
که شبی در مسجد جامع شمار کرده بودم که سی و پنج جا تراویح مع الجماعت حفاظ میخوانند چون وقت

ماه رمضان بسبب تقویم وغیره مشتبه بود مردم برائے پرسش مسئله می آمدند و روز و قدح بسیار می شد
ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع و نبودن غمام فقهاء جم غفیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
که شخصے از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمانی عرض
کرد آرے پس آنحضرت فرمود منادی بکنید که فردا روزه دارند علما تاویل میکنند که در ابر رویت یک
شخص کافیست اگرچه در حدیث مطلق آمده وجماعت کثیر را حضرت ابویوسف پنجاه و دیگران بست
و بست و پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر داند و باز فرمود جا بجا مردم دیده آخر روزه باید
داشت باز فرمود حالا کرامت حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
و عید الضحے می باشد جائے همیشه چنین بوده آمده امسال موافق تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
شب بر خواهد آمد و هیچ هنود هم قطعاً هنود هرگز کسے تجویز این امر نمیکرد دیگر ماه را دیدند در جواب
سائلے ارشاد شد که کلام الله بطور تراویح بعد وتر اگر عمداً خوانند مکروه است والا لا و کلام الله بهر دو طور
درست است ارشاد شد نبیره زاده خاندوران خان یعنی دختر صمصام الدوله کارے کرد که چند هزار
روپیه که بمیراث یافته بود شادی نکرد و در طیاری مسجد قدم شریف خرچ نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
حکم جاریست یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زنا واجب است بشرط استطاعت استطاعت
آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدور ندارد پس دوای کسر الشهوت بخورد و هیچ صوم مگر مبطل
شهوت بود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدور دارد پس سنت است از جمله سنن عشره
که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلوٰة و اگر غنی باشد و میداند که تلاف حق زن خواهد شد یا
برائے قصد ایذائے زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقویٰ و زهد
مشغول است و گمان غالب وے است اگر نکاح خواهند کرد درین چیز با قصور خواهد شد پس مکروه است
و اگر زنی در نکاح دارد و مقدور زاید دارد و اوش مایل به تفنن است و در تجدید نکاح توقع دارد و
اطمینان هم از خود بهم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهم کرد و میلان تام
بیکجانب نخواهم نمود پس مباح است اگر دوم سیوم چهارم کند مختار و اگر زنے باشد بیوه و والی وارث

ندارد که قیام بنفقه او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته
تعهد خوراک و پوشاک او نماید و می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بعزاولت کار یا مس تقبیل
بشهوت یابد نا واقع خواهد شد درین صورت نکاح مستحب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
بسیار خوبست چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که دزدے بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوائے
خانه بادشاه چیزے ندزدد و بوقت فرصت بربام بادشاه رفت دید که بیدار است و با زن خود گفتگو
میکند درین میان زنش سخن کدخدای دختر که بمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد و پیش ننگ
دارم لهذا می خواهم که بباد شاه دین دهم زنش پرسید که بچه طور خواهی دریافت گفت کسیکه یکسال
تکبیر اولیش فوت نکند الا بعذر باشد شبیه صالح خواهد بود فردا منادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصدا
در مسجد افتاده بود هرگز تکبیر اول فوت نکرده و سوائے دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر اولش
فوت نشده باشد بادشاه ازان طرف گذر کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تعظیم و تکریم پسند
کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و قصه خود بیان کرده و قبول نکرد باز فرمود
نیت همیشه گردان میباشد لهذا گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشاء الله تعالی درست خواهد
شد پس قصه حضرات احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی رجوع نمیکرد پس فرد دران را مستاجر
ساخته فرمیداد تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و مشهور گشتند پس فرمود بعض اوقات از
مرید هم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن چنانچه
و کرامت قم باذن الله و مشهور شدنش و مرید شدنش شخصے و کارش تمام شدن و چند کرامت
کذائی ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخدا رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر را
توفیق گویند و برعکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر پیر خود شده بود و در زی
پیرشان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذاشته بجای بد عو گشته بود چون طعام اقسام درانجا بود
شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقراء گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد از اهل و
عیال خود گفت چون شما بدین حالت گذشته بودم طعام بحلق من نمی رفت طعام بسیار فلان فقیر می آورد دانستم که شما

فرستاده باشند بشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده نگاهی کرده
فرمود برو کار ت ساختم از ان باز فضل الهی بکار او شد که پادشاه و روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و
فی الواقع مرد صاحب کمال بود رونق سواری چهیان بکمال حشم و خدم میگذشت عمومی بنده در
جرگه ناشماران دو دنیاداران مصافحه شاه صاحب نموده هر دو دست شاه گرفته پرسید فرزند را گرفتم
و احوال حسب نسب بتکرار استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبد الرحیم فرمود فرزند را گرفتم
ارشاد شد که مجنون عاشق لیلی شعر خوب میگفت در حالت جنون میگوید من نماز میکنم چون
یاد لیلی می آید معلوم نمیکنم که چند رکعت گذارده ام مرد مسلمان بود لیلی هم مسلمه هر دو از یک قبیله بنی
عامره حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات که یک وغیره غلط میگویند اگرچه صحبت نرسیده
لیکن عند السوال گفته بود حق لیلی باشد شعری عاشقانه خوانده فرمود شیعی بود که هرگاه چنین شعر میخواند
می گفت امروز روزه راست کرده ام ارشاد شد که سابق چنانکه صورت پادشاه میکنند اول در اسلام سکه
که زد از سلاطین بنی امیه بود بعد حساب ارشاد فرمود که مهر ام حبیبه دو هزار و دو صد و چند روپیه
بود زیاده ازین مهر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده معمول خاندان من دو هزار روپیه بود چراکه قدری
از ان وقت کمتر باشد و اصل مهر مثل هم یافته میشود که آنحضرت در وقت نکاح دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه فرموده
بود که مثلهما ارشاد شد عرس کلان درین ماه مبارک اند تاریخ سیوم عرس حضرت فاطمه در شانزدهم
دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی بتاریخ نوزدهم زخمی شدند و در شب بیست یکم رحلت فرمودند
عرس نصیر الدین چراغ دهلی بروز عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر فنی که چهار پشت منقضی
میگردد فن بسیار کامل میشود چنانچه حضرت یوسف چهار پشت نبی بود تعریف او درین امر بسیار آمده
بنابر تصدیق مریدی فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر یکطور می ماند باز فرمود که پنج پشت از
معین الدین تا نصیر الدین اگرچه رنگ مختلف داشت لیکن در مرجعیت خلق و شهرت و قوت حالات
یکطور ماند این امر زیاده است و هیچ سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل نواب وزیر هنوز
در آن اخر نگشته اگرچه دار الرفق است تجربه رسیده که عمل ایشان بسیار بی برکت است لیکن از

حال لیلی و مجنون که هر دو مسلمان بودند

ذکر مهر ام حبیبه

اثبات عرس در شرع

ذکر عرس کلان

ذکر نسبت پشت

انگریزان نگہ‌ عہدہ لتذکرہ مولانا عبد العلی در طلب آصف الدولہ وغیرہ ارشاد شد کہ اکبر

بار اغازی الدین حیدر بلا منصب و جاگیر بطلبد بروم بشرطیکہ متعرض نشوم انشاء اللہ العزیز خلقے

را ہدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنے تقاریر نو کنم مقبول ہمہ ہا شود و فرقہ‌ئیہ گردند و دین

حق اختیار کنند باز فرمود کہ از قتل خود ہم حالامی ہراسم مگر ہمینکہ در صورت شہادت برائے

کاریکہ منظور است فوت گردد بتقریبے ارشاد شد کہ در حویلی خان دوران خان کہ شہرہ

کالاعمل بہت بعد خرابی شہر کہنہ من بعد من ہم چندے قیام کردہ بودم دران اجنہ بودند و

ساکنان ایذا میرسانیدند چنانچہ با من ملاقی شدند گفتم کہ اگر شما مارا و اتباع مارا ایذا نخواہید داد

من ہم بشما کاری ندارم والا خیر مقید خواہم کرد از ان باز چندان ایذائے دادند مگر یک مرد

ولایتی را بسیار ایذا دادہ بودند مگر نواب نجابت علی خان کہ در عمل انگریز خریدہ عجب کاسے

کردہ کہ ہرگاہ صورت ایشان بنظر مے آمدند غلامان میگفت کہ شمشیر برہنہ کردہ عقب ایشان کنند

چند بار ہمین کردند آخر گذاشتند در تقریبی ارشاد شد کہ از آب کم خوردن مردم زبان آور

میباشد چنانچہ سنائی گفتہ **شعر** ذہن ہندی و نطق اعرابی بود از کم خوردن و کم آبی

تذکرہ مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صدر الدین قونوی و از کتب او معلوم میشود کہ بسیار

عالم کامل بود ارشاد شد کہ ہر قوم را ذہن در ہر فنے میباشد چنانچہ ذہن ہنود ان در فن حساب

خوب است و ذہن اہل فرنگ در صنعت ید و صنائع جزویہ و ریاضیات خوب است اگرچہ دقائق منطقیہ

و الہیات و طبعیات کم میفہمند الا ماشاء اللہ در جواب سائلی ارشاد شد کہ یہودی در اصفہان

و مشہد بسیار اند و در عرب ہم میباشند ارشاد شد ارسطو صاحب اثولوجیا و افلاطون در

فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یہودیہ در حق پیغمبر ما در حق پیغمبر خود شاید کہ عیسے

باشد گفتہ بود برای ناقصان است نہ برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مرد کم محض طبیب

بود از عقل چہ بہرہ دارد پس فرمود لہجہ افغانان بد است و الا لسان شان از ہندی

و فارسی بر آمدہ تنگ پروانہ را و دیوا چراغ را و ڈوڈی خوری چنانچہ ملک ایشان مابین ہند و

ولایت است با آن هم همچنان دستور همه جا همین است بحسب تذکره ارشاد شد که فرابیدل را خوب
مضمون در تعریف اینه بدست آمده ؎ تا اینه نمو بباغ اثار آورد اسرار قدم جمله باظهار آورد
اصل دو فرع شجر حقیقت نمود مولا گل کرد و انبیا بار آورد فرمود حکما گفته اند دو میوه است که هر سه
حاسه لذت پذیر میشوند سبب ولایت و انبه در هند که چشم از رنگ مشام از بو و زبان از ذائقه ـ
ارشاد شد اصول چند مواست زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد
کفو درین ملک فقط نسب است و در ولایت حرفه هم میگیرند ارشاد شد اگرچه اهل ولایت کنیزک
زادگی را عار میدانند لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکنند باز ارشاد شد نواب سعادت خان
که در جنگ شاهنشاه زخمی شده بود و در مقدمه مصادره انطماس وکیل سخن بے غرضی شنید غیرت
را کار کرده زهر خورده مرده بود و سید بود و همشیر زاده اش منصور علیخان مغل بود در ولایت مغلان
بے تعلق تمام از سادات دختر میخواهند و ایشان به نیت سید کردن قوم که اکثر باعتبار راقم در انجا سادات
میشوند دختران خود منسوب سید هند ارشاد شد کسے خوش گفته ؎ کیمیا خواهی زراعت کن
که خوش گفت آنکه گفت ؛ ذرع ثلثش زر است و ثلث دیگر هم زر است ؛ چراکه در عربی عین زر
را میگویند چون در هنگام مشی با نواب فیض محمد خان وغیره امرا ملاقی میگشت و اکثر از سواری
فرود آمده مصافحه می نمودند و بعضے مشایعت هم میکردند و سوار نمی شدند فرمود ازین مرض که
باعث مشی است تکلیف نسبت دیگر امراض زیاده می یابیم باز فرمود ؛ ؛ ؛ ؛ شعر

تا و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق ‌‌ ‌ او بصحرا رفت و من در کوچها رسوا شدیم

باز فرمود هرچه رضای اوست بهتر اشعار خسرو ؎ چون طمع خواهد زمن سلطان دین ؛
خاک بر فرق قناعت بعد ازین حضرت علی کنف دین و داد جنت عدن است که آباد باد
هست چون ذات ارم اندر صفات حرسها الله عن الحادثات گر شنود قصه این بوستان
ملک شود سطایف هندوستان قبه اسلام شده در جهان بسته او قبه هفت آسمان
ساکن او جمله بزرگان دین گوشه بگوشه همه ارکان دین مسجد او جامع فیض اله
زمزمه گنبد او تا بماه ؛ عرش از خطبه بیست الهی

برسر تخت گرفت شہی ٭ ورنہ سقفش ز سما تا زمین ٭ لضعف شدہ جملہ ستونہای دلین
شکل منارہ چو ستون فرنگ ٭ از پی سقف فلک شیشہ رنگ ٭ سقف سما گر نہی شد نگون
ورنہ آن ساختہ سنگین ستون ٭ تاج سپہرش ز اوج بگردون شتافت ٭ گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت
سنگ وی از بسکہ بخورشید بود ٭ روز ز خورشید عیاری نمود ٭ ماہ نخسپید ہمہ شب تا سحر
گر سپر صحنش خلہ دار دہید ٭ زان خلہ ہر بار کہ دارالسلام داد ٭ برق ز جا جست دگر جا فتاد
از پی بر رفتن ہفت آسمان ٭ کردہ زمین تا بفلک نردبان ٭ مسجد جامع ز درون چون بہشت
حوض ز بیرون شدہ کوثر سرشت ٭ در کمر سنگ میان دو کوہ ٭ آب گہر صفوت دریا شکوہ
در تہ آبش ز صفا رنگ خرد ٭ کور تواند بدل شب شمرد ٭ موج بلندش کہ رسد تا بماہ
تا ز دہد آب بہ ابر سیاہ ٭ سیل وی آہنگ بہ کہسار کرد ٭ کوہ بتر دامنی اقرار کرد

بعد عشی کہ تشریف آوردہ استراحت فرمودند شاہزادہ مرزا محمد جان تشریف فرما بودند زیر چارپائی نشستند **ارشاد شد** کہ بندہ معذور است معاف فرمایند و نیز خدمتگار برائے مالش اعضا کہ ماندہ شدہ ام بالائی چارپائی خواہد نشست تعظیم کاری گران معاملت شاہزادہ بتواضع پیش آمدہ از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواستہ موقوف داشتندش درین **اثنا** حافظے وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیدہ ام کہ چیزی باواز خوش میفرمایند مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج بندہ نخواہد بود منع خواہم کرد معاف خواہند داشت و تنگ نخواہند شد باز بہ پیرایہ **ارشاد شد** کہ چیزے از کلمات الصادقین کہ از حال صلحای دہلی نوشتہ بخوان آنچہ اشعار تعریف دہلی کہ سابق نقل نمودہ خواند بشاش شدہ بحافظ صاحب فرمود بخوانید اوشان التماس کردند کہ رعب غالب شد جرات نمی یابم فرمود سابق شعر ناخواندہ باید حالا رعب نیست چنانچہ حافظ صاحب دو چار غزل خواندند کیفیتے دست داد کہ روزے یاد الحمد للہ علی ذالک از **شخصے** فرمود ساچق ترکی است یعنی بری **ارشاد شد** در حدیث آمدہ تحفۃ المرئۃ الزائر یعنی تحفہ زن زیارت کنندہ روغن انداختن است در موی سرش و تحفہ

میفرمودند اگر عود و مجمرہ ہمہ خوشبو در حکم ہمین است فرید ہے سوال کرد کہ ابن جوزی محدث چرا اعتراض و انکار با وجود وفور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضے روایات ضعیفہ در مقدمہ اعمال محدثین صحیح ندارند ہیچ و سبے اصل اند با مردم نسبت بآنحضرت کردہ میفرمودند و کلمات فخریہ اکثر میکردم ہمچنین بعضے وجوہات دیگر غرض کہ بغض ہم للہ بود درین صورت ہا ہر دو جانب صواب می باشد نماز جنازۂ حضرت ابن جوزی خواندہ بود حسب تذکرہ ارشاد شد کہ چون در شہر لکہنو بودم بسیار از رفضا و فساق و برادران حسود تکلیفہا میکشیدم چنانچہ بعضے قریب خانہ ما تعزیہ بر سقف میکردند و تبرا و سب ہم مینمودند روزی فاجرہ شراب خوردہ در وقت تراویح در عین قرات قرآن شعر حافظ شیراز ؎ درکوی نیکنامی ما را گذر ندادند ۔ گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را خواند و بعضے وقت ہا آواز ہا میزدند کہ قرات مشتبہ شود روزے مولوی نذر محمد صاحب کہ محتسب خدائے شہر بود با لقصد شش صد مغل خانہ جنگ ہمراہ داشت معتقد جناب حاجم چنانچہ با وجود بسیار سفر باز بقصد سفر کردہ بود فرمود سفر آفاق بسیار کردہ اید حالا سیر الفسی کنید چنانچہ از من میفرمودند کہ امروز ہر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبلہ گاہی تاریخ ہفتم محرم در عین تشنہ گفتند کہ ما شریک شما شدہ می کشیم رفضا را جناب قبلہ گاہی فرمودند کہ در سال آیندہ رافضی در شہر نخواہم ماند چنانچہ ہمچنین شد و را ای قتل کرد باز فرمود مولوی نذر محمد امر معروف بسیار میکرد چنانچہ حقہ راجہ فلان را شکست در مقدمہ دست شستن از آزار دہ نواب وزیر سخت کوئی ہا کرد باز فرمود در مقدمہ آرد بہ برادرم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکرہ مشایخ زمان و مردم طاعن کہ در مقدمہ سماع بر پیران کبار مینمایند در میان شد ارشاد شد کہ در مقدمہ قلیل ترک اولی یا خطاے اجتہادے بوقوع آمدہ باشد طعن خوب نیست در ہر مقدمہ خصوصا طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود کہ شاہ عبد اللطیف گجراتی را کہ ملفوظ بادشاہ عالمگیر اورا بلفظ پیر حق نویسد کہ مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیہ دعوی بیعتش بخاندان خود مینمایند داخل حلقہ شاہ محمد معصوم بلا شبہ میشد لیکن بیعت ثابت نیست چون از دکہن ۔

بادشاه نوشت که اشتیاق قدمبوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
آمدن شما قباحتی است مارا دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم همچنین بودند سوء اعتقاد با اولیای
کبار درست خواهد داد مریدی عرض کرد که مقدمهٔ معراج از تکلم و براق و سدره اینها همین معنی
ظاهر دارند وغیره اعتقاد باید کرد یا مراد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
مقدمات ظاهری را ثابت حسب تاویل باید انگاشت مگر آنکه اسرارات را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و بدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق انچه
بدین ماند باز فرمود بعض مقدمات هم بطوری راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
تشکیک عامیان میشود سرمد گوید ؎ هر کو که سر حقیقتش باور شد   او پهن تر از سپهر پهناور شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک   سرمد گوید فلک باحمد در شد ؛ طاقت نیست که تفصیل معنی این گفته
آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده در جواب سائلی ارشاد شد که اگر کسی برای اظهار
اسلام یا طلب علم یا دروپیه را ناراض ساخته هجرت نماید جائز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
جانی عرش بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
گفت که شخصی در لکهنو یکروپیه را شاهزاده حال مینمود پس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده
نکونامی چند پس شخصی گفت فلان بزرگ را هم حال می آید ارشاد فرمود که هر که مشق در [illegible]
میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور الله نامی از متوسلان حضرت والد ماجد
که نقشبندی بودند و در انکار سماع اصراری داشتند بلکه میگفتند که شیطان در جبر انگشت
مینماید و حضرت والد ماجد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشنوند خلاف طریقه است
و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشائخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی فخر الدین صاحب
از جهت ارتباط قدیم بنشست بمدرسه والد ماجد هرگاهیکه می آمدند فرو کش میشدند و مولع وجد
و سماع بودند در مدرسه شریف بلکه مسجد و صحن مسجد سماع بی مزامیر می شنیدند و وجد و شورش
میکردند و چون میفرمودند که من مزامیر هم خواهم شنید پس مکانی قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرش میکنانیدیم پس گی می شنیدند و شورش ها میکردند چون از زبان حافظ
مذکور همان الفاظ شنیدند پس مانخان را که از فرزندان قوالان حضوری حضرت سلطان المشائخ
و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در صحن مسجد بعد تشریف برد و لتخانه بردن والد ماجد
سماع در دادند **شعر** زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد   از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد
بیک نگاه حافظ نور احمد با چنان شورش دست داد از حجره خود بیرون آمدند و دست و پا و سر می زدند
چون قریب هلاک رسیدند هیچ تسکین نمیشد حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرفها کردند تا تسکین
شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکرد در فلان تو
تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شما هم سخنی زیاده نگوئید که سزای شما هم شود پس قصه
نقشبندی و چشتی و سرزنش سبب او بیش بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمودند این را الهه
میگویند بسیار مطبوع عمو لقصا صاحب قبله بود در **اثنا** حکیمی آمده عرض کرد امروز واقعه
عجیب رو داد یعنی چپراسی نواب نوازشخان صاحب باستماع خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش پیدا دند برخاست و گفت که مرا
پای برهنه بر خار خسک می بردند به تکلیف چون نزد بزرگی اقبالش بردند گفت این کس نیست
که او را طلبیده بودم پس مرا رها کردند فرمود مغلطه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
میشود فرمود جا بجا شنیده ام **ارشاد** شد از متوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لاڈلی
خانم نام با باکو دکان آنسی تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی باو میکردم و فارسی گوئی در همین
مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر مشغول برای زیارت حضرت قطب صاحب رفته
بود آنجا او را سکته دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
وقت غسل با کفن و دفن چشم وا کرد و جانی پیدا شد بعد دو سه روز به دهلی آوردندش چون از حادثه
اش پرسیدند هوش گفت مرا معلوم شد که یک سرسری از زیر انگشت پای شروع شد بیهوش شدم
مرا جای بردند آن بزرگ به برندگان گفت که این لاڈلی خانم ولد فلان را نه طلبیده ام بلکه

واقعۂ عجیب

واقعۂ عجیب مردن لاڈلی خانم و باز زنده شدن

لاڈنی خانم بنت قلمان را طلبیدند امر ارہا کردند چون بہ تحقیق پیوست ہمون وقت آن دیگر مردہ بود
و این زنکہ را قوت حواس بالکل شدہ یعنی مزہ طعام و اشتہا ہمہ فراموش کردہ بود گویا آن
زبان نماندہ و چیزہائے ترش بسیار میخورد اگرچہ دو سہ سال زیست لیکن بحساب مردہ بود کہ ہمہ
آن حرکات و سکنات و خوش لہجگی و فطانت و سخن فہمی نماندہ **قصہ دیگر** قبل ہوش خود ہم
ہمچنین نقل فرمود مریدی عرض کرد کہ شریعت محمدی چرا اکمل شرایع باشد ارشاد شد
وجہش آنست کہ در دیگر شرایع بلحاظ خصوصیات استعداد امت خاص و زمان و مصلحت آن وقت
بود اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت بلحاظ مصلحت نوع انسان است
پس تخصیص اوقات و استعداد امت خاص نباشد بلکہ برائے ہر امت از فرض و نوافل و سنت
نہ تشدد و سہولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت ضعف است تفصیلش
گفتن نمی توانم در جواب شخصے ارشاد شد کہ خرید و ہبہ مسلم جائز نیست مگر کافران حربی
مثل کوہیان و سکہان بطریق اولی و نزد بعضے بیع ذمی ہم جائز و خانہ زاد لیکن کنیز کے یعنی غلام
شخصے و کنیزک شخصے کدخدا می شدند فرزندان تابع کنیزک خواہند بود و مال ایشان ہم اکثر آزاد
نکردہ مگر نفقہ موافق زی ایشان واجب مالک خواہد شد در جواب مریدی ارشاد شد کہ حاصل
معنی لا شفاء فی الحرام در حدیث آمدہ است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مریضے را فرمودہ بود
مگر شاید مراد حرام خنزیر و شراب باشد پس فرمود علما تجویز آن ہم عند الظن شفائی قوی کردہ اند
پس فرمود کہ نشاید مریدی عرض کرد کہ جناب مولوی فخر الدین صاحب را مردم میگویند کہ شیعی یا سنی
سنی سید استند مرید ہم شیعی را میگرفتند ارشاد شد آرے کلمات موافقت شیعی البتہ میگفتند
و مرید ہم میگرفتند از من کہ بسیار محبت و بی تکلفی بود در وقتے پرسیدم گفتند در بعض امر موافقت شان
کردن ہمکان امام بارہ و نذر تکریم و سبیل آب راہ تعزیہ وغیرہ ایشان موافق میشوند و بیعت
میگویند و از سب تبرا دست بردار میگردند اگر نا مرضی باشد ہر چہ حکم گفتم باین نیت است خیر
باز آن مرید گفت کہ در بیعت طوایفان کہ ہنوز کسب میکنند چہ نیت بود فرمود بحجو وغیرہ

طوائفان کلان بسیار دوست و معتقد و مرید بودند معلوم نیست که کتب خود میکردند یا نمیکردند مگر
نوچیان شان همه امورات متبرکات خود را بمیکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران ما حضرت
سلطان المشایخ وغیره داشتند با صحابه اثر ظاهر در یافت ذکر مدایح و نام ایشان چشم پر آب میکردند
و تغیر ظاهر میگشت چنانچه در بردی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
بعض چشتیه بیتهای مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجب حال ایشان
بود با ما فرمود که مولوی فخر الدین را بوسیلهٔ تغیر چهره و چشم اثر وجد ظاهر نمیشد مگر یاران
شان بسیار رقص میکردند چنانچه برای همین در بند میکردند که ضد الوجد سکی دیگری را میگشت
در پای حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میبردند و همین نوع در تراویح بشنیده میکردند
و عرصه بسیار بیش در بند کرده بخوانند شخصی قبول صورت و خوش آواز را حافظ کنانیده بود
پیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیدی تنگ آمده گله میکردند پس فرمود در جواب نواب
محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دار الحرب بی نکاح جائز است از کفار رنه اهل اسلام راهم
ولکهنو وغیره دار الحرب نیست از کلکته تا لاهور همه دار الحرب باشند و در جواب آن بزرگ
ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند بخیال حضرت یوسف که
کفن کلهاست فرمود پس بابت علی ایشان برای حصول تقوی فرمود اللهم یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک و طاعتک اللهم آت نفسی تقواها و زکها انت خیر من زکاها
هفت بار صبح شام بخوانده باشد اکثر مردم از وبا و خوف مرگ شهر را گذاشته با اطراف رفتند ا
شد منع است مرید عرض کرد که سوای ممنوعات شرعیه از آدمیت در وفات
استاد و مرشد و اقربا و احبا را گذاشته رفتن فرمود لهذا منع آمده پس فرمود که سابق الایام
چنین امر بمردم قصبات بسیار بشد چنانچه بزرگی از قصبه پتیان وحید الدین نام از مولوی
صاحب بسیار آشنا بودند وقتیکه قتل عام نادرشاه شروع شد شنیدند که لشکر بسیار قریب محله
صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب غرب بود نکیا بدست گرفته بارا

ذکر سپردن مرده در زمین

دعای برای حصول تقوی

بنابر حکم خداوند دوا و دعا هر دو بمقدور است عمل باید آورد آینده اختیار خداست در عدم قبول هم
حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی باران نخواهد یکی نخواهد در هر دو عمل تعارض شود
حسب تذکره ارشاد شد که زنکه در مسجد نبوی جاروب کشی میکرد ناگاه مرد وقت شب
دفنش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبرا ورفت و نماز جنازه خواند بمعاینه نور و وسعت
قبر پرسید بسبب کدام عمل است عرض کرد از جاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار
آمد باز فرمایید عرض کرد فی الواقعه در هر چیز حکم تاثیر یکسان است آنچه محسوس است کم عقل
مے شناسند دار معقول بسبب عدم تعمق منکر میشوند خلاصه آنکه بنابر بجا آوردن حکم دوا و دعا سعی
باید کرد اعتماد بر خدا است هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعض امر متعلق بعض کرده است چنانچه موسی
علیه السلام را درد خاست رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج به
شد باز حکم شد که نزد طبیب برو موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کارخانه طبابت
ما را ضایع کنی یکی دو بار خلاف هم کردم شخصی عرض کرد که طعام قوم و طوایف برابر است
ارشاد شد که اگر قوم چیزے مینوازد حرام است و طوایف زانیه و فحش مگر قرض کرده اگر
خواهد بدهد حلال خواهد شد گوا داد از همون مال حرام کند جایز است و بقال را که عوض بگیرد و یا فردور
را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یا رد کند یا بچهارپایه وغیره بدهد شخصے پرسید که لقمه دادن
در فرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند اصح همین است که لقمه باید
داد اگر غلط گوید که معنی تغیر شود مثل اِیّاکَ نَعبُدُ لقمه فرض است والا مستحب ارشاد شد
که وصل ن قبل اهر خوب نیست اگرچه نماز بگیرد ارشاد شد که قصه سیف الدین
نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار خسرو آنچنان خواندی که همسایگان بیدار گشتندے

همه شب زد در هر رابره صبا نشسته   همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته
غرضے وراء امکان چه خیال فاسد است این   هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته

بعد اصلاح فرمود موتراشی لتراشید سرم ؛ هیچ از قاعده بیدار نکرد

پوست برکت ز سرِ آن عالم آنقدر بود که پر گاه نکرد

حسب تذکرہ ارشاد شد کہ قوالی پیش بزرگے شعرے خواند ــــ شعر

مہ دی شعر خود نہان خواہم شد تا بوسہ زنم بر لبت آنگہ کہ بخوانی پس خوش شد و برائے دیدن آن شاعر
بخانہ اش رفت او گفت مرا بہ بخشایش دعا کرد و را بخشش بسید پس فرمود کہ عجب حال است
کہ این قوم با وجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت میشوند پس فرمود ؎

عیدگاہ یا عزیبان کوئے تو انبساط عید دیدن روئے تو

صد ہلال عید قربانت کنم اے ہلال عید من ابروئے تو

باز ارشاد شد لیس العید لمن لبس الجدید بل العید لمن امن من الوعید لیس العید
لمن رکب المطایا بل العید لمن غفر له الخطایا ارشاد شد کہ صدقہ فطر اگر متکفل قوت والدین
است از طرف غلام لیسرت شان ہم ادا نمایند و تقدیم اگر بدہد مضایقہ نیست عند التذکرہ
ارشاد شد است تاج بر سر دار این نکتہ خوش طرید پاکلز شافعی میر سید اقبال این روایت شیخ
آمدہ عرض کرد کہ سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا ہر جا کہ میروم کافر
شدہ می آیم ارشاد شد اگر باین یقین نزد بزرگے می رود کہ خلاف تقدیر خواہد کرد از اول
کافر شدہ می رود و تقدیر چنین است کہ ہر چہ میخواہد می کند چنانچہ قصہ حضرت امام حسین علیہ السلام
کے میخواستند کہ چنین شود آنحضرت صلعم نوبت دعا کردند کہ تقدیم خلافت علی بر ابی بکر شود و
تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کردند کہ امت ما ہم قتال و جدال نکنند ارشاد شد کہ خواہند کرد
مقبول نشد ارشاد شد کہ در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فہمیدہ اعتقاد
باید کرد و باید فہمید کہ نویسندہ حال اولیا سوائی کرامت و خرق عادات کے بیتو بسید ارشاد شد
کہ رفتن عطش خود ہمین کمال است حالا ہمین دعا باید کرد کہ عطش رود بسیار کسان ہستند کہ بہ
تسکین نشستہ اند باز مریدے را ارشاد فرمود کہ یاد داری حالا وصول ہمین رفع تعطش
ہست بسیار سخن نخبہ است ارشاد شد ـ انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم کسی است که بروی گناه محال باشد با وجود استعداد گناه محفوظ کسی که از و گناه ممکن
بود گو واقع نشود اول مستلزم محال است دوم ممکن غیر واقع ارشاد شد که روضهٔ حضرت
غوث الاعظم را اکناف گویند تاریخ یازدهم بادشاه وغیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام الله
در فضایل مدحیه و آنچه حضرت غوث در وقت غلبهٔ حالات فرموده اند و شوق انگیز است فراهم تا مغرب
میخوانند بعد از ان صاحب سجاده درمیان و گرداگرد او مریدان نشسته و صاحب حلقه استاده ذکر جهر
میگویند درین اثنا بعضی را وجد و سوزش هم میشود باز چیزی از قبیل سابق خوانده آنچه طیاری
باشد از قبیل طعام و شیرینی نیاز کرده تقسیم نموده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شد
شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صد رکعت بعد الحمد لله قل هو الله یکبار بده
بخواند سلام یا در رکعت بده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث ضعیف است لیکن
آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد ادای آن چهارده چهارده
بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سوره الفلق و سوره الناس و یکبار آیة الکرسی و یکبار آیه حریص
علیکم ما عنتم خوانده دعا در حق خود و اقربا خود و احبا کند و نیز فرمود - که یس یکبار خوانده تا یکه
دعا در حق خود بهر که نماید یا زیهر بار خوانده یکی دعا کرده باشند قبول خواهد شد ارشاد شد
که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقسیم هم است تعلق با دخل تصرف نگردد بعضی حالکه
از ان تعلق نبود چنانچه دفتر آنکس که روزینه در تمام سال که چندین بود همه یکبار گرفته تصرف کرده
باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه با ابجد گفتن نفهم لیکن نه از تقریر بنده ارشاد
شد المعاصرة سبب المنافرة ارشاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
در هند و ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت کم باشد مگر مولوی عبد العلی را
صاحب ... مریدی پرسید که تجدید بیعت از شیخ واجب است ارشاد شد که آری اگر نعوذ
بالله خلاف طریقت یا شریعت چیزی کرده باشد واجب است اگر پیر موجود نبود از خلیفه و مرید

ہم میکردند چنانچہ روزی برائے ملاقات رفتہ بود بر چارپائی نشستند و گفتند دانستند کہ چرا نشستم تا مریدان شما ناخوش شوند جدم فرمود ہرگز ناخوش نخواہند شد چراکہ سگ و گربہ ہمیشہ بالائی یا بربام مے خرامند بسیار محظوظ شد دقوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچہ فحش ہم گاہی برزبان می آورد دو سہ قصہ ابتدا و انتہا بیان میکرد بلکہ در فحش کراست ہم میکرد نیز قصہ سگ و حمل شاہزادی دوست دہد اینکہ از کودکان ہم بازی میکرد قصہ عالمگیر ہم گفت ؎

یارسول اللہ سے گویم کہ مہمان توام ٭ ما فقیر ہی طعمہ خوار ریزہ خوان توام

برلب افتادہ زبان گرگین سگے ام تشنہ جان ٭ آرزومندی سگے از بحر احسان توام

بزرگے سوال کرد کہ اعمال سفلے قوی التاثیر و اعمال علوی ظاہر اضعیف الاثر اند موجب چیست امر ارشاد شد در شرع شریعت منع استعمال سفلے از جہت نقصان دین است نہ از جہت انکار تاثیر مثل حرمت اکل سم کہ تاثیرش بین است و وجہ تاثیر جلد آنست کہ احوال وزور ایاسیان وغیرہ زیادہ از بادشاہ و وزیر میباشند پس تدبیر از عدالت بدیر مے شود و تدبیر از پاسبانان جلد ہمچنین باید فہمید مثل موافق است ارشاد شد کہ طریق فرق خطرہ نفسانی و خطرہ شیطانی چہ طرز باید کرد یعنے شیطانی آنست کہ سماج نمیکند و نفسانی سماج میکند اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند و الافلا مثل اگر چیزے میسد بہ نیت خالص خرچ بنماید و اگر بسمع و ریا میدہد کہ بنیت خالص خرچ بنماید دہند بدہ و خطرہ نفسانی آنکہ سماج نماید بزرگے پرسید کہ کدام اشد اینہا ست فرمود نفسانی چراکہ سماج میکند مثل جنگ انگریز و مرہٹہ باز فرمود خطرہ نفسانی بمشکل دفع مے شود جنگ صف بنماید داد بعراد سے بنماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و فرزند و لباس و اسباب باز فرمود در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز فرمود حُبُّ الدُّنْیَا رَاسُ کُلِّ خَطِیْئَۃ باز فرمود روزے شیطان نزد حضرت یحیی پیغامبر کہ گاہے بقول ع پیغامبر قصد گناہ ہم نکردہ آمدہ آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کردہ پرسید کیستی گفت شیطان فرمود چرا آمدہ گفت برائی مشکلے و آن آنست کہ بعضے مثل گاو بہر جانب کہ میخواہم

بیکشیم و بعضے مثل شما عباد الله المخلصین که برایں دخل ندارم اما آنکه او شان را از صحبت کمال و چهار
روز و سال دو گهڑی بکار نمی ستند میسازم ناگاه خوف الہی غالب میشود و باز مے مانند و گریه و زاری
سے نمایند باز فرمود که کار شیطان آسان است کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر اسم و تلاوت
قرآن و علاج دنیا زہد و علاج خلق عزلت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اعدا عدوک نفسک
التی بین جنبیک فہمیدن علاج آن دشوار هر چه خواهد هرگز نباید داد مگر در پرده شرع
عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است که اولیا را هم از آن مے برد چرا که این عجب تعلق از عبادت
دارد کسبے و کلال چه عجب خواهند کرد قوالے بنا بر نام جیتے نو پیدائی خود آمد حضرت سلام الله یا
سلامت الله فرمود بعد از آن قوال مذکور را فرمود که چیزے از دیہا سری بخوان در مدرسه شریف
چیزے سرائیده چیزے دیگر شروع کرد فرمود همون سابق را باز خوان تا دیرے خوانده بار چیزے
دیگر شروع نمود فرمود همون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بنده
را خللے پیدا گشته شاید کسے سحر کرده باشد فرمود که خواهی آمد تدبیرش کرده خواهد شد باز قوال
عرض کرد که چیزے از اشعار عربی خود برائے سرائیدن بنده را ارشاد شود فرمود در مدرسه نیست
که عربی باید هندی برای این امر خوش است باز الحاح نمود فرمود مضائقه نیست گفته خواهد شد
بعد یک دو گهڑی خطاب بسمت مریدی کرده ارشاد فرمود سابق درد سری که داشتم از استماع اصواتش
زائل گشت که سر بدولت جانب قلب نمود گره کشا گشت شخصے عرض کرد که بعد مردن عرصه
بیست چهار روز شده که قبر منهدم گشته درست نمایم یا نه ارشاد فرمود که مضائقه نیست اگر خواهند
کرده را هم کشاید لیکن پرده کرده دهند و معاینه نکنند ارشاد شد که کودکان که هنگام مشی مردان
را مصافحه و قدمبوسی [illegible] شدن می بینند خود هم همو نظور می کنند فرق مقلد و محقق همین است
محقق آنچه میکند دیده و فهمیده میکند باز فرمود که تقلید هم خوب است بسا اوقات بکار مے آید چه
قصه نقل حضرت موسی از کتب صوفیه نقل فرمود مرشدے سوال کرد که بعد مرگ علاقه با بدن اگرچه تکلف
گشته عامی باشد یا دلی می ماند یا نه ارشاد فرمود که البته میماند که اکثر اجزا ملیا شند می ماند و لیکن

چندے کہ بعضی سال گفته اند کم میگرد دیگر بعض اولیارا که خدا را فیضان معرفت ایشان
منظور میشود زیاده باقی میماند باز فرمودہ این رفتن خانہ کوچ از شہرے بشہرے تمثیل خوبست
ترک این چیز در چیز ہائے دیگر است پس فرمودہ بودے عرس عبد العزیز شکر بار بود شاہ
غلام سادات صاحب کہ وجّادۂ دہلی بودند با مریدان و فرزندان خود تشریف میداشتند فرمائش
قوالان کردند بپاس شیخیت قوالان طلبیدم آنہا ہمین قطعہ آغاز کردند ۞ قطعہ

ہوشم نہ مصاحبان نہ خویشان بُردند ۞ این کج کلہان موئی پریشان بُردند
گویند چرا تو دل بخوبان دادی ۞ واللہ کہ من ندادم ایشان بُردند

وہر دو فرزند شان زلفین آویزان کج کلاہ و وجیہ و صاحب نسبت بودند عجب حالتے بود کہ یکدیگر
را آغوش میگرفتند و بر پائے می افتادند و دیگر سجادہ نشین شاہ آوا و المی کاغذی بودند اکثر در محافل
یاران وجد و رقص ہا میشودند مولوی صاحب اندر محفل بغیر بوائے چشم پر آب و تغییر چہرہ بلکہ در
مجلس خاص ہم زیادہ ازین نبود از برادر کلان شاہ عبد العزیز شکر بار تخلص خیالی خلفائے
شان کلان شیخ عمر دہلی شیخ الہ بخش گنج بخش گڈہ مکتیسری شیخ عبد الرزاق جنجہانوی شیخ
شیخ پیر محمد میرٹھی شیخ امان پانی پتی شارح سوانح ارشاد شد ۞ ای تیر غمت را دل عشاق نشانہ

خلق بتو مشغول تو غایب ز میانہ ۞ گہہ معتکف دیدم و گہہ ساکن مسجد یعنی کہ ترا می طلبم خانہ بخانہ
حاجی بہرہ کعبہ من طالب دیدار ۞ او خانہ ہمی جوید و من صاحب خانہ مقصود من از خانہ و بتخانہ تو بودی
مقصود توئی خانہ و بتخانہ بہانہ ۞ تقصیر خیالی باُمید کرم است یعنی کہ گنہ را بہ ازین نیست بہانہ

حسب تذکرہ ارشاد شد کہ صوفہ میگویند ۞ شعر ۞ در کنز و ہدایہ نتوان یافت خدا را
دل نسخہ عشق است کتابے بہ ازین نیست فرمود صوفیان قصہ و غیرہ را سوائے حدیث و
قرآن طعن کردہ اند ۞ جنون نے جلد جب صحرا کی پہاڑی تو ساری چیر ڈالی بیدہ کی
بیاز خواند از حال شہر حکوہیم در جواب مریدی ارشاد شد کہ در منع خواندن درود و
اِہدنا در راہ ہر چند در نظر نہ آمدہ و خواندن قرآن از آنحضرت در راہ ثابت شدہ کہ مردم مخالف

نا معقول از توجه روح میگویند از توجه هم ضروری نیست چراکه مثل نور آفتاب خواهد بود که در جا
های ناپاک مثل کوچهای تنگ نباید خواند یک روز شخصی را در مدرسه شریف در وقت بود آه آه میکرد
ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آمین یعنی آه میکرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
بگذارید او را که آمین هم یعنی از اسرار الهیست بدان استراحت میگیرد بیمار اشعار

جوان جان جهان دامن کشان شد از چمن بیرون ◆ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون

در جواب بیتی ارشاد شد که جماعت هرچند بجاهای متعدد در یک مسجد درست شود مگر نباید
خواند هر همه بار را لایق است که فرض یکجا خوانده تراویح را یکجا ختمهای مختلف خوانند شخصی عرض
کرد فلان مرض تازه باید کرد ارشاد شد یک قوم امرا است که از شان ایشانست که در
اندک مرض جمیع اطبا و ادویه وغیره استعمال میکنند و جماعت فقرا و غربا است در شان ایشان
است که چندان تجویز ننمایند و بعد دو چهار روز اگر صحت یافت دوا ندهند همچنین یا بیمار بود یا بقدر حاجت
دوای بخورد و استعمال نماید چنانچه بنده را اکثر اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الهی همه ادویه
و اطبا آنحضرت را موجود اند مگر هیچ احتیاجی ندارند فرمود خیر هیچ را کسی اختیار نمیکند این محض
سخن است برای گفتن مگر اینکه درمیان دو هیچ اهون را اختیار میکنند چنانچه از هیچ رجوع باطبا
و تلاش دوا وغیره هیچ اندک جسدی قبول کرده میشود همچنین دو سه مثل فرمود چون در تراویح
آب آمد و امام قرات کم نکرد و لباس مردم تر شد بعد استماع آن ارشاد فرمود که جایز است
ترک نماز کرده بجای محفوظ رفتن خصوصًا در وقت هیچ بعضی و نیز کم خواندن قرات و اکتفا بر
انا اعطیناک الکوثر بهتر است ارشاد شد رجب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفته رابع الرجب اوّل شهر صومکم والیوم نحرکم
عرض کرد که فائده طے سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد که حضرت
مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما را عنایت شده هیچکس بجز دیگران گو چند که
ما را هم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر تذکره شان نمیکنیم پس فرمود که چهار فائده خوب

یکی آنکه از الحاد محفوظ می ماند چرا که چون تحقیق از فنا بعضی را توحید منکشف میگردد و بطرف الحاد
بعضی رجوع مینمایند و اینجا اکثر بیهوشی میشود و اگر بیهوش شود در توحید شهودی حمل میکنند دیگر از خاصه ایشان است
که آدمی متشرع می باشد پس فرمود که دو سه قباحت هم هست اعلی ترین آن اینست
که برهمون اکتفا می نماید و چیز کم را بسیار میداند و عجب و پندار هم میشود لیکن این همین است که
از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل
علم ظاهر مثل علم باطن هم باید فهمید باز فرمود هر چه میشود غنیمت است همه بهتر اند ارشاد فرمود
که بعضی بزرگان ملامتیه هم بودند چنانچه بزرگی خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز
سوم رمضان شریف از دوکان نان بائی که پسر غلامش بود خود مضطر بوجهی پس نان گرفته
خورد خلقت متنفر شدند از اصحاب هم حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس قصه مولوی روم و
شمس تبریز همچنین است که مولوی سواره میگذشت و ایشان نزدیک استاده سوال مسئله میکرد
چنانچه از مولوی هم پرسید تا اینکه مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصی مولویست و
شمس الدین هم دانست موافق عمل ولایت بر یک اسپ سوار هر دو بخانه رفتند چون مولوی بسیار
خوش شدند مهمان داشتند وقت شب شراب طلبیدند و گفتند تا معلوم نکنم هم باید پسر و دختر خود معه
شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت و باهم فائده ها بود مثل بسیار
تعریف مینماید مثنوی چون حدیث رومی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر در کشید
واجب آمد چونکه آمد نام او شرح رمز کردن از انعام او و شمس تبریز او حد الدین کرمانی
است و مولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه باز در جواب سائلی فرمود نسبه بودنش و تولدش
از خاک منصور غلط است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مشهور است گو این غلط است
که تصنیف مولویست مولوی خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیده ام
که با خدا دیوانه و با محمد هوشیار است لغت خوب میگوید با خدا هر چه میخواهند میکنند ارشاد شد
قصه عجیب است پیش حضرت والد ماجد قسم غلط میگفت یعنی کشمیری بطرف ملک دکن رفته

پیش راجه در فرقه باور چیان نوکر شد بعد مردنش بتوافق دستور آنجا منجمله جماعه خدام خاص این کس راهم در سر داعیه نهادند چه می بینید وقت شب دو فرشته مهیب چنانچه در حدیث است آمدند از خوف آنها بگوشه رفتم معلوم نیست ما را چه سوال جواب شد آخرش او را زدند و اعضایش ریزه ریزه شدند با همه بیهوش شدیم و بعضی مردند من کلمه میخواندم و فرشته ها جانب من دیدند و ما را بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند پارچه از اعضایش که به بدن من ریزه شده رسیده بود سوزش آن نمیرفت هر چند معالجه کردم به نشد در دهلی آمدم پیش بزرگان و اطبا رجوع کردم هیچ فایده نشد مگر حکیم شفا ابو رضا محمد ورد فرمودند تا جنیکه بردست لفت زده بر آنجا می مالم تسکین می آید سخت تنگ هستم در جواب سائلی ارشاد شد که از متروکه مرده بعد ادای دین که حق عبد است تخمینا اگر معلوم نباشد سر شمار فوائت دو آثار گندم شرعی که معه و ترد واز ده آثار میشود و برای روزه ماه رمضان شصت آثار شرعی و برای زکات هم و برای حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکسانیکه اگر می بود آنها را میداد بر ذمه او فرض بود باید داد ارشاد شد در وقت اضطرار یا ضرورت مثل فاقه و جامه عریانی یا خانه یا برباد گشتن یا بربادی آنچه دران مبلغی خرج کرده شود دادن جایز است مواخذه نخواهد شد ارشاد شد آستین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده نمی باید مگر بنا بر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد که در وقت ما دو حادثه پیش آمده بود یکی آنکه قاضی قصبه سونی در صوم حقه می نوشید و گفت کشیدن دخان موافق روایت هدایه جایز که گفته اگر خاک و غبار و دود بسیار بحلق برود صوم نمی رود و خلقی اتباع او میکردند هر چند فهمانیدم که میان دخان و دخال فرق است لیکن نشنید آری اگر درد شکم وغیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه کشد و فدیه دو آثار گندم میداده باشد دیگر چند افغانان با افغانان امیری فتوی در روایات بنا بر جواز سفر روشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسید فی الواقعه در روایت اشتباه میشد لیکن غلط است و شنیدن سفر روشن غیر جایز در جواب ارشاد شد که خواندن سوره انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بست سوم رمضان شریف بنا بر حصول جنت عمل

مشایخ است در حدیث نه آمده واگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
بہم باید رسانید و دران مشغول باید بود باقی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید
بیت حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را
ارشاد شد جامع توجه نسبت و کشف چه شریف بودند چنین کس کمتر می‌شود هر کرا نسبت
بقوت می باشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام برد مریدے
در حصول این امر عرض کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود اصل رنگین شدن
دست که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آید نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست باز
فرمود کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت وغیره میسر میشود مگر کشف حقایق و
القای نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید مریدے حال شاه روشن علی
صاحب دهنگوری عرض کرد تاثیر صحبت و بعض کشف گوئی و بعض صدور خرق عادات ارشاد
شد غنیمت باید انگاشت باز مرید را فرمود که پایین چارپائی نشین چون نشست
فرمود بیت صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که غزلے بسیار خوب معلوم شد که دوبیتے
سے سرودند شعر هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یابم آنجا نروم هرگز کانجا نه ترا یابم
شاید از جامی است ارشاد شد که برای تعزیت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت میرفت در
حدیث آمده چنانچه کودکے را لال مرده بود و آنحضرت تعزیت فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده
که کتابت بزبان بیاموزید و لیسیدن بیاموزید و بهترین عورات لیسیده و بهترین مرد تیراندازان
در جواب سائلی افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد برادرزاده می نهادند
چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسرش و عبد الله پسرش مسلمان شده پسر
عبد الله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد و کابل را فتح ساخت از افغانان
آنجا قرابت کرده قلعه حسن منهم ساخت بعضے افغانان اولاد آن خالد بن عبد الله بن مغیره بن
خالد باشند مقتضای ایشان آن نام بهنگی خود قرار داده اند ارشاد شد که در ملک چین گریه

کثیر می باشد و هوش ها بسیار جری شخصے از والد ماجد نقل میکرد که همراه من گربه بود تا جائی
که در چین میرفتم دیدم که گلوله بازان در دولت طعام راجه برائے رفع موشان نمیه
استادند بمن گفتم جانوری در هند به یک صد روپیه می آید اند آواز من موشان می رمسند
چنانچه فرو خفتم از آواز من بالکل موشان رمیدند شخصے اعتراض نمود که بے دیدن گربه موش
چسان گریخت ارشاد شد بز یا اسپ گاهی شیر یا گرگ را دیده است که بالطبع میرمد گاهی
بعرصه احوال بزرگان از که ام کتاب می شنید ارشاد شد که روز یکشنبه بر قبر معروف
کرخی اجتماع کثیر می شود و بیماران شفا می یابند عبد الله کرده ارشاد شد که هر چند حدیثے
درین باب ندیده ام مگر سیده آمده که اگر کسے روزه نفل بدعوت یا گفته کسے افطار کند بهتر
است نزد امام شافعی خلافاً للحنفیة قضا هم نمے آید به بزرگے ارشاد شد صبح و شام
نشست و دو بار یا حمید میخوانده باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاذی و آیت
ندارند اگرچه بعجله میگویند در جواب مریدے ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الی آخره صحیح نیست باهم در رستان میگفتند
ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود و ابی بکر و عباس همه طویل القامت بودند
اعقل الناس ارشاد شد در نسبه میان صدیق و فاروق مرتضی میرفت گفتند
اَنْتَ نَبِیُّنَا کَالثَّوْبِ لَنَا جواب شد کَوِلَانِی کُمْ لَصَا لا مریدے عرض کرد که امروز مولوی
قبل درس میگفت که حکم تسحّروا اما کیدان بهر دم عرب بود که کمتر میخوردند در روزه بنا به کم خوردن
است ارشاد شد که امروز بسیار ضعف است سخن مختصر آنکه اگر خورندگان سحر اقرار تکلیف
و رنج خود ها نمایند سخن ما حق است والا لا پس فرمود بیک فائده سحر خوردن آنست که بیدار
خواهد شد ذکر خواهد کرد نماز خواهد کرد لا اقل خلاف عادت خواهد شد پس وقت خوردن همیشه
وقت خفتن و آرام میخورانند واین تقریر بطور بے فرمود که آن مرید بدل خود فهمید کرده که همه
فهمیده و فرموده مقتدایان خود بعمل باید آورد و بنا بر گذاشتن قبول بدل باید نمود که باطل

حقیقت آن دلنشین نگردد و اگر نیت در خلاف آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلا وقت سحر بیدار شد مقرر باید شد و یک قدح آب یا یک
خرما باید خورد هر دو عمل بدست آمد و بدعا هر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمده که
تحفة الصائم الطیب والمجمر ارشاد شد خراز و خارا گویند که در سر هی افتد و در تذکره قتل نادرشاهی
و عزم جوهر شدن شرفای شهر کهنه و جواب والد ماجد قصه امام علیه السلام و بردن کاملان هر
فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضلا سبقت و ترجیح او شاه
حکیم علوی خان که واقعی همچو طبیب پیدا نمیشود و سعادت کنانیدن نورهای مصادره جمیع ارباب
نشاط و خواندن شعر نزد ایشان شاهنشاه مشهور ؎ شمع میگوید باهل بزم با سوز و گداز
چند سر بریدن پیش این سنگین دلان گلچیدن است ؛ و نیز در ذکرش فرمود که روزی
بخانه منور خان پسر روشن الدوله می سرائید که سواری شاه بهیکه آمد مردمان پنهان کردند
برور رو برو شده عرض کرد که سماع من بشنوید چون چشتی بودند شنیدند چنان این بیت
حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بیهوش گشتند ؎ من خود چنانکه بلنهایم هستم
؛ تو هم چندانکه مینمائی هستی ؛ روزی در مزاج امیر خان پرسید خاصه غلامان خورده جواب
داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش لحن میشوند چنانچه
در عهد صغر بنده خطیبی از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بیهوش شدند و بعضی
نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنها که سخت دل بودند میگفتند که آوازش همچو تیر در دل
میخلد ارشاد شد در حدیث آمد که در آخر زمان قومی پیدا خواهد شد که قرآن را تغیر همچو غنا
خواهند داد و در باشید از آن و آنحضرت فرموده قرآن را بلحن عرب خوانید اگرچه پستی
و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغییر الفاظ واقع نمیشود و نخوانید بلحن یهود و نیز فرمود قرآن
خواننده را بلحن و راگ ارشاد شد که نوشته اند راست و دروغ خدا داند که روزی
دارا شکوه حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بست هزار برآمدند باز ارشاد شد که در دهلی حکیم

شاعر بسیار اند و بوده‌اند و نیز فرمودند که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواریخ بسیار است
شد و همین را علم دانستند در تذکره تحفهٔ اثنا عشریه فرمودند شخصی نوشته بود که کتاب [illegible]
[illegible] کتاب البدایع المخزون عند التذکره ارشاد شد که بهنگام سفر بکه
معظمه حضرت والد ماجد در ملک راجپوتانه ثبوت پیوست که یک کتهل مثل کچهوه خورد بود از
جهت زهر رنگ سبز بنظر می‌آمد هر که ایذایش می‌زد می‌مرد ارشاد شد که ملا جمالی
معاصر بادشاه بابر و سلطان سکندر لودی صاحب مقبره در حضرت قطب الدین که در آخر
بکمال مشیخت بسر می‌برد اول سر و پا برهنه میگردید قصه بموجب با مولوی جامی که بکمال برکت
و کمال بزرگی بسر می‌برد بود معامله خوب میگذشت پرسیدندش که بنام خود هم معما گفته گفت خدا
فرمود جمع مالا و عدد ده بود جیم و مال و عدد ده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
کسی بر قبر حمید شریف مراقب شود نسبت ابو العلائی معلوم میگردد چراکه از خلیفه ابو القاسم
صحبت یافته فایده برداشته در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد افطار و سحر و عدم
شنیدن مغز روشن و عدم شرب عرق بادیان وغیره روزانه در چهره شریف چشم وغیره
ورم بسیار بود و بندی ماندگار وغیره احبا که احوال مزاج می‌پرسیدند ارشاد شد
که رویش به همین حالش بیرون ظاهر است لیکن بند و باطن از آن هم خراب‌تر چون
زبانی میان محمد اسحق صاحب نبیره و مرید و خلیفه حضرت صاحب نقلها شنیده بودم مشتاق
بودم که شنیدن آن از زبان فیض ترجمان حضور شنوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شخصی از
اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق [illegible] بود از وقت شب
مستولی است و قریب مرگ شده او را نمیدانیم و بسیار فلیته وغیره عمل آمده کارگر نشود ارشاد
شد که رومال دم کرده میدهم بگلویش اندازی هر چند من عمل وغیره [illegible]
و هر چه دانم مرا آورده مولوی رفیع الدین کرده‌اند و خود هم در آنجا هستند شاید [illegible]
[illegible] زیاد دریافت که در وقت رسیدن مرضی که از آن [illegible] نامند باشد خدا [illegible]

که آنچه در مقدمه بیع ذمی واحراز مسلم در مقدمه ملا الهداد شارح هدایه نوشته و علمای قصبات
مشرق فتوی بران سید هند چنانچه بدستخط مولوی نظام الدین دیده ام نگر من و آبای
من فتوی برین نمیدهم و صحیح نمیدانم ارشاد شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
عاشق خفتن بود بادشاه چونکه خود هم عاشق نورجهان بیگم بود لهذا عشاق را دوست
میداشت پس برای دیدنش رفت او زیاده تر خسپید بادشاه بیدار کرده پرسید کیست
گفت منم جهانگیر بادشاه گفت برو بخسپ پس فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
خوابی دیده که گویا بزرگی با جبه و دستار نعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که وبا در
شهر آمده است تدبیرش آنکه از مولوی عبد العزیز بگوئی که نقش بر دروازه شهر
بچسپانند چنانچه بر هر شانزده دروازه شهر چسپانیدم خدا تاثیر بخشید از هر یکی
استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آمدند گردید عرض کرد که بسعه شاه غلام علیصاحب قبله بودم
اول که مشغول تماشای سواری بودم لیکن هر چند خواستم نزدیک رسیدن نتوانستم از خدمت
حضرت ایشان در میان بود و کجا ملاقات گشت ارشاد شد که من بر زینهای مسجد جامع
بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را حرج شد گفتم پاس
خاطر صاحب و نفع خلق الله چه مضایقه پس استدعا کرد و حکم دهید که مولوی رفیع الدین جماعت
کنانند گفتم امام مسجد جامع همه حکم شماست ایشان را حکم دهید بجا خواهند آورد پس رفت و
طلبید و خواند من هم در گوشه دوگانه ادا کردم پس بار دیگر خود طلبید خواستم که اقتدا کرده جماعه
نشینم قریب خود نشانید تا هم یک وجب دور نشستم تلقین توبه و کلمه و دعا بود پس ذکر خوبیهای
شاه غلام علیصاحب کرده گفتم طلب فرمایید چنانچه شد باز دعاها کردیم خدا قبول کند
پس ذکر فرنگیان شد که همراه بادشاه بودند ارشاد شد روزی در مسجد المساجد
فلان کس نماز میکرد چون دست برای دعا بر آورد چند انگریز آنجا بودند بزبان خود آهسته می
گفتند که از کسی طلبید و چه میکنند اینها هم چنین کرده باشند پس فرمود حکم دعا است قبول بود

باختیار او ست مسکین کسے استهزا کند ما خوش شود لیکن خوب درو لیے در اول عهد انگریزی امساک

باران بود بادشاه پیاده با ما عیدگاه رفت و طلب هم جیسید رسم سنت رشته اندک آمده

بود وقت آمدن انهم نماند نواب فلان از سر استهزا سلام کرده گفت برای طلب ابر و باران بارفع

آن تشریف برده بودند گفتم این ابر که ناکاره بود بنا بر دفع او و طلب ابر بکار آمد رفته بودیم

گفت از تقریر صاحب که بود غرض که استهزا کرد روز دویم هم بارش نشد روز سیوم خوب ابر و

باران آمد چنانچه تر بتر شده آمدم نواب صاحب مذکور از شرم در بند کردند آواز دادم که در بکشائید

کشادند گفتند صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و عذرها کردند از مریدی خطا آمی

نواب عبد الصمد علی خان که مرید حضرت بود تر فیم کنانید چون کاغذ وغیره خوب نبود فرمودند

شیشهٔ صاف ار نباشد گو سفال کهنه باش   رند دردآشام را با این تکلفها چه کار

ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقرباء و احباب هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند

تلقی واقع میشود و بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملاقی میگردند از شخصی ارشاد فرمود

که ترتیب منعکسه در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبد الغنی که خورد ترین همه ها

بودند بعد از ان مولوی عبد القادر از اوشان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان

حالانکه کلان سال از اوشان هستم بادی باست ارشاد شد ملاقات اقربا و احباب ملاقا

میشود و قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه ها می آیند اگر خوش میباشند با تلقی میکنند

و اگر غرض خواهان گرفته نه شد چو بدار پادشاهی که دعوی ارادت میکرد و نزد کسی با کسی هم

نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورد مرضی شوهر ش آنکه بدر کرده دهند بارها حضرت فهمانیدند

فهمانیدند چون اهل غرض بود نمی پسندید آنحضرت باواز بلند سینه بزور فرمود که اگر گفته تو او را

بدر کردن نمی توانم اگر تو هم آئی ترا هم حمایت میدانم اینکه راضی کرده ببر یا بزور حاکم آن هم تم

نمیکنم از حکیم غلام حسن وغیره آغره و مربیه سرا طلبیده مشوره فرمود که از فسیله تدارک

برادرم کرا دستار بندم و نیز ناراضی آنها براهی تعین یکی از تغیرها سید سنت هر یک صلاحی

گلهری وغیره از نشه پرهیز نمیشوند در جواب سوالات شیخ لطف علی عرف بڑے میان ارشاد
شد که همچنین منشی گری که بڑے میان نوکر اند جائز و حلال است وحقه برداری مکروه است و
گرفتن و دادن سود در دارالحرب جائز و در دارالاسلام دادن بکفار عند الضرورت شرعی جائز
در مقدمه غیبت و دروغ سوائے نگهداشتن جان و مال برائے خوشی و ناخوشی کسے
غیر جائز خوشامد برائے جلب منفعت و دل خوشی اگر زیاده مبالغه نباشد جائز چنانچه
خوشامد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص وغیره حتی الوسع نرود اگر بجبر مبتلا شود
صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید مستحب وطعام شبرات جائز و از طعام مصیبت
نهی آمده مقتضے نهی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنا بر خدا طلبی عرفی
غیر جائز و خدا طلبی حقیقی یعنی رضا جوئی خداوند آنرا محض نیت مے باید و فرزندان و
عیال مانع آن نمیشوند اگر شوند بگذارد شخصے پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
در ان آلایش و نجاست آلوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته ببران برند حکیم اسد علی که فلان فلان
تعویذ بر دروازه ها بنا بر دفع وبا باید چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
سابق نقشبندیه با غلبه قادریت و مزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا در ادراک آن حظ
بسیار نمیشد و حالا کنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد مریدے عرض کرد که مردم
بالعکس میگویند که نسبت چشتیه کثیف است لهذا پر کیفیت فرمود لا هر چند لطیف تر لذیذ
تر پس حکیم صاحب معنی بیرنگی پرسیدند ارشاد شد که بیرنگی معبر از حالتے است
که رنگش معلوم نشود و گویا صاحبش گم میشود پس مریدے عرض کرد که ایشان مذکور
بیرنگی میکنند چه لت دریافتم هر اهم انچنان حالتها دست میداد نمیدانستم و مشغول نمیشدم
و تیز دوائر فوقانی و انوارات مصطلح طریقه مارا هم دست میدهد گو که نام آن نمیدانستم

پس فرمودند باربا گفته ام که همه حال همه بار پیش می آید اگرچه اشتغال تفصیلش دانند یا ندانند
چنانچه من که سلوک سه خاندان بخوبی کرده ام مفصل می دانم تفصیل یکی یاد نگیرید نباید
که آنچه [illegible] است آید عمل بایدآورد چنانچه نقشبندیه فخریه میکنند من لطایف را دانم حالانکه کار
لطایف [illegible] هم میشود چنانکه چار حرفی یا سه حرفی یا یکحرفی [illegible] همین است همچنین با ست
تحتانی و فوقانی چشتیه مثلا صفت لطیفه نفس [illegible] است پس فرمود اگرچه سلوک سوای
خاندان ثلاثه نکرده ام مگر میشناسم و از کلام الله همه احوال بشرط فهم رسا معلوم میشود چنانچه
سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقان را رهبری کن ٭ خدائی کرده پیغمبر کن ٭
خیالهای خدائی خود بینی خود می شدند میکند چنانچه اصحاب کهف را مراد از عجب
بودن قصه شان خلق نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز
همدرین قصه فرموده هرکسی را که نخواهم هدایت میکنم و کسی را که نمی خواهم هیچ ولی و مرشد
رهبری نمیکند همچنین معنی های دیگر در مولوی بار فرمود اینوقت یاد نمی آید باز یاد آمد که فرمود اینها
که شغل بیرنگی میکنند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدم در بیرنگی اندیشه را هم
فنا نشده پس مریدی عرض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت
خواجه نوشته اند که هرکه معتقد توحید وجودی نیست او را فنا حاصل نمیشود همین نور می بیند تجلی
نصیب او نیست و تجلی آنست که منسوب بذات شود والا نور است نصیب ایشان همین نور
می باشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند شخصی آمده از طرف بادشاه بیگم
بندگی التماس کرد که چون وبا شدت است هم فردا چهار گهری روز برآمده در مسجد جامع خواهم
آمد آنحضرت هم تشریف آرند که دعا کنیم پس آنکس پرسید حضرت [illegible] را جانا است یا نه
ارشاد شد که منع آمده بنابر مصلحت که مریض بی [illegible] شود [illegible] انکس
عرض کرد که شخصی بمرگ مفاجات وصیت مقروض مرد ارشاد شد [illegible] نمیتوان ادا بود
خدا ادا خواهد کنانید و الآخر اگر توانند وارثند ادا کنانید ارشاد شد

مبتلا هستم بجنون نفاس مدت میشود آنکس عرض کرد که مرض قلبم نیست و مبتلا هستم
بیداریم در ابتدائی مرض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم میشد سوره جن و دیگر آیات
میخواندم صحت شده ماند و تا که از جهت غلبه خواب میخسپیدم بلکه غنودم باز عود کرد بیدار
شده شروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضراتی است
آوردم سوختم گفت تو ازین فلیته می ترسانی شخصی را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
پس همچنین شده که حالا هیچ فلیته و تعویذ در جسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
بکمال حرج است درین اثنا در گوش مریدی فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
را بهمبر که با این شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشت و باز
میگرفت چنانچه روزی در همین خانقاه چند بسیار خشت ها کندند که مردم دیدند و شناختند
متناقض شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که رد و تفتیش کردم غیب
میشد کنانیدم همچنین تا آخر گذاشت چون فلان کس که پیش مسخر او ست از جن خود
گفت مقابله آن کس نمی جواب داد که آنکس مقرب شانزده اجنه است و طاقت مقاومت
نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از همراه میگریزد گفت تاثیر عمل و غیره
هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که همچو کس در میان
اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخوف آنکه مبادا آنجا کسی گوید
که مقابله فلان کس با ساکنان و متوسلان او کرده اید حالا فلان را ایذا میرساند قدرش کم گردد
لهذا میگذرد پس روزی همون جن گفت که شما را ایذا نمی شود حضرت فرمودند
آری پس گفت میروم و باز نه آمد پس آنکه همراه حضرت تا بجای آن بیمار رفته و
شفا میکرد بعد رفتن حضرت این بیمار را گذاشته رفت و کسی گفت و به شد
و گفت که یک عورت گلوی من گرفته بود و من بیرون من مشغول بود و در جواب لطلی
ارشاد شد که آنحضرت و مرکب طبق پالیم ... حضرت عائشه وغیره خورده است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع هم چنانکه سماع جوان ظرافت با پیر و است [illegible] بر بنا بر
مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون زینت است هشت ساله
کسری کم بود بست پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض در [illegible] ها و اعضا
و تپ بلکه لرزه بسیار از توجه میشود و وجع مفاصل و جنون و بواسیر است قا[بل]
و عیشه رفع نمیشود ارشاد شد که تعویذ در مقدمه [illegible] رفع می‌شب
و در مقدمه روزی و غیره کم و در حب و بغض بسیار کمتر ارشاد شد که وصیت
نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمانه
بضعف میباشد در وقت رفع امراض تدبیرے باید کرد که ارواح بزرگان سلف را به
پشت خود باید گرفت این را هم سلیقه و توسل باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
این امر است باندک توجه و خصوصیت و محبت مدد میکنند جناب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جناب حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله
چهارمی را نام نگرفت از تقریر معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد امجد یا نجم الدین کبری باشند
پس فرمود مولوی روم مرید نجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چرا درین زمانه ما
ولیها و غیره قوی نمی باشند فرمود بارها گفته ام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس آن مرید عرض کرد بعض اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
حالا باشد یا سابق فرمود مریدی است که حالا اکثر فنا‌ے خیالی است مثل سلطنت خوابیه
لیکن آن بسیار بی ثبات است و این شوق دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
حال توحید دست دهد آن هم مخیله خیال است پس انهم فرمود که آنچه شود باید که غنیمت
است پس خواند شعر

گر در دل تو گل گذرد گل باشی ور بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کل است گر روزی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

پس فرمود این
قواعد سفری است که چون نوبت و یا لمقوم هلال خود میرسد مرتفع میگردد و در آمد [illegible]

نهاده‌اند مریدے عرض کرد چنانکه بعد انتقال حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی دستارہا
بر سر چہار فرزندان نهاده بودند آنحضرت ہمین عمل نمایند که سد باب شکایت والتماس است
قبول فرمود بعد ازان مولوی عبدالحی بغیر صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزاده با ہم مخالفت این امر نموده
کردند سیوم حضرت دستارہا ہمراه آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاه غلام علی صاحب نواب
امیر محمد خان و دیگر رؤسا ہمون عمل بجا آوردند روز سیوم کثرت ہجوم مردم آنقدر بودند که بیرون
از حساب است شاید و یک ختم کلام الله بشمار آمد زیاده هم شده باشد و کلمه را حصر نیست شخصے
از فرزندان مجددان عالمے گفت که بدعت است آن بزرگ گفت تعالی الله که این عمل ہزارہا مردم از
جناب مولوی صاحب دیدند اگر خواهند گفت مردم قبول نخواهند کرد خاموش باشید ارشاد شد
که من شنیدم پادشاه فاتحه می خواند شاهزاده سلیم دیا بر جلال بخت هر سه فاتحه خواندند پس فرمود
که ایشان را پادشاه فرستاده بود فرمود از طرف خود اصالتا و از طرف شاه نیابتا فاتحه
کردند نذرہا نمودند ارشاد شد که عامه مسلم را تا یک سال از کلام الله و احادیث استنباط
کرده می شود که علاقه از خانه و احباب می ماند و اہل تجربه گفته‌اند تا یک سال شل از وطنی بوطنی
رفتن پس فرمود که لهذا ہیچ اقربا و احبا محروم ہم می شوند و مدد ہم میکنند چنانچه قصه حکیم فلان
و بعد سپاہی جہانگیر نشان صد روپیه در طاقچه و فرستادن نزد خواجه جلال الدین در
دہلی و گفتن از خواجه مذکور بیان کرد شخصے مریدے عرض کرد از فساق ہم معونت می
رسد چنانچه معونت حال من به پسر خود در مقدمه جنگ شده و صلاح دادن و مشوش ماندن
و از بنده بارہا گفتن که ببینم چه طور میگیری پدری پدر و نیز تا ہنوز با وجود عدم موانع بدست شہ
آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میراثی که مرده بود روزے مرا گفت در
خانه شما شادی است مرا طلبید گفتم تو مرده گفت خواهرم را طلب گفتم نزد که شنیده
گفت از ہدایت علی که او ہم مرده بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم که خواهرش را
طلبید ارشاد شد که مرده را بعد دفن سیپے ضرورت نیز گذران ممنوع است مگر این شیخ

معلوم می‌شود که سهیل آید عمر بسر زده چهار روز سپرده را البته می باید برود و مردم با اختلاف فصول فراغ
می آماسند از ذکر عادت دخل قصه که ساله ... شاهزادی برایم بیان فرموده اند ارشاد شد
اذا دخل الشمس فی المیزان برد الماء فی الکیزان پس الفاظهای دیگر بیان ساخت ارشاد
شد که کتاب فوائد الفواد نهایت معتبر است در آن وقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
مشتبه است غالبا که نه باشد و این هیچ بزرگان تصنیف فرموده اند و شخصی عمل درود بنا بر زیارت
آنحضرت درخواست نمود ارشاد شد که کدام درود خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که درین امر جهد میکند دیرتر فیضیاب میشود والا سهل هر کرا
مقدر است می شود در جواب میان ... ارشاد شد که فرزندان کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
مثل چارپایه که مال صاحب گاو و بزی باشد مگر شرط کرده باشد یا قیمت بدهد خواه جانب ثانی حر
باشد یا عبد در یک رکعت سوره دراز و در دیگر کم مکروه است مردم میگویند ارشاد شد
که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم و در آنجا نقلی بهر روپیه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
ارشاد شد که نذر نجیب الدوله نه صد عالم بود ادنی پنج روپیه و اعلی پانصد روپیه ... قاضی
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود در وقت ... فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
باتباع غوث الاعظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
که مولوی فضل بارادهٔ ملک العلمائی در هند آمد و از شاهجهان که سلطان وقت بود درخواست
کرد چون بدین مرتبه عبد الحکیم سیالکوتی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی باید داشت
بعد مباحثه هر که لایق باشد ملک العلما شود از آنجا که کلمهٔ نخوت گفت بازگشت یعنی از شاگرد
من لیاقت بحث دارد چون در هرات رسید طفلکی میرزا زاهد را که صرف [illegible] نمود که بزرگ بود و نحو
ذهن و ذکاء دیده پسندیده درخواست کرد تعلیم فرمودن گرفت باندک زمانی بی نظیر وقت گردانید
و بهند آورده به بادشاه عرض کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد دریافت
نقصان میرزا زاهد در صرف روبروی سلطان بهر سید این کودک بجز صیغهٔ صرف چه پرسم پرسید

جلطسه وثم کلمات شافیه که تعلق از ما قبل دارد میرزا هد را چون مختصر نبود کتاب طلبیده بلا گفت
هنوز در صرف هم محتاج کتاب است صحت قرو طی واقع شده ملا افضل که شاگرد ملان تنو بیچ بود بار نقد
و ثابت کرد بعد مرور دهور سلطان عالمگیر طنطنه علم و تشریح میرزا هد شنیده از هرات طلبید صحبت
اکبرآباد گردانید و بعد چندے بجز قاضی کابل در هنگام استقامت اکبرآباد دو ای شرح مواقف تجبره
سه کتاب درست شد و شاگردان هم طیار گشتند چنانچه جد شریف که اخوند میگفت همه کتب از میر
زاهد خواندند و شریک مسوده حواشی بودند میرزا هد را دخل در فقه کم بود ابیرے شرح وقایه میخواند بے
حضور جد بزرگوار سبق کمی فرمود و نیز میگفت تقریر میرزا جان جان من است و تقریر اخوند جان جان
من باز ارشاد شد که تحریر چهار است یکی مردود مثل تحریر شیخ و دیگران اهم نام برد یکے
مضطرب و یکے مرقص مثل صدره و شمس بازغه که جابجا مرقص است باز فرمود تقریر والد ماجد
در درس و غیره تحریر تقریر اکثر مرقص میشد مولوی غرض کرد که تقریر حضرت هم مرقص است و عوام
خواص رقص میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر نوبت شد … دور پایدار را باید کاتب
میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع احد است پس فرمود اگر در تفسیر هم هنر است مگر در تحفه عجائب
تقاریر شده باز در تقریبی ارشاد شد که وقت رحلت پیر بزرگوار این دهره هندی بار بار
میخواندند. بات جهری بین کہے کاری بن کی راہ ایکی تجهری نا ملی دو دو پڑ نیگے جای
مریدے عرض کرد که حضرت شاه عبد الرحیم صاحب قدس سره که اخذ طریقه از خلیفه ابو القاسم
کرده بودند در خاندان چشتیه و قادریه و نقشبندیه که خلاف سید ابو العلی را بود مرید کردن میتوانند یانه
ارشاد فرمود چرا نمی توانند لیکن اعتماد چشتیت از جد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
با مزج چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند و همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
همون غالب بود بعد ازان انقلاب شد مریدے عرض کرد که تا هنوز نسبت ابو العلی ز قبر
شریف حضرت موصوف معلوم میگردد فرمود آری باز ارشاد فرمود که چون والد ماجد نکه معظمه
رحیمیه حضرت امام حسن را بخواب دید که چادرے بر سر انداختند و قلم عنایت کردند و فرمود این قلم جدمن

همت بعد از ان فرمودند با بن کا امام حسین هم بیاید چون امدند قلم را تراشیده بدعوت والد ماجد دادند
دران وقت حال نسبت و علم و تقریر دیگر گون شد چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت سابق
نمیکردند و در قبر شریف هم محسوس بیک نوع ازین نسبتها نمی شود هر چند قدرت تعلیم در هر سلسله جدا جدا
داشتند مگر غالب نسبت و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم بود مریدی التماس کرد که زمانه از سابق هم
چنین است چنانچه در ملفوظ سلطان المشائخ قصه فقرا و عدم یافت فقیر از شیخ فرید الدین و قصه نشان
حسین فرید عطار از جلال تبریزی و خدا و گفتن بهاء الدین ذکریا که چرا شیخ الشیوخ را نشان ندادی و
عدد را که مشغولی دیگران بحیثیت مشغولی ادنی رسید لهذا نتوانستم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
کسی را از کسی که مقدر نیست میشود و الا خیر فرمود اینهم است وهی تواند که طلب و شان عالی باشد
مریدی عرض کرد که تاریخ رفتن بنده چه ارشاد میشود فرمود که بعد جمعه بحکم آیه قرآن فانتشروا فی الارض
روانه شو بعده فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هر دم و هر وقت بیاد خواهی آمد چون آن مرید خواست
که نسخ عزم کند فرمود جدائی مقدری است چه توان کرد چون برادر عزیز القدر فخر فضلای زمان مولوی رفیع الدین
صاحب را استفراغ و دست وغیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دو بار در یک روز تشریف
بردند مریدی در اثنای راه عرض کرد که در زندگی ایشان احیای خاندان بلکه عام دهلی بلکه هندست
خدا سلامت دارد فرمود که اگر جاهل هم می بودند مرا همچنان درد بودی اکال که فیضرسان هستند همه عالم
درد است پس فرمود که ما را از زندگی چیز نامی نیست آنچه هست از ایشان هست باز فرمود نزد خدا
جل شانه همه بندگان برابر اند در حیات و رزق غنی مطلق است چه پروا که ام لیاقت نزد اشخاص الیق
دارد چون روز دوم عیادت رفتند نوعی تسکین معلوم شد مریدی دانست که درد حضرت
موقوف گشته عطای صحت شد غالبا که بمیرند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
را بنا بر تلاوت تبارک دیدن فرمودند میخواندند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مراقبه
دو زانو نشسته بودند و استفساری کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
غمناک به تسلی دیگران پرداخته بسپردن آمد و خادم را ——

را بنا بر قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبر والد شریف بنا بر خود داشته بود خادم تکرار کرد فرمود
مرا منظور نیست لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رضای
شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خدا داند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است تمام
شد مریدے را بنا بر تجویز که اگر جا بعد قبر ما باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن مرید
باز آمد استفسار کرد عرض کرد که جا کم بود مگر جای برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آوردند شکم
مے بارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیش پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
که من قصد پیش داشتم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدر است اضطراری
است در کوچه میگردانند میگردم مرضی او از همه به پس نماز جنازه ادا کرد علی الاعلان عام داد و مردم را رخصت
فرمود پس در مقبره رفت لحد تیار میکردند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه وار نشسته ماند
بعد دفن نعش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داده نواب نوازش خان صاحب
عرض کردند فلان شخص مرا رساله ملاحظه کنانیده که در آن تلقین بمذهب حنفی هم نوشته ارشاد فرمود
در زندگی خواندن کلمه در بیرونی حضور البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر بعد
دفن میگویند پس بعد تسویه قبر ایستاده چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شد
غمگین بود پس بزنانه رفته در مدرسه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
رشته بود یکی برادر حقیقی دویم سلسله گاهی مراقبه میداد که فرزند است میرزا شبیر را سیوم من
نوشیده چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که مظهر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طاقت ندارم دگر
ناله شد و در رقت گریه پس جنازه مردم را از بیان حالات منع میکرد و میگفت انا لله و انا الیه
راجعون بخوانید مریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا مشایخ بهانه کتمان می نمایند و اکنون
کشف و کرامت کم میشود گو احتمال کتمان وغیره باشد ارشاد شد آری همچو حال قبول دعا که
سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل یا کشف
میشد چنانچه در احیاء خویشان مشهور بود که فلان را بسیار کشف میشود بلکه سوای او کسے را نیست

حالا تا نقد زمانه اول بیماری دوئیم شیوع کفر و بدعات مگو خود و مقصد آنچه شود شود. در تذکره
ارشاد شده می شراب را گویند و باده آن است که گرم کرده و چهارم حصه سوخته رومی پخته و مثلث
در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکر حلال اند که نشا باقی ماند لهذا نزد بعضی
حرام و منفعت که آن نزد جمهور گویند که نزد همه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
یک است یا نه یعنی که حاصل مقصود هر دو یک است و الا اسلام یعنی انقیاد ظاهر و ایمان انقیاد باطن
بشرط انقیاد ظاهر الا فاسق است اگر انقیاد باطن ندارد پس منافق است بگوییم نه مسلم مریدی
عرض کرد غرض سایل آن بود که از قرآن و حدیث مسئله که آنکس می فهمد موافق مرضی خدا است یا
نه ارشاد شد هر دو شق است کمال خبرداری می باید چرا که در حق تفسیر کننده برای خود و
عید کفر آمده علم بسیاری باید مگر تفسیر نکند بلکه یا تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلاف
تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانیم در بعض درس چهار و پنج و هفت طور تاویل و اشارات
طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تاویلی مشهور است که ان تبارک الله و تعالی که حضرت موسی را حکم قربانی
گاو کرد قوم گفتند با ما مسخره میکنی گفت توبه که من مسخره باشم باز تحقیق گاو کردند و ذبح شد مطلب
رسیدند تاویلش آنکه مراد از گاو ذبح گاو نفس است بجد و جهد نه هزل و در وقت جوانی که همه بلا
او را خواهند و شهوت برقرار باشد و خدمت دنیاداران و کار دنیا نکرده بود و قیمت بسیار یعنی قطع
با لوفات البته وصول او را میسر آید دیگر اشارات که از و کار عشاق بسیار می آید چنانچه کسی قصه
بد یاد دست باللیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود فهمیده متلذذ و شایق شود غرضیکه درین باب
خبرداری بسیار می باید حال سماع هم چنین است باز مریدی عرض کرد که باز هم جواب نشد غرض
که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد داشته اند یا نه ارشاد شد که البته قرآن
به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ روزبهان چنانچه سید
عبد الوهاب بخاری که مشهور بسید جهی روٹی در پنجاب شهرت دارد تمام قرآن را در لغت آنحضرت کرده بود

آن من برای کودکان لعبت بازیچه طفلان میسازم شخصی عرض کرد گناه است ارشاد شد
بلا جا زی برای طفلان ساختن و فروختن درست است مریدی عرض کرد طالب العلمی میگفت که
درین تصویر یا یک قطره نیست پس تمام نشد ارشاد شد غلط است مسئله چنین است که اگر سر
نباشد مضایقه ندارد و اگر سر باشد و تمام عضو نباشد نا جایز در جواب سایلی ارشاد شد بیک
گریه را میگویند و گربه سفید را طمغون هم میگویند نیز ارشاد شد در بار برادری شانه در اصطلاح
ایشان میگویند شعر گلرخان چه میوشید و می نوش کنید طبق گل طبقی نیست که سر پیش کنید
ارشاد شد در اصطلاح شان در هنگام مستی شخصی بمکان خود می سرایید استماع فرمود ارشاد کرد
که دهنا سری است الهین یا ملتانی و اقسام آن بیان کرد و فرمود مطابق مرادرین فن دخل بسیار
بود چنانچه نامورات این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آیند حالا ام اظهر
میکنند یعنی قلب جوش میکند و بعد از آن مرض هم حایل میگردد در جواب سایلی ارشاد شد
تصحیف یعنی آنکه نقطه را غلط خوانند و صورت خطیش بجا باشد نیز فرمود در معما بسیار بکار می
آید شعر جبیا از تو خواهم ضد شرقی * به تصحیف و به تقلیب و به تردیف ضد شرقی غربیست
تصحیف غربی عزبی تقلیبش ربیع تردیف بهار باز تصحیفش نهار باز تردیفش یوم باز تقلیبش موی
باز تردیفش شعر باز تصحیفش شعر باز تردیفش بیت باز تردیفش دار باز تقلیبش راد باز تصحیفش زاد باز
تردیفش توشه باز تصحیفش بوسه مقصد شاعر همینست باز ارشاد شد شعر چشم بکشا زلف بشکن جان من *
بین از فتح لا قم تکمله بهر تسکین دل بریان من * لفظ علی شد ملا جمالی در فن معما استادی بود
نظیر گذشته جمع الاد عدد ده یعنی جیم را با لام و عدد ده یعنی ی جمالی شد مریدی عرض داشت که میان
معصوم و محفوظ چه فرق است ارشاد شد عصمت عدم امکان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سکون فلک که ممکن است نزد ما چنانچه در دست
حضرت یوشع بوقوع آمد و آنچنانست که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ نمیکردند و روز قریب
فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد یا التعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چند
ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد مریدی عرض کرد کرامت اولیا در اینها هم اثر میکند فرمودند نه

لیکن بنابر خاطر اولیا در آسمان تصرف آمده چنانچه بنابر حضرت علی کرم اللہ وجہہ آفتاب بعد غروب
تابان شد این از سکون زیاده شد که آسمان گردش برعکس نمود و آنچنان بود که آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم را بعد نماز عصر آثار وحی ظاہر شد تکیہ بزانو مرتضے فرموده و در غشی شد و افاقه بعد غروب
گردید نماز فوت شده بود دعا کرد آفتاب باز در مقر اصلی آمد تا نماز ادا شد مریدے عرضکرد
ازین خبر معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شد فرمود بر حضرت مرتضی فرض رعایت
همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسنین بارها همچنین بوقوع آمده گو علما ظاہر نفہمند
روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینہ طیبہ آمده بود نزد ابو
سفیان وغیره رؤسای مکہ فرستاد که بنابر جنگ نه آمده ام مرا بگذارید که ادای عمره کرده برگردم ایشان
جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره ادا کن والا مردمان خواهند دانست
که ترسیدیم و عثمان را گفتند تو آمده ادای عمره کن عثمان گفت واللہ بے رسول اللہ نخواهم ساخت
ونیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود تا زیست بپاس رسول صلعم شرمگاه خود گاہے از ان
دست مساس نکرد و نیز حضرت علی همدرا نوقت کاتب صلحنامه بود لفظ محمد الرسول اللہ نبشت
کفار قبول نکردند که بن عبد اللہ نگارید اگر رسول خدا میدانستیم چرا خلاف میکردیم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
رسول اللہ را محو کرده بن عبد اللہ بنویسید حضرت علی گفت واللہ هرگز نخواهم کرد هرچند فرمود قبول
نکرد آنحضرت از دست خود محو فرمود در وقت این ارشاد وجہ سے وحی آنحضرت

وبعض حضار را دست داد بعد ازان مریدی عرضکرد که نیز معلوم میگردد که در وقت
وحی آنحضرت بیهوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشد آوازے همچو صدای جرس
می شنید دران آواز حروف پیدا میشدند دوم آنکه جبرئیل بصورتے متمثل شده می آمد اکثر بر
صورت وحیه کلبی که خوشرو و خوش پوشاک عرب بود درین تذکور هم آثار وجد بر آن حضرت و بر مرید
مفهوم میگشت و آنچه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضے صحابہ میفهمیدند و بعض اوقات آنحضرت
هم پدید بشناخت و سیوم آنکه گاهی چیزے در دل القا میشد و گاہے در منام میدید آن هم حجت

است بلکه کشف اولیا گاهی صحیح نمیشود مریدی عرضکرد که این طور کشف اکثر الهام میشود فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاهی آواز که از الهام گویند گوینده معلوم میبود یا مجهول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاهی وجد که خود بخود چیزی را دل قبول کند و گاهی شوق و گاهی القا و این اکثر میشود که در خواب دل گواهی داد که این رسول الله است چه یعنی سابق را مریدی عرضکرد آنحضرت تصدیق داین را حضرت خود فرمودند مریدی عرضکرد گاهی چیزها بنظر می آید بمراقبه و توجه بقلب چشم فرموده اینهم می باشد باز مریدی عرضکرد که اکثر چنان شود که از خبری یا بطور دیگر چیزی معلوم میشود مجملا اول صاف نمی شود و دیگر غلط هم می بود هرچند تعبیر بسبب غلطی نخواهد بود آنمرید گویا چیزی می یابد محظوظ گشته گفت حق حق بعد از وقوع چه مطابق کودم موافق بود بعده آنمرید عرضکرد که با وجود احتمال غلطی کشف بعضی بزرگان نسبت بکشف خویش غلطی روا ندارند حضرت جد شریف که در حکایتی ارشاد شده بود یا شاه عبد الرزاق که مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرضکرد که بعضی بزرگان غلطی در کشف اینها هم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده نیز در این مقر از مریدی استفسار فرمود که شما که اچھے صاحب را دیده اید آنمرید عرض کرد که از ڈھاکہ تا دہلی در خدمت اکثر بزرگان مشاهیر حاضر شده و ارشاد و توجه گرفته ام خوبیان آنها را چند طبقه متمیز ساخته ام در ضمن قدری احوال بزرگان ڈھاکہ و شاه غلام علی صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه اچھے صاحب باعتبار علم و عمل اهل این میدانم و دیگر شاه نعمت الله صاحب ساکن پھلواری و قدری حالات هر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرد در ضمن مذکور راجا بھوج شد ارشاد فرمود که از تاریخ فرشته وغیره نوشته اند که راجا بھوج نامی مالک اجین از ذریات بکرماجیت شق قمر را بچشم خود دیده از نجومیان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در کتب ما نیست مگر خاطر راجا جمع نمیشد تا از بسیار جا شنید که شخصی در عرب باین نام دعوی نبوت کرده عند الطلب معجزه شق قمر کرد چراکه سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را محققی پیدا شد با سلام و پیام کسی

گاهی غلطی در کشف

را از معتقدان خود یکے بابا رتن زناره‌دار با ورچی خود را معه پائجامه و برگ تنبول بطریق امتحان و آزمودنے
گفتگوی هندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود کهیم کسل بعد ازان تحفه طلبید و ازار
بند و اسباب برگ تنبول از قسم سرقی طلبید اشنت بابا رتن که ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند
چنانچه بابا رتن که بعد رحلت آنحضرت آمده در فلان شهر هند مشهور و معروف است و نور اجابت
دیگر هم فلان مشاهده شق قمر کرده بود و صحبتے پیدا کرده شخصے التماس کرد ایمان را چه باشد فرمود
البته صحبت با اشتباه پیدا کرده بود شخصے عرض کرد که حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت
سنت است مگر امام احمد بعضے علما دعوت ولیمه یعنی طعام شادی را واجب کرده بشرطیکه منکر
نباشد خواه قبل خواه بعد در عدم قبول اگرچه امامین بره نوشته لیکن بیجا فرموده مگر ابی هریره میگویند
که عصیان کرد خدا و رسول را هر که دعوت ولیمه قبول نکرد شخصے عرض کرد مسافرے را که
رفتن جائے منظور است در صورت اجابت دعوت چه باشد ارشاد شد اگر برائے دشمنی
نباشد عذر کند هم شخصے عرض کرد که اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر مزامیر نوازد در ولیمه یا
دیگر وجوه دعوت کرد و گفت این طعام از وجه حلال یا قرض ساخته پخته ام حکم آنچیست —
ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت دیگر ارشاد شد که دعوت اگر واجب است واجب اگر
برائے سنت است سنت و اگر برائے امر مباح است قبول آنهم سنت خواهد بود بشرطیکه منکر نبود یا
تذلیل خواسته باشند نه آنکس ذلیل باشد که آنحضرت دعوت حجام و جولاهه مثل آنها قبول فرموده و
در قبول دعوت نه کس مشهور کراهیت از جهت اختلاط نجاست کراهیت باعتبار کسب نیست بلکه
اگر دست و پا شسته طیار نمایند باید خورد شخصے پرسید که در حق جولاهه آنحضرت بد دعا کرده فرموده نه غلط است
ارشاد شد دعوت کسانیکه کسب آنها حرام است مثل کنچنی وغیره قبول نباید کرد ارشاد فرمود
که در حدیث آمده که در طعام ولیمه قطره از بهشت اندازند باز فرموده اینهم آمده که بدترین طعام طعام ولیمه
است از آنجهت که اغنیا را مے طلبند و فقرا را مے رانند هم شخصے عرض کرد که دست ما لیکم بعد طعام
ازار در میشوید حکم آنچیست ارشاد شد که بعضے فقها منع میکنند چنانچه مولوی نظر محمد صاحب که خوب

عالم بود بسیار پرهیز میکرد روزی پیش والد ماجد سطار ه بود آنحضرت فرمود که ازابی داؤد و حدیث نقل
میکنند که آن حضرت جامه خون آلود حیضی زینب را برای صفائی از نمک شستن فرموده بود چون
نمک هم چیز محترم است و طعام هم محترم پس درست است که از آرد وغیره واگرچه آرد گندم باشد درست باید
شست لیکن اگر چیزهای دیگر سوائی طعام که درین ماده بکار می برند بهتر است والا آرد هم جایز
باشد شعر لاد لالالب لالااشش ھہ ہت لل کطکطلل شہو رد کوته است ارشاد شد
کلان روز در دهلی سی و چهار و نیم گهری و در حیدرآبادسی و دو کم بست و پنج گهری و در بلغار بست و
پنج گهری و در ملک هم روز میگویند و بعضی جا بست گهری شب میشود که عشا نزد بعضی فرض نمیشود زیرا که
انکه دو گهری شفق احمر میماند و از ده گهری صبح میشود نزد صاحبین میشود نزد ابی حنیفه واجب میشود
خیلکه تا این ملک چهار گهری در غروب طلوع فرق و از دهلی تا بنگاله یک گهری فرق رسد دو گهری
تحت قطبین شش ماه روز و شش ماه شب میشود از غرتا طلوع آفتاب اندازه هفت روز چنانچه در دنیای نو
آنجا آورده فرنگیان فرق شب و روز دیده اند است موافق کرده و مطابق این میدانستند که در شمال
درجه آبادی بود حالا انتطرف فرنگیان بست و پنج درجه آبادی قرار داده و دیدیافته اند و در تذکره بعضی
اتباع حدیث و بعضی اتباع فقه میکنند و دلیل خودها در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
حدیث بصحت است اتباع آن ضرور و چون مذهب یعنی اکابر صحابه مثل حضرت عمر و حضرت علی در عدم
جواز تیمم و صحت بیع ام ولد وغیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول ابی حنیفه هم همچنین لیکن
متابعان هر یک را وجهی هست بآن ماجور خواهد شد چنانچه آنحضرت سریه بر بنی قریظه فرستاده
بود و فرمود نماز نگذارید مگر در بنی قریظه بعضی بظاهر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز ادا کرده رفتند
و دانستند که مدعا از جلدی است آنحضرت بعد استماع هر یک را بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت برخی
صحابه از کلام الله شریف درباره قسم خورنده که سابق لشهیه یافته فرمود که اجتهاد تا انجاست که حدیث
بصحت نرسد در جواب ببالی فرمود که آنحضرت لشتو گاهی نگفته مگر فقها تا انرا ادعا می نمایند و فارسی
هم سوائی آنچه آنجا معمول بود نگفته بزبان عربی میفرمود فقط چیزی ادعای هندی صاحب تعراج

نوشته کرده بیجان فارسی از قصبه شیراز بود یا آباد در دا اشکم پدر و موافق محاوره فغانیان که با
طرف را پس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سائلی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
سبقتی برالفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر اینست در
حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر ایشان لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم میخوانند
و بعضی علما که بی عمل اند در حق ایشان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم هیچ مصالح
است باز فرمود که از هیچ سال نوعی تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای معقول حدیث و تفسیر
نمیخواندند کسی پرسید و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده الحمد لله مریدی عرض کرد که در تاریخ
طاق انعقاد نکاح ممنوع است فرمود نه نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ نمی باید مگر روزیکه دلهن بخانه آید روز
مبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بهتر والا هر روز خدمت ارشاد شد چنانچه در بالی
الغیب نزد ما مردم هیچ اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضی اهل کشف تجربه خود نقل کرده
اند مریدی عرض کرد اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها که
جائز نمیدانند تقشف اند مریدی عرض کرد که ناسخ منسوخ در حدیث چرا بیان نکرده اند ارشاد شد
کرده اند لیکن این شبه گاهی برطرف شدنی نیست بهت اختلاف است مریدی عرض کرد که چون حدیث
صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل شبه منسوخیت یا تاویل یا معنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد اینوقت
ضعف است خواهم گفت مجملاً آنکه مذهب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث
کنند و شبه و احتمال که آنهم دلیل نیست میگویند باز فرمود در این مقدمه اختیار حضرت والد شریف
است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان بآن عمل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند والا ترک نماید چرا که خالی
از سبب سکوت همه ها نیست و این چنین شاید چهار حدیث خواهد بود در آنچه ثابت شود عمل نماید
در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ارشاد شد
که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یٰسین یکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یٰسین
ده بار خواند برابر است بزرگی سوال کرد که هنود را هم رسائی تا ذات کبریا میشود ارشاد شد که فنا

و بقائی مشود مشاهده هم حاصل نمیگردد خلاف بشریت گزیده که هرگز بمنزل نخواهد رسید
پس فرمود توجه بذات بحت هم میسر شد و نوعی صفائی نیز حاصل میگردد رسیدانند وصول شد پس قصه
شیخ علی همدانی یا همندوی در فنا و بقا بوی بدو کمی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که نزد شیوخ
کلمه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد اظهار و تبدل وی ارشاد شد که دو رکن
ایمانست یکی تصدیق دوم اقرار را نیز رکن فرموده اند اظهار اگر در وی یکی کس هم باشد قضای
نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خوابی دیده ام که چهار دهم ماه برآید فرمود یاد مرگ خواهد بود
باز عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود مولوی رفیع الدین مرد آفتاب غروب شد
باز ارشاد شد که شخصی در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی مشکل است شخصی که بیچاره در غفلت بعض
عوارض دنیا مبتلا بود در وجد گفتن گرفت قبیله داری مشکل است در جواب شخصی ارشاد شد که اگر کسی
برای شامل شدن دیگران قرات طول کند جائز است چنانچه عکس آنحضرت نقل آورده یعنی می فرمود
که بعض اوقات میخواهم که طول قرات کنم چون میشنوم که طفلک کسی زنگ میکند تقصیر مینمایم پس قیاس بالاولی
شد که در هر نماز نکته عجیب است و اسرارها است یعنی نماز جامع عبادت است نظر و پای و دل همه
اعضا را پای بند میکند لهذا دست بر دست بستن بکار آوردن است و الا متفرق شود مشغول بطور خود
گردد وضع قبض هر دو آمده اکثر آنحضرت و صحابه کلها بر وضع یعنی دست بر پشت دست بی گرفتن دست
از خنصر و بنصر میگیرند اگر بگیرد هم درست است بعضی صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعض
اوقات ترک امر معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر در عید مردم را از نوافل منع نکردم
گفتند بزن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد ۲ رایت الذی ینهی عبدا اذا صلی است تو برای
وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی - پس فرمود علمای قشری درین جا غلو میکنند صوفی
منش این حال را میفهمد که چنین هم میشود میکند و با نسائیان را در جمعه زود منع کرده این سخن دیگر بود یعنی طمع
مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراهیم کوروی است الله انا بعدتک نحوت یا ابراهیم
باز فرمود سال تاریخ تولد امام مالک موکد نجم هدی و ثانیة فات مالک از حضرت عبد الاحد نقشبندی

تاریخ زینت المساجد مسجد اسس علی التقوی من اول یوم ارشاد شد که بعض چیز در هر ملک میشود
مثل خر و سگ ابس مخصوص است بعض بلاد مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و در روم و حجاز و عجم یافته
نمی شود همچنین قطبی و شافیه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورد و پدر من وقت
رخصت از مدینه از استاد خود عرض کرد داد خوش شد که هرچه خوانده بودیم فراموش کردیم الا علم دین ادبی (?)
حدیث ارشاد شد والد ما مثل واله جناب رسول بود قصائد غرا در مدح حضرت توحید دارد چهار ده
ماه در حرمین بوده سند کرد بعض جا استاد سفر مود معنی این حدیث تو لقرباد (?) در سند اجازت نوشته
سند از من کرد اگرچه به از من است در جواب سائلی ارشاد شد هر جانور که حلال است لعاب
پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلاله نشود یعنی مردار خوار آن زمان مکروه است بی حس
مرغ را سه روز گاو را هفت روز نباید خورد در نذکرد ارشاد شد که هرگاه حضرت علی در بازار کوفه میگذشتند
کودکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تفحص فرمود علی اعلاها علم و اسفلها طعام باز
فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت راشده بود عهد ابوبکر همچو
وقت کودکی که با وصف ضعف کمال نشو و نما بود و در عهد عمر شباب و در وقت عثمان انحطاط که
چیزی درست و چیزی نادرست و در عهد علی پیری باز فرمود که صحابه کسی در هند نه آمده خالد بن
ولید بن مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود قلعه خیبر بنا کرده اوست و سمرقند هم در این وقت فتح شده
بود از اندلس تا کابل در طول و همینقدر در عرض و طرفه آنکه هر شهرے و ملکی که در وقت خلفا فتح شده
سوای اسلام در آنجا رائج نیست گویا باهم طایفه دارند و جائیکه آنحضرت فتح کرده سوای اسلام نیست
در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شما را نیازارند یعنی اهل خطا
و ختن چنانچه غالب شدند چون چنگیز خان وغیره ایذا باهل اسلام رسانیدند و خواهش را تا آنکه شمار گذارند غلبه
این قوم مقدر است ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است
چون فریدی را در قطعه خط طلبی با اظهار کمال نقصان در صورت شریفش آمده افسرده بوده
رفیق فرخ (?) چون قصد همراهی کرد برای تحقیقش منع فرمود عرض داشت که نباید اتفاق رفتن شود

فرمود مصرع گر در یمنی چو بامنی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم شود عرضکرد از
فرمودن خوشی موجب ترقی میشود عرفاے تام المعرفت که همیشه خشاش بشاش میمانند هر وقت ترقی
در ترقی میمانند مریدی سوال کرد که بعضے علما میگویند که ریش بر طریق عادت آنحضرت میداشت
نه بر سبیل عبادت فرمودند بلکه از بعضے احادیث حکم معلوم میگردد فرمود که خلاف یهود کنید یعنی ارسال
لحیه و قصر شارب و نیز در خصلت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت موکده مریدی
پرسید که مقدار ریش چه باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل عبد الله
بن عباس یکمشت از ریش بحیه سینه داشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
از قبضه بود در ریشهای حسنین طویل بود دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت موی طول و
پهن هر دو را که بیجا می بودند قصر میفرمودند باز ارشاد فرمود که آنکه مور چه میکنند آن هیچ خلق است
آنمقدار باید که بنیده ریش پندارد ارشاد فرمود که از کفار که خرق عادت میشود چه توان گفت
ارشاد فرمود که خرق عادت شش قسم است اول معجزه که بمقابله کفار خواه از نبی خواه از ولی چنانچه
از آنحضرت یا از خواجه معین الدین دویم کرامت از نبی یا از ولی سیوم ارهاص که پیش از نبوت
صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود چهارم برای عامه مومنین مثل اجابت دعا وغیره خواه
زاهد باشد یا فاسق پنجم آنکه از کفار که بمقابله و دعوی وقوع یابد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
کشیدن جانب ضلالت او را و تابعین او را اَضَلَّ مَن یَّشَآءُ و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
کردم شاید در آن زمان سابق از ینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چیزے
از دور یا اخبار و دو طلبیدن از سحر جن یا منتر یا گاهی از قدری صفائی ششم اهانت که
مخالف دعوی واقع شود چنانچه مسیلمه کذاب را اکثر واقع شده خیاطی بنابرادو قبائی خوب دوخته
آورد خوش شده گفت بخواه هرچه خواهی گفت یک چشم کل دارم دفع شود چون دست بر چشمش
مالید کور شد مریدی عرضکرد اگر اینچنین امر از نیکان صادر شود آنرا چه باید گفت فرمود تنبیه
درین ضمن پاره ذکر قصه رسول شاهی وغیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقاتها باید کرد بسیار

کدورت حاصل نشود بلکه ملاقات از یهود و دنیاداران چندان نکند نصیب ارشاد شد که انجیوا
آمد نباید گفت چرا که پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میر سید علی
همدانی به شهرت رسیده در آن شکی نیست یعنی چهل کس مهمان طلبیده بودند بخانه هر کس رفت
و غزل هر یک گفته داده آمد هر کس باهم نزاع کردند چون معلوم شد هر جا بود باز ارشاد شد که
عزرائیل بدست خود قبض جمیع ارواح بقول اصح میکند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند باز ارشاد
شد که چهار دفتر هر یک ملک مقرب را شب برات عنایت میشود حضرت عزرائیل را حکم می شود که در لوح
المحفوظ حوادث امسال را مطابق نموده هر کار ایکار کنان امکار سپرد نمایند پس دفتر موت مصائب
امراض بقید شخص و وقت حواله حضرت عزرائیل و تابعان اوشان میشود و دفتر رزق و بارش باران و پیدا
شدن حبوب و غله میوه ها و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت میکائیل
و توابعان ایشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکرها و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدمات
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و برداشتن عبادت عابدان و ذکر ذاکران و قرات تالیان حواله
حضرت جبرئیل و توابع ایشان میشود و دفتر نفخ ارواح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار شادی نکاح
و ازدواج خواه بروجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل مینمایند و الله اعلم بالصواب ارشاد
شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه **شعر** سنینش کامل و عاشق تولد ؎
وفاتش دان تو معشوق الهی ؎ وفات در پانصد و شصت و دو هجری ارشاد شد که ماده تاریخ بخاری
ولد فی صدق و عاش حمیدا و مات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
سنقرئک فلا تنسی باز تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود بادشاهی انگشتری پوشید تاریخ خواست
شاعر گفت انگشتری بار دیگر پوشید گفت دو انگشتری ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت معین الدین
و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند خواجه جو یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
دام ظله **اشعار** عبد العزیز آن خلف خاندان فضل ؎ کز کودکیست لطف ازل ایا و شمول
در گهواره بود که باشیر وایه ؎ کرد ایزد بدل روشنش حلول ؎ گفتند قدسیان که تراویح تو قبول

مادۂ تاریخ همین مصرعهٔ اخیر است مریدی عرض کرد که میگویند بدن حافظ را زمین نمی خورد در کتاب
آمده است ارشاد شد در کتابی ندیده ام لیکن به تجربه ثابت شده چنانچه محمد علی نامی مرد بزرگ
بچشم دیده خود نقل میکرد که در گجرات شاه دوله را سه روز آن طرف لاهور سر لب دریای چناب که کلان
ست دو قبر بودند مردمان بخوف دریا انقبر را کنده جای دیگر بردند کفن یک لاش سیاه بود و دیگر سفید
و لاشها سالم چون تفحص کردند هر دو حافظ بودند یکی بطهارت کامل تلاوت میکرد و دیگر چندان
مراعات منظور نمیداشت بزرگی پرسید که در غیر طهارت یعنی جنابت بضرورت چه حکم است مثل
تعلیم صبیان ارشاد فرمود کلمه درست نخوانند الحمد لله گفته باز رب العالمین گو همچنین زن حائض
با دیگری راجائز است باز ارشاد فرمود که حضرت سید راجی حامد شاه که از پیران ما اند وسلسله
ما تا بآن بزرگ منتهی میشود قریب شصت سال میشود بعد ازان نادرشاه در دکان مانک پور شاید بر مزار
شریف شان در شکسته بود ازین جهت نوبت بگنبد بدن افتاد مردم شهر با که اطراف شهر جمع بودند
و دیدند که لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکه ریش کلان شده و موی سر هم نمو نموده و عجب
تر آنکه بر یک کتف رومال و مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را گروهی نقل نموده
اند چنانچه محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پیرزاده سادات قطبی متقی و بزرگ دران مجمع حاضر بود
بلکه بعضی از فرزندان آن بزرگ رافضی شده بودند ترک رفض کردند بمعاینهٔ این کرامت باز
ارشاد شد حکما در مقدمه اما سیدان میگویند که در بدن هر که پیه و گوشت کم باشد نمی آماسد خشک
میشود و ما مردم مسلمان میگوئیم که کرامت الهیست چنانچه این خرق عادتیست نقل جمال صاحب دلایل
الخیرات هم همچنین است بلکه بر پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بود چون آلوده گشت همچو زنده و تمام
بدن تر و تازه بود یا که تمام صحرا خوشبو شد مردمان محسوس کردند این نقل هم بتواتر ثابت شده بزرگی
پرسید که حکم نماز سنت اول ظهر که بسبب جماعت فوت شده چیست ارشاد شد مستحب میشود اگر خواند بهتر
والا خیر مگر در طریق ادا گفتگو است بعضی قبل دو رکعت سنت و بعضی بعد آن تجویز میکنند هر یک
وجهی لطیف بیان میسازد مریدی عرض کرد که تا شروع شده اند [illegible] که ملفوظ بزرگان می نویسند

راست انیست ارشاد شد که در پنج سوره که معمول بزرگان است خاصیت سه سوره از حدیث بثبوت رسیده یس برای قضای
حاجت بعد صبح و دخان اذا وقعت الواقعة بعد شام یعنی شب آنحضرت فرمود که هر که مداومت کند فاقه نکند ابداً و به تجربه هم رسیده سوم
تبارک بعد عشا قبل خفتن در دفع عذاب القبر و خواندن الم تنزیل با قیها که بین ظهر و عصر بعد عصر میخوانند به ثبوت نرسیده بزرگی پرسید که اهل
اسلام از چند سال در هندوستان و خلافت خلفای عباسیه تدین ایشان و ایذا رسانی شان بسادات و خوبی شان درین ضمن تقسیم
ملک هفت اقلیم سلطنت هر یکی از پنج قصبه و هر یک حصه احوال عمل اهل اسلام تا شمس الدین التمش که غلامان غلام محمود غزنوی داد پدرش
از طرف بابیان و از طرف خلفای عباسیه فتوح اسلام قصه ایاز و نه باز آمدن محمود و ساختن مساجد غلبه راجه ها بعد قتل او و شهید
شدن صوبه داران و قتل سید سالار و بعض کرامات شمس الدین التمش و ساختن حوض و عنایات الهی در باب علم قادر شدن بر کنیزک محبوبه
دریافت که بنا آن از شرف الدین سهروردی که محرم او بود بیان فرمود مریدی درین اثنا عرض کرد که چون شیاطین نفس ظاهر اند و
طهارت فقط در علم خود باید در علم حاضر و غیبت بس معونت جبرا در حق او شد فرمود میشود آنهم احسان الهی است باز شخصی از احوال
قبر چلی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگ اند سابق از آبادی شهر در آنجا بوده چهار قبر دیگر و هر یک را نام بر کسی گفت که از
فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد هر چند مرحوم در فرزندی آن ها که در اجمیر شریف صاحب سجاده اند
کلام است سکینه دختر شاهجهان و ناش بر درگه بسیار معتقد بود و جواهر گلوی خود ایراد آن حضرت پاشیده و آئین سجادگی نیز ایشان
کرده و سلسله نسب شان هم درست ساخته مگر در عقب حضرت شبهه نیست چنانچه خواجه خانو گوالیاری بی شبهه از فرزندان حضرت است
و در عقب فرزند شاهجی نامی صاحبزاده حضرت قطب الدین هم بود لیکن عقب ندارد و در تحقیق گردید باز شخصی پرسید که حضرت معین الدین کی بنا بر
ملاقات قطب الدین بنا بر فرمان جامی بنا بر مقبره نزد بادشاه رفتن ایشان با پیر خود است و در سکونت در بغداد خانقاه حضرت
غوث الاعظم و روایت صحیح ملاقات نشدن آن بزرگ بسبب بودن در التمش به قول ضعیف تشریف آوردنش بنا بر ملاقات فرق بر خورده
بزرگ پنجاه و چند سال و عدم قرابت شان که مشهور است بیان فرمود در حقیقت بسبب ضیق فرصت بقلم نمی آید مگر یاد است ان شاء الله بفرصت دیگر
بطور فرصت و یاد خواهیم نگاشت مریدی عرض کرد که تاریخ تولد حضرت اگر یاد باشد فرمایند ارشاد فرمود که از قنبیه خلاص ختم شده کتابهای این فقیر
به برادر خود داده بودم باز فرمود شعر با آنچه خوانده ایم فراموش کرده ایم ٭ الا حدیث دوست که تکرار میکنیم ٭ یعنی سوای قرآن شریف و حدیث هم اول آنهم
از فرموده شخصی از قرآن شریف نام تاریخی بنده بر آورده بود غلیظ شاه نقلانه حلیم مریدی عرض کرد که امامت نساء درست است ارشاد فرمود
عورتان که در تراویح امامت کنند در وسط صف ایستاده شود جائز است مگر در فرض مکروه عالی سوال کرد که نفل به جماعت شروع فرض میشود فرمود نزد حنفی و امام
شافعی و مالک سوای حج ادای دیگر نفل لازم نمی آید لیکن تحقیق تمام در جمیع آداب ارشاد شد که در وقت محمود چهار شاعر بود عنصری سعدی فرخی و ازرقی فردوسی
عنصری در مدح شاه گفته است تو آن شاهی که وقت صبحگاهی ٭ چو در کبر رسد سلطان ٭ همی گویند تهلیل و تسبیح ٭ الهی عاقبت محمود گردان ٭ در جواب
شد که بعد منتخب چند برده برده هم گویند شرف الدین بوصیری است ارشاد شد که آنحضرت چادر مبارک به عوض قصیده داده بود معاویه بن ابی سفیان
از ابن الشن بعد مرگ ایشان به قیمت بیست هزار دینار خرید برای کفن پیر موی مبارک بادشاهان رسید وصیت کرده بود که در دهن بنده شخصی پرسید که قصیده

غوثیه از تصنیف حضرت است ارشاد شد که کلام خاص معلوم میشود لیکن از آنحضرت نباشد مگر ملفوظات تقیید شده در بحر و موج البحار آنحضرت مریدی عرض
کرد که اینهم طریق اولیاست ارشاد فرمودند که آری بعضی در کمال مستی و بعضی در کمال فخر چنانچه حضرت غوث الثقلین قدس سره و نیز کرامت و خرق عادات از اولیاء بدرجه
تواتر رسیده مگر حضرت شیخ احمد زنده پیل بار ارشاد شد که زنده پیل یعنی پیل کلان ... تخت نداد ... چهار ... کس مصلی بر دریا انداخته برای
کشتی سوار شده میرفت فرمودند ارشاد شد که در بیان نشان ... خود یافته بسیار رسید ... بلند شد چنانچه کنیز فاطمه تا در زمان شما ام
دیگر شیخ حلیم خان ... خضر ... کریم ... حلیم ... غضب داشت بار ارشاد فرمودند که ... هندی ... ارشاد شد در
ثلاثیات نوشته اند که روزی حضرت فرمود حبب الی من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة ... فرمود ... فرمود المقصود فی
بخدمت العفیف والقریبین بین یدی رسول الله بالسیف مریدی عرض کرد که برای سفر تعین تاریخ آمده ارشاد شد که در شرع هیچ بنا نهاده ... روز در حدیث که سفر
آنحضرت اکثر روز دوشنبه و پنجشنبه و یکدو بار شنبه واقع شده چرا که روز عرض اعمال اند و سفر آنحضرت برای عبادت می بود و نیز فرمودند که مبارک است
است من صبح پنجشنبه برای سفر شخصی پرسید که نماز پس مخنث چه حکم دارد ارشاد شد مخنث یعنی نامرد با خواجه سرا غیر جایز اگر فقط رجولیت ندارد و همچو زنان
حرکات و افعالی میکنند مضایقه نیست فرمودند که مکروه است ... همچو طولیان ... بزرگی پرسید که آنچه ارشاد شده بود که شش
کس را غیبت ... صحیح درست است ارشاد شد که بعضی از قرآن جاست که فرمودند لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم یعنی دوست نمیدارد ...
گوئی کنند آشکارا اگر کسیکه ظلم کرده شود ... یا شخصی پیش آنحضرت می آمد استجازه خود کرده فرمودند بیاید مگر بد است یعنی بد خصم همچنین شخصی برای
نکاح ... خود از حضرت مشوره نمود که ازین خواستگاران کدام بهتر آنحضرت فرمودند معاویه بن سفیان ... یعنی فقیر ... است و دیگر ...
عورات را بسیار میزند مگر اسامه بن زید را قبول کن همچنین حدیثات تتبع کرده اند ارشاد شد جواب سایلی المسبوق یقضی آخر صلوته
فی حق التشهد و اول صلوته فی حق القرات یعنی شخصی که در چهارم فرض داخل نماز شد باید که یک رکعت با سوره خوانده بنشیند باز
یک رکعت با سوره و یک رکعت خالی خوانده نشسته صلوة دعا خوانده سلام دهد ارشاد شد که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم جانوران ...
و سنگریزها میکردند چنانچه در وقت قضای حاجت ... سوی آنحضرت ... بود و مار را انداخت در جواب فاضلی ارشاد
فرمودند که در تمام ماه شعبان نکاح و شادی ... از قبل آنحضرت است شاید که سابق هم بوده باشد یا از ابتدای
کراهت شب برات فرمودند که در شب پانزدهم شعبان بعد عشا قریب وصال بخانه آمده بود که ناگاه جبرئیل آمده و گفت امروز شب مبارک
و تقسیم برات یکساله است برخیز و برای مردگان مدفونان جنت البقیع در آنجا رفته دعا کن چنانچه آنحضرت همچنین کردند
برای آن رسم فاتحه درین شب است خواه نان و حلوا خواه هرچه خواهد مگر در هند که حلوا پیدا شده در ولایت بخارا و سمرقند قلیه
وغیره میکنند لیکن گوشت نمیشود مریدی عرض کرد که سبب خالی خواندن در رکعت چیست ارشاد شد که اول حکم هر وقت دو رکعت
بود و همینقدر فرض دانستندی باز چون در مدینه حکم رسید که هفده خوانی برای فرق قدیم و لاحق امتیاز
سوره و بی سوره شد و چون عدد وتر پسند است لهذا در مغرب یک زیاده شد در صبح بسبب قرات طول دو
ماند و نیز میگویند که از جهت تعین اذان چهار یار احتیاط چهار رکعت کردند هیچ قول اول است مگر صوفیه

سعی ہائے دیگر درین امر فرمودہ اند چنانچہ احوال ناویل حضرات چشتی درہائے فوقانی وتحتانی
وغیرہ بیان فرمودہ در جواب مریدے فرمود کہ عرب مور کلان را مور سلیمان گویند شاید ہمین
مور باشد لیکن پاس ہر دو باید الناس علی دین ملوکہم قول عقلا است شخصے عرض کرد
کہ ہدایہ میخواہم وتلویح وتوضیح خواندہ ام ارشاد فرمود چنان مطالعہ روی تو کردہ شدم خرم
کہ دل ملال گرفت از مطول وتلویح باز فرمود کہ روزے در مجلسے با مزامیر سرودند وعلما
وفضلا ہم بودند ذا این بیت میخواندند در کنز وقدوری نتوان یافت خدا را + دل نسخۂ عشق است
کتابی بہ ازین نیست — درین اثنا زنے السلام علیکم وآداب کرد ارشاد فرمود وعلیکم السلام —
مریدے عرض کرد عورات را ہم جواب باین لفظ بود فرمود مضائقہ نیست اینجا حکم غیر محارم
است اگر جوان اجنبیہ محل شہوت باشد ابتدا ہرگز نباید والا ابتدا ہم اگر کند کند باز فرمود از ابتدائے
جوانی وقت شباب از رقص وغیرہ ممنوعات تنفر طبعی داشتم چنانچہ عورات جوان ہیچو دیوار بنظر مے آمد
نگاہ ندا مرید خود بسیار ترسان بودم حالا ہم یکے از انہا ہستم یکے غیبت کہ البتہ استماع آن عیش
نے آمد حالا خدا نجات بخشیدہ چنانچہ مے بینی کہ بطورے دفع میسازم اگر کسے قصد گفتن میکند
دیگر مزامیر کہ حالا ہم از ان مے ترسم بیچ و استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیہ السلام
سوال کردند کہ میل او ہم گاہے فرمودہ اند ارشاد شد آرے دو بارہ آن چہ بود کہ در جوانی شنیدم کہ
قصہ خوانے خوش گو آمدہ است بترغیب احیا قصد کردم ناگاہ آواز مزامیر ورقص بگوش رسید
خواستم کہ زیر دیوار نشستہ شنیدہ را ہے مقصود شوم بیچ نشستن خواب غلبہ کرد چون چشم باز کردم صبح
بود بار دیگر ہم ہمین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود قصہ لغو و دروغ ہم گناہے است چرا کہ اکثر
قصہ زنان و مردان وعشق ایشان وکیفیت این امر بیان میشود پس بیفائدہ شد خصوصاً
خلاف شان واستعداد وقابل ثبوت باز فرمود حضرت باقی باللہ عزم کردند کہ تنہا باشم مریدان را
جواب دادند و یکے را بسر ہند وکسے را جائے فرستادند حسام الدین کہ خلیفہ اجل و مخلص قوی
داشت اگرچہ ہمہ صاحب کمال بودند لاکن ناپیرزادہ ہے باشد نوعے از ترقی مے باشد بسبب

نسبت بکمند خواست که جدا شود اما چار قسمت کعبه کرد چون در اکبر آباد رسید نزد پیر دیوانه ی سبب گریا
نشست ناگاه آنجا رقص بود و این بیت میسرودند — تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش * کس هرگز نخواهد رفت از دوکان حلوائی — پس جوششی و خروشی کرده مراجعت
کرد طالبی سنیع هی بیت میخواند و مستی ها میکرد شیخ هم در کنار گرفت و ترک خلوت بالکل
نمود ارشاد شد که آنحضرت فرمود که خطوط را بعد نوشتن خاک آلوده باید کرد که برای
انجاح مطلب تاثیری دارد هر بیتی از تحقیقت خطاب بی که مراد بی وغیره میگویند
پرسید ارشاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضی بیگ را هم همین قرار میدهند
و بعضی میگویند رفته رفته بیگ شد و بیگم هم از همین اعتبار است هم تانیث اصطلاح خود در
بیگم داخل کرده اند و در اصطلاح ایشان خان بادشاه را میگویند اکثر بادشاه خود را خان
میگویند بزرگی سوال کرد که حکم مسجد طوائفان هند یکسان است نیست طوائف خوب
و مال هم احتمال خوبی دارد نماز جائز شاید که ثواب نماز مسجد نیابد مگر حکم مسجد بران خواهد شد
باز فرمودند که موجب قاعده مقرره که بارها گفته ام مسجد مال مغصوب نمی شود و مال حرام
مثل آن نمیشود همین محل فرمودند که امیری مخالف حضرت امیر مسجد از مصالح ساخته بود حضرت
امیر منشی بیت نوشته بودند مضمونش آنکه شنیده ام که تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا از مال
خود ساختی مثل تو چنان که زنی از اجرت زنا طعام بمساکین میداد اهل عقل و تمیز گفتند مثل
که تو کی ناکرده طعام مده کسی را صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند در وقت حضرت
کدام خط بود ارشاد شد که خط الثقیلی همه چیز نوشته حضرت علی موجد خط کوفی شدند چنانچه
هرچه دستخط آنحضرت نزد خود دارم و قران شریف دستخط حضرت امام حسن علیه السلام در مسجد است
از خط کوفی ثلثین موجبش شاید خلیل باشد از ان ثلث شد و از ثلث نسخ شد و
از و تعلیق و چون هر دو را باهم کردند نستعلیق شد سوای این خطوط اصناعی مثل گلزار و سر و هفت
قلم مشهور اند باقی متروک گشته نسخ و ثلث و شکست و ریحان و نستعلیق و تعلیق شفیعه که

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمودند تبرکات نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلا شبه و شک خون شهادت عثمان هم دران موجود فرمود کاتب در صحابه
همین علی و عثمان بودند و در خلفا شاعر سه بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی ماهی مگر عثمان در تحریر خود
میگوید گاهی شعر نگفته ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز بیعت مس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود که وقت شهادت خود شش هزار غلام با سلاح را مستعد جنگ بودند
فرمودند هر که از شما سلاح اندازد آزاد کردم و از دیگر صحابه که مستعد بودند فرمود که من نمی خواهم که
سیف بکلمه گویان کشم بعد توصیف صبر و ثبات عثمان رضی و عدم قصد ایذای کلمه گویان و پاس
کلمه گویان فرموده فرمود این بزرگان هر یک آفتاب دور کمال های خود یکتا بوده اند سبحان الله
سبحان الله باز فرمود عثمان رضی همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود برانها وا گذاشت
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیاء و فقرا از ایشان آمده است و مکرره بعضی پیش آنحضرت هم کرده اند
اینقدر تعظیم ولی و مادر و پدر درست است درین اثنا بزرگی از مریدی پرسید که تقریر حلقات
وجود تمام شد گفت مثل آنها کار از ان برآمد مطلب نوانده شد مگر تقریر آن زبان مبارک
منظور است نشد ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبد الحکیم منکر وحدت
وجود چیزی بحرفی گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عنقریب نوشته
خواهم تو بیابید باز آن بزرگ گفت خلاف مجدد خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیر و رسول
و ذکر و اذکار باید و در معارف مکشوفات خود است اگر همچنین باشد مجدد و هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی بالله و عبید الله احرار وغیره اکابر وجودی بوده اند و نیز غوث الاعظم که پیر
ماست حنبلی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی باز آن بزرگ پرسید
که حضرت نقشبند چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی مجتهد است تقریر این معنی
نفرموده مگر باشاره و در قرآن و حدیث هم باشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
که فرموده اگر بمثل رسنی از بالای آسمان اندازند در زمین سفلی هم بر خدا افتاد

باز فرمود که سخنے دیگر هست که بسیار کتر مے فهمند یعنی تجلیات الهی را که بر اولیا میشود و ظهور هنگام بعض
اوقات همین طور است مے بینند مثل حضرت علی که فرموده من کشتی نوح را تسکین داده بودم و من
باعث قیامتهام و من زنده غیر میر بنده ام یا بزرگان دیگر که در خویشتن تجلی الهی مے بینند مثل
موسی که در نار دید یا مثل آن حضرت که دست من بر دست بیعت کنندگان یا تو نزدی سنگ
ها را خدا زده و فی الواقع بیک مشت سنگ چشم هزار کس کور نتوانند کرد و حضرت عثمان
را همین معلوم شد که دستیکه بدست خدا رسیده چرا مس ذکر کنند طوریکه یک کوزه
آب از دریا آرند وقتیکه قید سبو و جدائی دریا آب را ملاحظه نمانند بے تامل خواهد گفت منم که در
من کشتی سیر دو من دریا ام و من در اکبرآباد هستم و من در شاهجهانپور بودم غرضیکه اینچنین
میگویند و این را تجلیات گویند وجودی و شهودی همه قابل این تجلیات هستند
مانند اینکه این حال را بامدار نفس الامر و هر شئے هست یا نه این تحقیق دیگر است و چون نیک
تامل کردم غرض هم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست بلکه غرض دانستن سلوک است
که تجلیات الهی شود اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود درین تقریر چهره آن حضرت
برافروخت تقویت زور بیفزود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد که بنده را واردات
که مے بینم تمام عالم یک نور شده و باز از آن نور سنگ و خنزیر و گاو آدم شد در روز مے بینم
که من مے گویم یک لکھ سال با خدا یعنی نزد خدا نشسته بودم و پنجاه هزار سال در آنجا بودم باز
چون چشم باز کردم هیچ نبود فرمود مقدمه توحید است همچنین میشود این آنائے خود را گم
میکند اشاره بطرف خود کرده کرد حالا بطرف خدا میکند مریدے عرض کرد که در جواب
سوالات حضرت تحقیق مسئله نفس الامر وحدت وجود فرموده اند جائے تقریر صاف
شده مختصر نفس الامر مسئله باید فرمود که برائے متابعان حضرت کافیست احتیاج دلائل
عقلی و نقلی و اثبات نیست باید فرمود و تحقیق حضرت موافق همه خواهد بود فرمود انشاءالله خواهم
نوشت شخصے درخواست دفع بیماری بادشاهزاده [illegible] ارشاد شد که یک [illegible]

صحیح الاعضا زیادہ از یک سال بھیڑ رنگے کہ باشد وشہر دوگوش او بیمگذاشتہ بعد غسل
دہ کس با یک کسے سورۂ یٰسین خواندہ قریب آید وقت شب بطور تکیہ درمیان مریض رسیدہ
نگذارد بستہ صبح بہ نیت عوض ملفیہ بنام خدا ذبح کند شفا خواہد شد بعدہ سر و چہارہ
پنج حصہ اول یک حصہ تا قی باقی حصہ کردہ تقسیم مساکین پوست یک حصہ با یک فلوس
ملا جلال الدین دوانی سے در خانقاہ و مدرسہ گشتیم بسے ــ انصاف کہ در پردہ ندیدیم کسے ــ
دیدیم بسے بیہودہ گوئی چند سے + مانع شدہ از دوست بہانگ جرسے + حضرت الٰہی اللہ
سے در صحبت اہل دل رسیدیم بسے ــ بس ورد بیرہ کنان زناہر کسے یک نفسے
از چشمہ آب زندگانی قدحے ــ وز آتش وادی مقدس قبسے ــ در الحرکیف
تشریف برون والد ماجد خود و بگفتن صاحبزادہ درحق شیخ آدم ہنوز و ناراضی شارع بیسے
شخصے بجز دہ گیری ما عاجزان فتاد ــ زان زد کہ در طریقہ مجذوم ادیم ــ گفتیم کہ حرفے
راست بگوییم زنا مرنج ــ تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم ــ صاحبزادہ کدام نواب را برائے
بسم اللہ آورد نزد آنحضرت اول کلمہ گو نیدہ از اول اقرار خوانیدہ مبارک باد گفت در این اثنا
ذکر نواب روشن الدولہ و پیر پرستے شان بمیان آمد فرمود مقبرہ شان را کہ قریب قدم شریف
است من خود دیدہ ام کہ بخط زرین بر غلاف قبر اللہ محمد و بسکہ نوشتہ بودند حسبنا کردہ
ارشاد فرمود کہ درین زمان احتیاج ارتکاب مناہی برائے ملامتی شدن نیست جبر
کتابت بستہ گیرد ملامتی شد شخصے از ذبح نمودن بزو غیرہ بنام بزرگے سوال کرد ارشاد
فرمود کہ ممنوع است ذبح بنام خدا کردہ گوشت تقسیم کردہ ثواب تقسیم گوشت بروح بزرگ
نذر کند و سوائے ہنگام بقر عید قربانی از طرف بزرگ ہرگز بنام کسے ذبح نباید کرد ارشاد
شد کہ نہصد کس معہ فرعون معہ مال و متاع بالکل بدعائے موسیٰ غرق شدند ہرچند
توبہ ہا بسیار کردہ موسیٰ نپذیرفتہ نمود حق سبحانہ تعالیٰ با موسیٰ گفت کہ تو سخت سخت دلی کہ چندین
الحاح کردند نکردی اگر با من چہار دم آن تضرع بسیار کردے بخشیدم مریدے عرض کرد

که آن حضرت عقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسے خود کند از طرف آن
خود نماید شاید که ثواب بمادر و پدر برسد شخصے سوال کرد که ختنه نو مسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
فرمود حنفیه منع میکنند بدلیل آنکه ختنه را سنت میدانند و ستر عورت فرض و شافعیه ختنه را هم
فرض میدانند لهذا تجویز میکنند متاخر حنفیه بنا بر مصلحت جائیکه خوف ارتدا و باشد تجویز [illegible]
جائز داشته اند شخصے از لباس عرب پرسید فرمود حالا اهلن پائجامه وغیره مے پوشند
سابق البته تهبند مے پوشیدند شخصے پرسید که من عرف نفسه فقد عرف ربه حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد این وقت ضعف
غالب است باز فرمود قدرے بپاس خاطر شما بگویم از آن قیاس نمایند یعنی چنانچه روح شما
هیچک بدن نیست و همه جا هست همچنین او تعالے در همه جا است و مبرا از همه است و در هیچ مکانے
نه مکانے ز تو خالی ۔ اگر اینقدر هم نداند البته خدا را نوعے نه شناخته باشد شخصے پرسید
که حدیث انا احمد بلا میم و انا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتمد هم کم
و هیچ نیست باز شخصے از معنی نحن اقرب الیه من حبل الورید سوال کرد فرمود علما قرب
علمی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جابجا در قرآن آمده شخصے از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شانے عظیم هست یعنی چهار چیز است ۔ شیطان[1] ۔ و نفس[2] و خلق[3] و دنیا[4]
از این همها باید جنگید هر چه از روزه و نماز و لذائذ و خطایا مناسب وقت داند بعمل آرد لیکن
بالکل تباه هم نشود چنانچه پیر ابراهیم ادهم برائے دفع غصه ادهم را حکم کرد که برائے اسپ دانه
دلیده باشد بعد یک سال امتحانے کرد که طمانچه بر رویش از دست کسے زد تا آخر گفت از
قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شامی بزرگے بود که بدیع الدین مدار را
از دین یهودی مسلمان ساخته بودند شجره ایشان بچند واسطه تا عبدالله شان بردار میرسد
از او شان بصدیق اکبر لیکن کار مدار تمام نشده بود بطلب آنحضرت در مدینه رفت و از آنجا و از
نجف و کربلا و فائده ها بر داشته بحکم شریف به هند آمده در کالپی بود و با هندوان هم صحبت داشت

چنانچه بعد ازین با جوگی خلوت داشت که پادشاه بنابر ملاقات آمد شاه مدار متوجه حالش نشد
پادشاه غصه کرده برهنه سر رفت و از ملک خود بدر کرد شاه از انجا عبور کرده به تصرف بنگال
بادشاه کرد که آبله ها پدید آمد و سوزش افتاد و مردمان صلاح دادند که رجوع بشاه نمایند
بادشاه عزت کرده نزد شاه نیامد مگر نزد سراج الدین سوخته که پیر ایشان او را لقب داده بود یعنی
سوخته عشق خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی رفت ایشان که خود عنایت فرمودند رفع سوزش شد
بدیع الدین ناراض شده گفت مرا اولاد تو ولی نشود سوخته ایشان گفت سلسله تو جاری شود و
بدراه گرد بعد ازان برخاسته بلکهنؤ و از انجا در مکن پور استقامت کرد شخصے پرسید که در
وقت نسبت چیزے فرستاده بود حالا نسبت موقوف شد باز مے طلبد حکم چیست فرمودند
که اگر به نیت شادی کردن داد واپس خواهد شد و اگر به نیت نسبت داد آنچه خرچ شده
باقی واپس دهند از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی وغیره که بعد نسبت میدهند هرگز واپس
نخواهد شد ارشاد شد اول که سایه آنہا نیست و هفت مرتبه زیاده مے افتد
هم بعد آخر درین ملک پنجم قدم مے ماند باز تلاوت آیت الم تر الی ربک کیف مد الظل فرمود
ارشاد کرد بجز خدا غیر خدا در دو جهان چیزے نیست — بجز نشان است که نام و نشان
چیزے نیست — باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرموده است که اصدق
قولے که عرب گفته قول لبید است جائے که گفته الا کل شیء ما خلا الله باطل درین اثنا مذکور
نحن اقرب الیه من حبل الورید و علی العرش استوی و حدیث لبسط علی الله و اینما کنتم —
درپیش شد حالے موافق ظاهر چیزے تاویل کرد آنحضرت فرمود که لفظ اینما کنتم و نحن اقرب
الیه و بسط علی الله را خیال باید کرد و علم وغیره را باید فهمید باز فرمود نزد علمائے ظاهر و باطن هیچ
هیچ اشکالے نیست هر جا ظهورات است مثلاً همین آدمی است که واجب التعظیم فی
واجب التعظیم و فرزند یار و جوکے بدار چنانچه انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبه انسانیت
است نه که انسان من حیث انسانیت هر جا موجود هست و فی نفسه موجود نیست جسم هر جا

موجود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و عطر هم نجاست هم لهذا گفته اند که فرق
مراتب نکنی زندیقی لهذا منع کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسی نباید کرد که نام مرتبهٔ جامع است همه
نبی آمین باست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بعجب انداز بیان فرمود که در سر تتبع
ذهول شکست ثبوت یقین پیدا آمده دانستند که بحقیقت دیگری موجود نیست و فرق مراتب
ضروریست و هر چیز برای هرجا چنانچه تجلی خاص بر عرش و هر پاک باید خورد و فیل ناپاک
نباید خورد بتقریبی ارشاد شد که در دعایای و معمولات بهرام گور آمده که روز بارش
روز عیش و طرب و لواحق آن بود و روز آفتاب روز دربار عام و روز ابر بی بارش روز شکار
و روز هوای شدید روز نوم مقرر کرده بود بار فرموده بار فرمود امروز روز نوم است مردمان
جمع شده عرض کردند که حالا هیچ بزرگ در تمام دنیا نباشد و اولیا را امراض لازم است
چنانچه حضرت را است دو مرض میباشد و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند
که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشتند و از فضل الهی در روم و شام و
مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
و در کتب پاستوده حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصهٔ فیضیاب شدن ارشاد فرمود
که در وقت محمد شاه بادشاه نسبت دو بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دهلی بودند و این
چنین اتفاق کم میشود چنانچه منجمله ایشان شاه دوست محمد قادری بود روزی پرسیدند که
در سلسلهٔ شما کدام است گفت هرچند مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل اینست که خدا را
بیک خربزه خریده ام و آن چنان است که روزی بنابر ملازمت سلطان که ملازم بودم
رفته بودم دو پهر بسیار گرما رخصت شدم در صراحی دار آب طلبیدم نبود از سقه و غیره هم بهم نرسید تا
قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجمیری دروازه از سقائی ملاقی گشتم یک کتوره آب که قیمت
یک خربزه فروخت میشد دستیاب شد خواستم که بنوشم سائلی بلجاجت تمام بالحاح
تشنگی خود طلبید هرچند نفس سیخ است لیکن غلبه کردم و دادم چون آنکس شروع نوشیدن کرد

خنکی و سرور و تجلی الہی در نفس خود مے یافتم آنگاہ بعد چندے ترک دنیا کردم اصلاً ہیچ ہمین است
مابعد ہمہ طفیلی این امر است آنچہ شد کردم باز فرمود ہر کس کہ قصد چیزے میکند و سجدہ تمام مطلب البتہ
مے یابد مریدے عرض کرد کہ این حدیث است فرمود در مثل آمدہ و نیز فرمود کہ من لج
ولج نیز ہمچنین است ہر کہ دوید گرفت نہ ہر کہ دوید گور گرفت کار قسمت است در تذکرہ ارشاد
شدہ ے تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم - ما طاقت تیمار دو بیمار نداریم - در ذکر امر و
پرستے مرزا مظہر جانجانان و وجہ تسمیہ شان و خوشگوئے و خوشخوئے و نازک مزاجی ارشاد
شد کہ جد شان بجان خدمت گار عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد شان موافق معمول استدعائے
نام کرد فرمود کہ تو جانِ فرزند تو جانجان باشد روزے فرمود کہ حال دار الضرب آثار و خانقاہ
فخر الدین شد ہم نقد ڈھلگئے یعنی ما از کار رفتیم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدمبوس کردہ آب
زمزم نیاز نمود از چارپائی بنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استادہ شدہ بعد دعائے قدرے نوشیدن
فرمودہ بمریدے داد و بدیگر حاضران مجلسے تبرک داد بزرگے فرمود کہ آب زمزم قدرے شوریت
دارد این آب شیرین است شاید بسیار آمیزش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد غالبانہ ام
درحق ما ہر آبیکہ با آن نام باشد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ در
حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیتیکہ بنوشند امید کہ حصول مطلب است و ہر کہ آب زمزم شکم
سیر بنوشد آتش دوزخ بروکار نخواہد کرد و بعضے تجربہ کاران مے گویند و مے نویسند کہ آب زمزم در شب براءت
قریب کنارہ مے آید و نیز فرمود کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم نمے پرند و نیز درندگان
آہو را کہ داخل حرم شد پس مے گذارند و باز میگردند مریدے عرض کرد کہ کدام خرق عادت
مستمر در اہل اسلام است فرمود در مکہ شریفہ مرض جذام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد
فرمود کہ بیت المقدس ہم متعلق بود میگویند بادشاہے بنا بر مصلحت کہ بعضے زنانرا وضع حمل
از جہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس نزد ہنودان ہم است
یکسر داد ہر سلہ میگویند باشد کہ تعظیم اماکن بمیان آمدہ شخصے گفت کہ وہ شاہ مردان کہ در دکن است

بران کنند دانسته شده هر کجا نام او ست فقر با هم ... عاشقان را چه کار با تحقیق ... بود اگر
رفته عشق شود شاید جائز باشد والا مرد هوشیار را امر تحقیق ضرور است خصوصاً احتمال هم نباشد
ارشاد شد روشنی سوائے غرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد
که دو ماه میشود که بنا بر زیارت سلطان المشائخ رفته بودم عجب کیفیتی بود کسے با فرا میر میسر نیست
لیکن مرا ظلمت نشد متوجه آن نبودم مانند کسے سجده کرد ظلمت آن اثر کرد کسے از پنجه شاه
مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبری با صندوقے بنام شاه مردان نهاده اند
حالانکه آن جا آنحضرت نرسیده و کرامت بسیار مثل ابر صه دائمه دفع برص و غیره امراض
میشود و قصه این پنجه چنین شنیده ام که در وقت عالمگیر یا امیرے شیعه مجتمع شده گفتند
مرده ما دفن در قبور سنیان میشوند قبورے باید ساخت که مدفن شیعه باشد چنانچه
پنجه کرامت ده مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در اینجا نهادند ازین جا این قصه
بعد سه ماه بموجب یاد خود که با عتماد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر به
عالمگیر رسید از دکن تقید خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
مردن عالمگیر و سستی سلطنت آن سنگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان شد
بیگمات و غیره مکان ساختند تا در عهد میرزا نجف خان و غیره کمال رونق گرفت حالا از زیارت گاه
عوام خلائق خصوصاً شیعے شده است و بسیار هجوم و میله میشود و نذور و فتوح ... آید
و مجاوران شده اند در حق بزرگے که طلب دعا برآمدن حاجات کرده بود ارشاد شد که
یاد ما نمیکنیم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم که گفته اند ... رو گرد جهان بگردد
پا آبله کن — گر ابجوسی پائی با آبله کن — چل صبح با خلاص بیا بر در ما — گر کار تو بر نیاید
با ما گله کن — این مقوله حضرت بهاء الدین نقشبند است فرمود چه ضرور است در جواب سائلے
ارشاد فرمود که اگر زن ... پانزده سال تمام شود گو پستان و حیض نشده بر آمده نماز
و روزه فرض میشود در جواب سائلے دیگر فرمود که اگر امام را منع از خاستن و نشستن حال

باحرکت قویه دست کرد نماز رفت آنگه سبحان الله باشاره بانگشت کرد نماز درست شد مطلب و تذکره
فرمود که شیخ علی حزین را تعصب با مردم هند در مقدمه مذهب بسیار بود و تا حیات به
لاد که طوائف ملوک بود و نادر شاه شاه آنجا را کشت وی این گریخته آمد بعضے گویند که خزانه
آنجا بدستش بود و بعضے معتقد دست غیبش فی الواقع فصیح امیرانه داشت و اکثر پندارات
نمیگرفت مردم هند خصوصاً سراج الدین آرزو و تنبیه الغافلین در طعنه و تخطیه اش نوشته اند
بعضے جا محض تعصب است قدرے عربیت هم داشت و فارسی درست میدانست در آن
هنگام که بدهلی آمده حویلی کرایه کرده بود در آن فقیرے بود بدستور فقرا نامهائے پیران صبح
خواندے روزے صاحب خانه تفتیش خیریت حویلی وغیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
تذکرة الاولیا را از دروازه بردارید و نیز مرزا گرامی وغیره شعرا جمع شده آمده بودند شعرها به هیچ خواندند
وتحسین ها باهم میکردند بر مزاج نازکش گران باز برخاسته رفتن شان باد و ... بیان کرد
که شنیده ام مردم هند را که میشود چنانچه بر حویلی بین امروز آگاه افتاده بود شخصے عرض کرد
که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگویند فرمود این چنین میشود تصغیرے نامها
بلکه نامهائے دیگر مے نهند چنانچه بنده را عورات سنته میگفتند بجهت آنکه در شب بست و پنجم ۲۵
رمضان وقت سحر تولد شده بودم چون والدین را کودک بسیار مرده بودند مگر برائے من
آرزو کمال بود در این هنگام ... کاملان بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه
محمد عاشق و مولوی نور محمد وغیره معتکف مسجدها مے بودند پس ما را غسل داده در محراب
انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان ما را قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
شد که بجهت ضرورے در تقریب شادی بر فیل سوار شده ام و الا اتفاق نیفتاد و سخت
تکلیف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که هیچ فیل فلان زیرک بزرگ دیگر
حیوان نمیشود چه درین ملک چه در ملک دیگر مگر عنقا وغیره در قصه است ارشاد کرد که در زمان
سابق در عهد ما فیلبانی بود که با خیاطے آشنائی داشت روزے درزی پارچه سرخ

سید وخت چون فیل بالطبع از پارچه سرخ مجتنب بود درا دمبدم آن سوے می انداخت خیاط از
سوزن سے می زد چون از دریا مراجعت کرد قریب دوکانش رسیده آبے که آورده بود بجانبش
انداخت که پارچه باز گشت درزی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که قریب عهد
من فیلبانے بادشاہے مرد بادشاه خواست که یکے دیگر بچۂ او کودکش که خورد بود و فیل بسیار
بزرگ و بهتر بود آنرا کند فیل باستماع این خبر بدمستی و شوخی آغاز کرد و سواری نمیداد و آب چاره
نمی خورد و هم فیلبانان حیران شده عرض بیادشاه کردند بادشاه حیران بود که ناگاه زیرکے
حکیمے دانست و عرض کرد که طفل فیلبان قدیم را بر بند چنان کردند رام شد بر وفا و فطن او آفرینها کردند
در جواب سائلے ارشاد شد که قصب الجیب یعنی ململ که دران فرمان بادشاہے را مے برند
در عهد سهم بود که بر سر بسته مے برند بمجرد دیدن صوبه داران وغیره تعظیم میکردند و در ولایت
جیب بر گریبان مے سازند پس دران انداخته مے برند ارشاد شد که اگر تمام
قران در نماز شنود شنیدن قران نمیشود اگرچه یک آیت هم باشد و در فرض بادیدن نباید
کسانیکه در نفل مضائقه نیست تعریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر در ذکر
وترویحه و تسبیحات شان در خلال محافل بارها فرموده بکمال مرتبه تعریف نمودند و در ذکر خرچ اهل
دهلی ارشاد شد که بخانه قمرالدین خان عورات غسل خیر از گلاب میکردند و بخانه دیگر نواب سه
صد روپیه را هر روز گل و پان برائے عورات میرفت شخصے عرض کرد که باوجود استعداد اینچنین
امراض بتیغ و دو قویه هوش و حواس حضور بجا است این قوت ملکیه است کار بشر نیست ارشاد
فرمود که مشهور است و به تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگرچه سن از صد تجاوز کند خرافت
نمیشود و حواس بر جائے باشد و بنده را از خودی همین کار مانده پس تعبیر چند خواب فرموده اند
مریدے عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آرے
بنده یا مفهوم میگردد سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کسب میکند
و مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه شیطانی که تخویف میکند پس فرمود فرق و امتیاز خوابها

دشوار نیست چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابی دیده بود که گویا سر مارا بریده اند و می غلطد آن
حضرت فرمود شیطانیست که قرا بهتر سانند چرا که دیدن تعلق از سر است چون سر نماند بگویند دید
بعضی گفته اند که خواب مشوش بود آنحضرت بتعبیر نفرمود والا خبر واقعه حضرت بود که سر است
بود خواب قابل تعبیر رویای غیبی که اسمعیل نام فرشته است ملک المنام که آنچه
شدنیست بحکم خدا بشکل مے نماید استعاره هم برائے همین است دیگر رویاے ملکی آنکه در
افعال خیر مثل حج و عمره و وضو و غسل بشرطیکه خیر معتاد باشد چنانچه وضو به دریا یا قران در
کعبه یا محافل قس علی هذا سیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد متبرکه کردن چهارم
رویاے الهی یعنی کشش قلب با جسم بے توسل کسی چنانچه انبیا را همین مے باشد
فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر میشد فرق میان رویای الهی و غیبی بلکه جمیع
سخت آمورات مشکل است گاهے بصورت بد چیز منکر را مے نماید چنانچه خواب زبیده
خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نهر چنانچه در کتب شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
که در وقت امام جعفر صادق شخصی از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
دو غنم بر فرج زنش میجنگند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
فرمود سبب خیر آمد آمد زن تو از مقراض موے زهار مے برید فرمود عکس آن در وقت
فرخ سیر قریب عهد ما شخصی در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل وغیره اسباب همراه است از جمات
تقسیم خدمات میکردم و ملکها با حیاے بخشیدم و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود ایشان
حقیقت امر مید انستند اگرچه یاران تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و اسپش زخم کرد دلکد با د رسید هنگامه
برپا شد بادشاه عنقریب رسید پرسید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
را استاده کرده به شهید ها فرمود بردارند تختے از دوکان گرفته پیش شاه و فوج

تا قلعه بردند اسپ شاه دست شد منجمان را همچنین غلط می افتد پس فرمودند که سلطان علاءالدین را
منجمان خبر دادند آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه بر کنگره بادشاه کشتی
خواهد رفت بادشاه متحیر شده بسبب جرات فرموده منجمان را مقید داشتند بهار کسی از شهر
برکوه نزد چنانچه بروز موعود منتظر بودند که ناگاه ابر و باد پیش آمد و اندکی بارید و برطرف شد
بادشاه از منجمان پرسید که ساعت گذشت گفتند آری و نیز گفتند که کشتی بر کنگره روان
معلوم نمیشود چون دریافتند سنگی از کنگره خم شده بود و پوست بادام بران افتاده بود و مورچه
هیچ کاهی در دست داران بادام و بر آب جمع گشته همچو کشتی میگردید معلوم کردند که این باعث
غلطی منجمان شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمان سروکاری بود ابو معشر منجم را
حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گریختن نزد رنگه خود رفت و گفت اوکهلی را سرنگون
کرده بر لگنی آب پر کرده نهند و بران نشسته چون [illegible] دشاه بنا بر تجسس رفتند نیافتند
آخر [illegible]ش از منجمان خصوصاً از ابو الحسان و غیره پرسید کجا است بعد دریافت عرض کردند
که جانب جنوب است در شهری که گرداگرد آب است و دران مناره ایست آهنی بران
مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام زاده ایست جائی خواهد بود پس منادی این
کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یکی گفت چون در نجوم حکما آثار ظاهر میشود چرا
آدم کم عقل معتقد نگردد فرمود بیا اعتقادی اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر
اعتقاد از نجوم است چنانچه از نبض و قاروره بعض حالات نبض معلوم میگردد همچنین از بعض
علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این ها علامات اند مسببات نیست اگر
خدا میخواهد بظهور می آرد والا لا ذکر تاثیرات نجوم هم است مثل تاثیر آتش و غیره اشیا باشد
شخصی از دور آمده در میان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اند ارشاد شد استغفرالله باز
فرمود از همین جهت زمانه خراب است که همچو من قطب اند این فرمود حضرت بهاءالدین ذکریا [illegible]
بادشاه قتلغ بدهلی آمده بودند حضرت نظام الدین اولیا ضیافت کردند در میان طعام